Adab. Kabul
Vol.21, No.2, Jawza-Sartan
(May-June 1973)

دورهٔ بیست ویکم

سال ۱۳۵۲

ادب

Ketabton.com

نشریه دو ماهه دری

پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مضامین این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	بیانیه شاغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم	
٦	تصویب مورخه ...	شورای پوهنتون
۷	متن فرمان ...	
۸	تأسیس جمهوری شالودهٔ ترقیات	مدیر مسؤل
۱۱	مبارکباد پیروزی	پوهنوال الهام
۱٤	نهال جمهوری	غلام فاروق فلاح
۱۵	استدلالهای ...	پوهاند مجددی
۳۲	خلافت راشده	پوهاند علمی
٤٤	چگونه باید تاریخ نگاشت ؟	پوهنیار صدیقی
٦۲	سیر و تحول ...	حسین یمین
۷۱	یک صبح ...	حیدر نیسان
۷٤	غرق نگهت گل	محمدنبی مفتون
۷۵	تذکره نگاری در...	پوهنوال زهیر
۸۸	افغانان درهند	پوهنمل امین
۹۵	شیخ فریدالدین عطار	حسین نایل
۱۰۹	تحقیقاتی درباره عدد هفت	عبدالله امیری
۱۱٦	لغات مستعمل در لهجه ...	عنایت الله شهرانی
۱۲۹	گزارشهای دوماهه	اداره
	اشعار منتخب :	
۷۰		کمال خجندی
۸۷	زندگی خوب	سعدی
۱۲۸	درد دل	بختانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

استادان، محصلان و دیگر منسوبین پوهنځی ادبیات
و علوم بشری، نظام جدید جمهوری را بحضور بناغلی
محمد داود رئیس دولت و صدر اعظم بانی و مؤسس
این نظام فرخنده و بهمه رفقاء و همکاران شان و
کافهٔ ملت نجیب افغان صمیمانه تبریک میگویند،
و آرزومند دوام و استحکام این نظام نوین و
خواهان سعادة افغانستان عزیز میباشند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤسس نظام نوین: بانی جمهوریت افغانستان

بنا غلی محمد داؤد رئیس دولت و صدر اعظم

(c) ketabton.com: The Digital Library

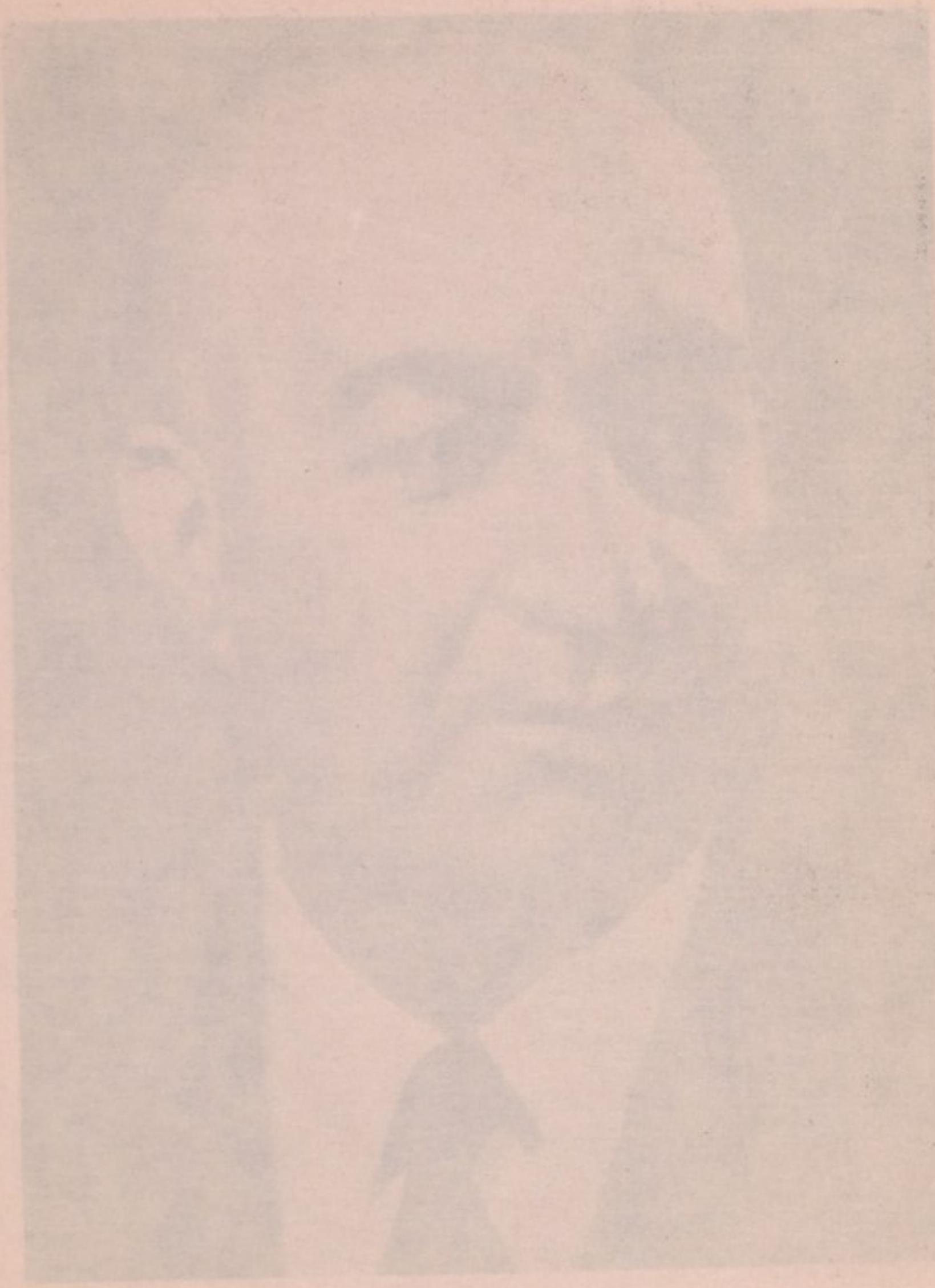

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی

سال بیست‌ویکم | سرطان ۱۳۵۲ | شمارهٔ دوم

بیانیهٔ بناغلی محمد داود رئیس دولت وصدر اعظم منتخب افغانستان دروقت تأسیس نظام جمهوری بتاریخ ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ که ازرادیو افغانستان انتشاریافت

بسم الله الرحمن الرحیم

خواهران و برادران عزیزسلام!

بنده درطول مدت مسئولیتهای مختلف درخدمت وطنم همیشه درجستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم ونسل جوان مملکت‌مایك محیط مثبت وواقعی نشوونمای‌مادی ومعنوی میسر گردد ودرآن همه افرادوطن مابدون تبعیض و امتیازدر راه تعالی وعمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نمایند.

مدتهاسپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تاعواملی راکه نظر به تجار ب به شکل های مختلف مانع رسید ن به‌چنین هدفی میشد تدریجاً از بین برداریم ، ومخصوصاً درمملکت امنیت قابل اعتباری قائم سازیم که تحول مثبت اقتصادی واجتماعی رابصورت سالم اجازه دهد ، به نسل جوان احساس مصونیت بخشد وازنشوونمای خرافی وارتجاعی جلوگیری کند .

پس ازطی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتم که‌در وطن ماصفحه جدیدی بغرض رسیدن به هدف فوق بازنگردد .

من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یك‌دیمو کراسی واقعی ومعقول که اساس آن برخدمت به اکثریت مردم افغانستان برقـرارباشد ، راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم .به‌نظربنده تهداب اصلی چنین یك‌وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم واعتراف کامل باصل حاکمیت ملی است که نباید بـه دواصل فوق ظاهر یاپوشیده خللی وارد شود .

این آرزوی مقدس بود که مراوادارساخت ده سال‌قبل من ورفقا یم‌پیشنهاد آخرین خود رابحضورشاه پیش و تطبیق آنرا برای خیروسعادت ملت افغانستان تمنا کنیم . آن آرزوی مقدس چرابه این بی سروسامانی مملکت منجرگردید؟ وچرا آن رفقای ضعیف النفس ازاصل هدف منحرف و راه خطائـی راتعقیب کردند ،داستانیست بس طولانی ،که تفصیل آن دراین فرصت کوتاه‌گنجایش ندارد ودرفرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهـد شد. بهرصورت نتیجه آن‌شد که آن امیدهای‌دیرینه‌و آن آرزوهای نیك بیك‌دیموکراسی قلابی که‌از ابتداتهداب آن برعقده‌هاو منافع شخصی وطبقاتی ، بر تقلب ودسایس ، بردروغ‌و ریاو مردم‌فریبی استوار گردیده بود ، مبدل گردید. اما تمام این همه تبلیغات دروغی درظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخ را که عبارت از انحطاط

(c) ketabton.com: The Digital Library

وورشکستگی مطلق وضع اقتصادی، وضع اداری و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان ودنیای خارج بپوشاند.

خلاصه دیموکراسی یعنی حکومت مردم بیك انارشیزم ورژیم سلطنت مشروطه بیك رژیم مطلق العنانی مبدل شد. وهرکدام از این قدرتها بجان همدیگر و به جان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن، آتش رادرسرتاسر مملکت افروخت تا بتوانند درسایه این فضای ملوث و تیره و تار پر از بدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند.

وطن پرستان درهرگوشه و کنار مملکت که بودنداین حالت رقت باروطن خود رابایك دنیا تأسف و تألم نگاه میکردند ومراقب احوال وطن خود بودند، مخصوصاً اردو، این درد راازهمه بیشتر احساس میکردند و به امیداینکه امروز وفردا این دستگاه فاسد وفرسوده بالاخره ازوضع بدبخت ملت مطلع و باصلاح خود خواهد کوشید؛ انتهای صبر و تحمل رابخرج دادند امانتیجه ثابت ساخت که این امیدها بکلی بیجا ورژیم ودستگاه دولت به حدی فاسدگردید که دیگر امیدوانتظاری برای اصلاح آن باقی نماند. لذا همه وطن پرستان خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفتند که دیگربه این نظام فاسد خاتمه داده شده وطن ازاین ورطه بد بختی نجات یابد.

هموطنان عزیز! بایدبه اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت ونظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است وباروحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید. رفقای من ومن ازصمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیزرا بشماتبریك میگوییم وآن رابرای سعادت وسر فرازی افغانستان وملت افغانستان مسعود ومیمون میخواهیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اردوی فداکار افغانستان ! بهر کجاو هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت را به همه تان تبریک میگویم ، یقین دارم همچنان بوظایف خود که عبارت از تأمین امنیت وحفظ حاکمیت ملی افغانستان است ، مواظب خواهید بود ؛ نظام نوین طبعاً باخود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیك به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید .

سیاست خارجی افغانستان باساس بیطرفی ، عدم انسلاك در پیمان های نظامی وقضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود .

سیاست بین المللی افغانستان به اساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی ومعنوی مردم ماطرح گردیده است ،ازروی مساعی وآرزومندی های ملی ما بطور واضح معلوم میشود که برآوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمنداست ،هیچ کشور جزدر پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزو های ملی خود موفق آید .چون ما بیشتر ازهمه کس خودرا نیاز مند سعی درراه انکشاف مملکت خود میدانیم بیشتر ازهمه کس خواهان صلح وسلام جهان هستیم .

ازاین رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی ودوستی باهمه مردم وملل جهان است .

درین آرزومندی هیچگونه تبعیض درمورد هیچ کشور یامردم چه خورد و چه بزرگ، چه دوروچه نزدیك درنزد ماوجود ندارد .این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه میگیرد،عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان را امتیاز میبخشد صراحت وصمیمیت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی افغانستان نمایندگی میکند .

باین اساس روابط مؤدت افغانستان بادول متحابه پایهٔ تزلزل ناپذیر خودرا استوار نگهداشته و درتوسیع و تشیید مزید آن از طرق دیپلوماسی ، تماس های شخصی

ایجادو جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد . آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود . این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است ملحوظ و محترم میشمارد .

درمورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پښتونستان با آن یك اختلاف سیاسی داریم و تاکنون بحل آن موفق نگردیده ایم، سعی دائمی ما برای یافتن راه حل قضیهٔ پښتونستان دوام خواهد کرد.

درخاتمه یك بار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریك گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فداکار افغانستان که از هیچ گونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ نه نموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم میکنیم .

چون سعی و آرزومندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد ، دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقهٔ جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و بدریافتن آن امید قوی دارم .

زنده باد افغانستان ؛! پاینده بادجمهوریت!

(c) ketabton.com: The Digital Library

تصویب مورخه (۲۸-٤-۱۳۵۲) شورای عالی پوهنتون

به‌مناسبت تأسیس نظام جمهوری در افغانستان

شورای پوهنتون‌در جلسه تاریخی (۲۸- ٤- ۱۳۵۲)مراتب قدردانی‌وحمایت خودرا بمناسبت رژیم‌جمهوریت درافغانستان بعنوان رئیس دولت وصدراعظم منتخب ترتیب وتصویب نمود.

شورای پوهنتون که ارگان عالی‌و نماینده استادان پوهنتون است درحالیکه جلسه عادیش را دایرنموده است،موفقیت تاریخی و برقراری نظام نوین را درافغانستان عزیز به رهبرجمهوری کشورسناغلی محمدداود وهمکاران وطن پرستش صمیمانه تبریك میگویند.

شورای پوهنتون به‌آرزوی دوام استقلال‌افغانستان،حفظ حاکمیت ملی و سعادت‌ملت نجیب‌و مسلمان‌افغان‌حمایت‌و پشتیبانی‌دایمی‌خودرا‌ازاین نظام مترقی اعلام میدارد.

زنده باد افغانستان!

پاینده باد نظام جمهوری درکشور!

(c) ketabton.com: The Digital Library

متن فرمان بناغلی محمدداود رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان که عنوانی شورای عالی و استادان پوهنتون صادر گردیده است

برادران عزیز اعضای شورایعالی و استادان گرامی پوهنتون های افغانستان!

از احساسات گرم، پاك و بی آلایش شما که بتأسیس جمهوریت در افغانستان ابراز نموده اید بنده و رفقایم بی نهایت متشکر و ممنونیم.

برادران عزیز، استادان محترم!

مسؤولیت های شما نسل جوان و شاگردان شما چه در حال و چه در آینده ایجاب فداکاری های بس بزرگ و عظیمی را در راه تحکیم جمهوریت و خیر و سعادت و آرامی مردمان فقیر و بیچاره افغانستان می نماید. تنها اولاد صالح، خودگذر وطن دوست، با تقوی و فداکار می تواند مصدر این کارها و ایهای عظیم برای مردم خود گردند.

شما استادان گرامی به معلمی و رهنمائی نسل جوان امروز که زمامدار فردای وطن خود هستند وظیفه دار هستید، وظیفه بس مشکل و نهایت دشوار، اما جمهوریت این مسؤولیت را بشما سپرده و صد ها هزار انسان و وطن شما که در اثر بی عدالتی های اجتماعی بکلی از زندگی بستوه آمده بودند بچشم های امیدوار و نگران بسوی شما مینگرند، امیدوارم با درك این مسؤولیت بزرگ تاریخی خویش مصدر خدمات شایانی برای یك افغانستان بزرگ و نیرومند گردید.

از خداوند بزرگ تمنا میکنم تا جمهوریت پایدار، وطن مترقی و مردمان آن آسوده و آرام زندگی کنند.

(محمد داود)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاسیس جمهوری شالوده ترقیات مزید
در کشور ما میباشد

آن روزیکه خورشید جهانتاب فضای مسرت بار افغانستان را روشن ساخت تابش خور نورو گرمی دیگر داشت و گویا طبیعت نیز از آزادی نوینی که به یمن جمهوری نصیب این کشور باستانی گردیده بود به ما تهنیت میگفت و زمزمه میکرد که:

مهتری گر بکام شیر در است　　شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه　　یا چو مردانت مرگ رو یار وی

آری !صبحگاه(۲۶)سرطان(۱۳۵۲)امواج رادیو طنین و آهنگ دیگر گونه داشت، آهنگیکه امواج را مواج ترگردانید و بلبلان فسرده بار دیگر به نشاط وشور آمدند و نور آسمان لاجوردین از برق غیرت رادمردان دوبالاشد و صفا ودرخشانی فضای جمهوری طبایعی را که اززنگ افسردگی نزدیك بود خوراك موریانه فراموشی گردند باردیگر صیقل دادتا برجهند وشاد مانه بمیدان خرمی ووجد خرامند وسرود وسرور وشعف آغاز کنند.

مردان زراه درد به درمان رسیده‌اند　　جایی رسیده ایم که عنقا نمی رسد

اکنون دوران درد وعنارا پیموده و به آوان امید ها و آرزو های نوین قدم گذاشته ایم، حالا میدانیم که دست و بازوی فکر های مان از علایق و سلاسل ترس و اندوه رسته است ومیتوانیم که آمال دیرین خودرا بی پرده با هموطنان خویش در میان گذاریم و برای بهبود و پیشبرد سویه ذهنی وعلمی وادبی وطندار ان خود با وسعت نظر و فسحت فکر دست بکارشویم. پیش ازین واسطه دارانیکه به یکی از وسایل پیشرفت دست داشتند، همه وقت میکوشیدند تا «کار های واره دار» را احراز کنند و برای خود اندوخته هایی ازهردست گرد آورند و از لذایذ مجالس عیش وطرب بهره برگیرند واگرعالمی از فقروگرسنگی و بیچارگی

مردند آنان را باکی نباشد.

آری مردمان نفس دوست وماده پرست همیشه گفته اند:

گرازنیستی د یگری شد هلاك تراهست بطر ازطوفان چه باك

چراکه: دونان چوگلیم خویش بیرون بردند

گویند چه غم گرهمه عالم مردند

آنگاه بود که ادب را جای نمانده بود وکارها همه‌به بی‌اد بی کشیده بود. وهرآدم خودسر،سربه فرمان قانون نمی نهاد وآنچه دلش میخواست بجا می‌آورد؛ بینوایان وبیچارگان را دود آه به‌آسمان برشده بود ونزدیك بود سیل‌های‌خانمان‌ویران کننده‌یی ازابرهای‌تاریکی که‌ازآه‌مظلومان پدیدار گشته بود، بنیادکشوررا ازجا برکند. خوشا آندمی که‌آفتاب‌غیرت فرزندان‌دلسوز این خاك مرد خیز آن ابرهای تیره را ازهم پاشید، وبنیان این کشور را از انهدام‌نگه‌داشت. اقدام‌مهم وموثریکه بعمل‌آمد، بایك جهش بزرگ توأم‌بود که‌افغانستان‌را ازیك‌دوره رکودوشیوه‌حکومت قرون‌وسطایی‌رهایی‌بخشید.

حالاچگونه کار باید کرد؟

اکنون بامتانت بیشتروعزم راسخ‌تر فقط به منظوری کار کنیم، زحمت بکشیم ویقین داشته باشیم که‌ثمرآن‌بخود واولادمان بازمیگردد،واذعان داشته باشیم که‌اگرشایستگی، استعداد وقابلیت مادرامور بظهوررسد یقیناًزمینه رشدونموی آن‌آماده‌است ودیگرهمچون‌گذشته درهسته نیست ونابودنمیگردد؛ایمان‌داشته باشیم که‌دربرابرمساعی ومجاهدات بی آلایش‌خویش منکوب ولگدمال نمی‌شویم بلکه‌هرقدرزراستعدادمادرمحك آزمایش‌بی‌شایبه‌زده‌شودعیارتروخوبترمیشود.

وچون انسان درهنگام ایفای کارو وظیفه ازدوباز خواست گردل نگران میباشد: یکی ایمان وعقل ووجدان؛ دوم قانون وخوف ازمجریان قانون. ملتیکه روی بمیدان رشد وتکامل میرود دران افرادی سراغ می‌شوندکه بیش ازهمه

(c) ketabton.com: The Digital Library

عقوبتها ازعذاب وجدانی می هراسند وهر کسیکه این‌ملکه دراورسوخ وتمکن یابد بی‌آنکه دیگران ناظرحال اوباشند یا نباشند درایفای‌وظایف محوله‌آنچه ایمان وقانون متقاضی باشد ؛ مبادرت می‌ورزد . وانگاه گفته فیلسوف معروف چین کنفوتسومصداق می یابد: « هر کس‌پیش‌روی خانه خود را برو بدحاجت به بلدیه نیست شهر گلزارمی شود . »

مسؤولیت ومکلفیت‌خودرا درمقابل‌جامعه ووطن‌فهمیدن یکی ازرموز بسیارمهم ترقی‌دریك‌کشوراست. آنکه ازین‌رمز آگاه نباشد دربرابرهرچیزوهرپیش‌آمد فقط « به من‌چه » میگوید وبه همانچیزی که برای نفع‌شخص‌ورفاه مادیش مربوط باشد علاقه ودلچسپی میگیرد ودردیگرهمه‌گونه کاریکه عاری از سود اوباشد توجه نمیداشته باشد .

شرایط جامعه تاچندروز قبل طوری بود که حتی‌مردمان‌فهمیده ووطندوست هم نزدیك بود تحت تأثیرهمانگونه افکارسود جویانه قرارگیرند، مگرامروز شکرگزاریم که‌کشورما بارویکارآمدن نظام جمهوری دروضع مساعدی قرار گرفته است.مساعد بدین معنی که ثمرهمه‌گونه کارومساعدت باین نظام متضمن رفاه‌مادی ومعنوی خود وهموطنان ماست .

اکنون دیگروقت آن نیست که دوستان باهم‌گردآیند و خود را ازمی تجاهل وتکاسل سرشارومست سازند تاساعتی فارغ ازگزند فشارزمان باشند.

حالاهنگام خوشی است وخوشی ازآرامش روانی پدید می‌آید، چون روح آزادونشیط باشد تن انسان ازآن نیرومند میگردد،نشاط روحی‌متضمن سلامت وجوداست وباعقل سلیم و بدن سالم میتوان وجایب خودرا دربرابر وطن وهموطنان بخوبی انجام داد.

تأسیس نظام جمهوری رااساس سعادة وخوشبختی مردم خود میدانیم وآرزوی دیرین هم میهنان مابرآورده شده است . ترقیات افغانستان عزیز ، وپایداری‌واستحکام رژیم جمهوری را خواهانیم . **شاعلی اکبرشهرستانی**

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبارك بادپیروزی!

الاشیپور پیروزی ،
نواکن ، مست
چون تند ر!
که جمهوری به خوشکامی
علم افراخت در کشور.

• • •

فغا ن کن
چابك وتا زه ،
فگن درعالم آوازه ،
که دردملت افغا ن
رسید آ خر
به درمانگر .

• • •

بگو بازیرو بم هرد م
به لحن نغزومستحکم :
بر آمد مردم ما هم
زقعر تیره روزیها
به سوی روشنایی

چون گهر
اززیر خاکستر .

• • •

بتاریخ ضخیم ما
فزون شد صفحه یی دیگر
درخشان ونوید آور
به جانبازی مردان جوانمرد ووطن پرور.

• • •

بود این صفحه بس روشن
دران باید رقم کردن
مبارك بادپیروزی
به سبك نو
به خط زر .

• • •

کنون محروم
ازمحرومیت
آزادمیگردد.
وطن آبادمیگردد .
دل ماشادمیگردد .
ببالید،
ای وطنداران !
چوسرواندرچمن برخود،
که مرآزاده را
پیوسته بالیدن بوددرخور.

(c) ketabton.com: The Digital Library

الاشپور پیروزی ،
نواکن،
مست،
چون تندر !
که‌از خواب گران خیزیم .
جوان و پیر ملت را
بکارو کوشش انگیزیم ،
که تابهترشو د
این زنده گی تلخ ورنج آور ،
که تابروضع ماد یگر
نخنددهر کس وناکس!
به سو ی پیش
باایمان افغانی
همه یکسر،
براه راست
برشهراه جمهوری
پی رهبر.
به جانبازی چواردوی جوان خو یش
وهمره بانظام نو
به‌نیرو ی جوان خو یش
روان گردیم
دست همدگر بگرفته محکمتر،
سوی آیندهٔ ز یبا
سوی آیندهٔ بهتر !

پوهنوال رحیم « الهام »
استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

(c) ketabton.com: The Digital Library

غلام فاروق فلاح از
پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل

نهال جمهوری

قسم به عز، وقار و جلال جمهـوری
قسم بخوبی و حسن کمال جمهوری

قسم باشلـک یتیمـان دور استبـداد
قسم بدیدن روشن جمال جمهوری

قسم بخون دل بیوگان عصر ستـم
که میچکید بیاد وصـال جمهـوری

قسم بهمت مردانه وطن خـواهـان
که داشت نسل جوان ایدیال جمهوری

چو هست مظهر آمال خلق، میباشـد
سعادت همه گان در قبال جمهـوری

به آسمان سعـادت و قلـه رفعـت
توان رسید عزیزان به بال جمهوری

هر انکه بذل مساعی نمود از دل و جان
رسیده باد بحسن مآل جمهـوری

ثمر نصیب شوی باغبان چو بنشاندی
بباغ آرزوی مانهـال جمهـوری

برای فوز و فلاح و تحقق آمـال خدای باد رفیق رجال جمهـوری

فلاح تاریخ این دوره درخشان را
توان گرفت «ز نظم کمال جمهوری»

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحثی در منطق :

بروش نوین

ترجمه‌پوهاند غلام حسن مجددی

استدلالهای مشتمل بر متناوبات

اول ـ عملیهٔ تناوب :

ملتفت باید بود که همه ارتباطات بین قضایا مشتمل برعملیه (اگـر ـ پـس) نمیباشد بطورمثال این امرخیلی عمومیت دارد که استدلال بامتناوباتی صورت گیرد که درجمله‌یی افاده شده باشد که کلمات (یا . . . ویا)را بکار برد .چنانکه متعلمی که تازه ازصنف دوازدهٔ یکی از لیسه ها فراغت‌یافته‌است بچنین استدلالی مبادرت ورزد : «من یا به پوهنځی شامل میگردم‌ویا داخل کارمیشوم، لیکن من نمیخواهم داخل کارشوم، اگرمن بتوانم تحصیلات‌خویش‌رادرپوهنځی تعقیب نمایم‌ومن میتوانم تحصیلات خویش را در پوهنځی تعقیب کنم . پس من به پوهنځی شامل خواهم شد .» در ین استدلال خاص ،هرقضیه‌یی باستـثنای قضیه اول دارای چنان صورتی است که تاکنون موردآزمایش قرارگرفته است ، لیکن ماحالاضرورت داریم که‌راجع به‌قضایایی که ازانواع(یا ویا)باشد معلومات کافی حاصل کنیم تاازروی اطمینان گفته‌بتوانیم که آیـااستدلالهایی که درآنها قضایای مذکورجاگرفته اند ، قانونی اند؟

عملیه(یا،و با)معروف به(تناوب)است.مابزودی خاطرنشان‌خواهیم کرد که کلمات(یا،ویا)درلسان به‌دوطریقه‌استعمال‌میگردند. متعلمی که‌ماراجع باستدلال

(c) ketabton.com: The Digital Library

وی درباره رفتنش به‌پوهنځی سخن زدیم انتخاب او در بین رفتن بـه‌پـو هنځی ورفتن بکار قرارداشت. یعنی او نخواهد توانست که هردو را انجام دهد .در ین حالت پس یا A و یا B همان معنایـی را میدهد که (A و یا B لیکن نه هردو) و لی ما بعضاً (یا) را بمعنا ی مختلفی استعما ل میکنیم .

درینجا یك مثال برجسته یـی را تذکر میدهیم. فیلسوف (جون‌ستوارت‌میل) یك دفاع بس بلیغ خویش را دربارهٔ آزادی فکر و تبادل آراء با چنین کلما تـی به‌پایان میرسا ند :

«اگر اشخاصی وجود داشته باشند که به‌رأیی که قبول شده اعتراضاتی بنما یند، و یا ایشان ،اگر قانون و یا رأی بـگذارد بچنین امری مبادرت ورزند، اجازه بد هید که با یشان تشکرات خود را تقدیم داریم، اذهـان خویش را بـگشا ئیم و شادمانی کنیم (۱)... »

کنون« P» را برای «بعضی اشخاص وجود دارند که به را یی که قبو ل شده اعتراضاتی مینمایند» و (Q) را برای «بعضی اشخاصی وجود دارند که به‌رایی که قبول شده اگر مجاز باشند اعتراضاتی خواهند نمود، و « T » را برای «ما باید متشکر باشیم » بکار می بریم. پس قسمتی از گفته (ستوارت میل) چنین است :

$$T \subset (Q \text{ یا } P)$$

آیا مقصود وی اینست که ما باید متشکر باشیم، اگر محض یکی از P و یا Q صادق باشد؟ واضح است که چنین نیست .اگر بعض اشخاص «به‌رأیی که مواجه گشته‌اند اعتراضاتی بنمایند» وهکذا «اگر قانون و یا رأی بایشان اجازه دهد چنین بکنند .» بـگفتهٔ ستوارت میل هنوز هردلیلی وجود دارد که باید متشکر بود. درین مثال (P و یا Q) عین معنایی را میدهد که P و یا Q و یا هردو .

(1) Essay on liberty Everyman Edation P, 105

هکذا ما میتوانیم بدانیم که کلمات «قانون و یا رأی» در عین اقتباس ، عین معنایی را میدهد که «قانونی یا رأی و یا هردو.»

در محاورهٔ عادی ، معمولاً ، ما آنرا بقرینه وا میگذاریم تا تعین نماید که کدام معنایی از دو تناوب تحت ملاحظه میباشد. در نقد استدلال‌هایی که مشتمل بر تناوب باشد ، ضروری خواهد بود که در بین دو نوع آن تفریق بعمل آید و طرق مناسبی راجع به اوصاف مختلف آنها در پیش گرفته شود .

ما عملیه یی را که در قضیه (A یا B لیکن نه هردو) واقع میشود به (تناوب اخراجی)(۱) و عملیه یی را که در قضیه (A و یا B و شاید هردو) واقع میشود به (تناوب ادخالی)(۲) تغییر خواهیم داد. (قضیه اول خارج میکند در حالیکه قضیه دوم داخل میسازد ، و یا اجازه میدهد موقفی را که در آن هردو A و B صادق باشد.)

ما برای این دو نوع تناوب بالترتیب این علایم را بکار خواهیم برد :

اختلاف بین این دو عملیه توسط ترتیب «جدول صحت» برای هر یکی از آنها ، بخوبی میتواند ارائه گردد:

B ⩒ A چنین معنی میدهد:

B ⩒ A		
کاذب	T	T
صادق	T	F
صادق	F	T
کاذب	F	F

B ∨ A چنین معنی میدهد :

B ∨ A		
صادق	T	T
صادق	T	F
صادق	F	T
کاذب	F	F

مقایسهٔ این جداول نشان خواهد داد که B ⩒ A نسبت به B ∨ A دارای مفهوم بیشتری است . زیرا دومین چنین افاده میکند که این واقع شده نمیتواند که (A - کاذب در حالیکه - B کاذب باشد) و اولین بر علاوه چنین افاده میکند

(1) Inclusive alternation
(2) Exclusive alternation

(c) ketabton.com: The Digital Library

که این واقع شده نمیتواند که (A ـ صادق درحالیکه ـB ـ صادق باشد) لهـذا ما میتوانیم که (تناوب اخراجی) راتناوب قوی و(تناوب ادخالی) را تناوب ضعیف بخوانیم . باید بخاطرداشت که یك تناوب قوی میتواند توسط دو تنـاوب ضعیف افاده گردد ، زیرا A ⩛ B عین معنی را میدهد که

(B′∨ A′)&(B∨ A)

دوم ـ روابط بین تناوب وتلازم (۱) :

بادرنظرداشتن تعریف دوعملیه تناوب ،مامیتوانیم جلو برویم، طـوری که درازمایش دلالت (درمقاله گذشته) چنین کردیم ، یعنی مامیتوانیم متدرجاً ، تمام اوصاف دونوع تناوب راکه مربوط به اثبات قانونیت استدلالهایـی است کـه درآنها واقع گشته اند ، انکشاف دهیم ا، گر ما بیاموزیم که چگونه میتوانیم عباراتی راکه مشتمل برتناوب است به عباراتی که مشتمل بر دلالت (تلازم) میباشد ترجمه کنیم درین صورت ازبسیاری ازتکالیف وارسته میگردیم . زیرا اگر ما بتوانیم عبارات (یا . . . ویا) را به عبارات (اگر. . . پس) تبدیل کنیـم ، ما محتاج نخواهیم بود که خویشتن را به قبول نظریهٔ دیگری مکلف گردانیم .

کنون میخواهیم که برای A ≡ B و A′ ⊂ B بالترتیب جدول صحت بسازیم . (درینجا علامهٔ (≡) برای ارائه رابطه (اگر-و- تنها ـ اگر) استعمال گردیده است .

A′ ≡ B چنین معنی میدهد :

(A)	(B)	
T	T	کاذب
T	F	صادق
F	T	صادق
F	F	کاذب

A′ ⊂ B چنین معنی میدهد :

(A)	(B)	
T	T	صادق
T	F	صادق
F	T	صادق
F	F	کاذب

(۱) تلازم ویادلالت التزامی : (Implication)

(زیرا قضیه اول بیان میدارد که هنگا میکه A کاذب است B نمیتواند کاذب باشد ،و هنگامی که B صادق است A نمیتواند صادق باشد، درحالیکه قضیه دوم تنها بیان میدارد که هنگامیکه A کاذب است B نمیتواند کاذب باشد .)

مقایسه این «جداول صحت» با آنهایی که در صفحه گذشته ارائه گردیده، چنین وامینماید :

چون هر تناوب قوی و یا اخراجی میتواند توسط دو تناوب ضعیف و یا ادخالی افاده گردد، طوری که ماهم اکنون مشاهده کردیم، ما بطور خاصی عملیه دوم را بکار خواهیم برد. ما باید بخاطر داشته باشیم که قاعده تحویل و یا ترجمه چنین است : «برای اینکه یك تناوب ضعیف را به یك تلازم تبدیل کنیم، نقیض یك حد را مقدم و دیگری را (که تغییر نکرده است) بطور تالی قرار میدهیم . (ما بصورت فوری خواهیم دید که فرقی نمیکند هر عددی را که خواسته باشیم نقیض آنرا انتخاب کنیم .)

رابطه یی که هم اکنون بدست آمده میتواند بطور عکس تصور شود و همچو طریقه یی برای تبدیل یك عبارت (اگر - پس) به عبارت (یا - و یا) بکار رود. چنانکه طریقه ای که

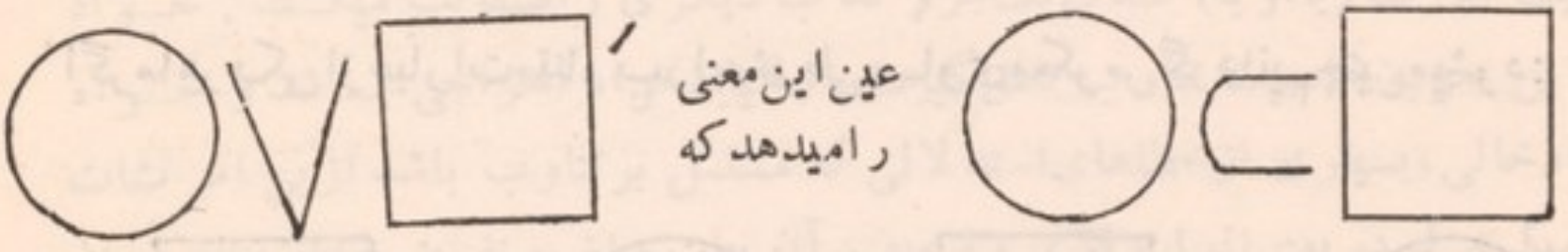

عین این معنی را میدهد که

ما برای انتقال از تناوب (ضعیف) به تلازم کشف کرده ایم بما اجازه میدهد که یك عده نتایج مفیدی را درباره تناوب با تکلیف کمی، بدست آریم . بطور مثال ما میکوشیم تا معانی A یا B و $A \vee B$ را مقایسه کنیم .

(مذاکرهٔ ما راجع به عکس یك عبارت شرطی، در گذشته بما خاطر نشان کرده است که چنین تصور ننمائیم که ترتیب حدود در یك عملیه منطقی غیر متناوت است .)

قرار نتایجی که باثبات رسیده، $B \vee A$ عین معنایی را میدهد که $B \subset A'$ و $B \vee A$ عین معنایی را میدهد که $A \subset B'$. لیکن $B \subset A'$ و $A \subset B'$ عکس نقیض یکدیگر میباشند، و لهذا عین معنی را میدهند. بنابرین ما میدانیم $B \vee A$ بطور محقق عین معنایی را میدهد که $A \vee B$ ، یعنی ترتیب حدود در تناوب معنای تمام قضیه را متأثر نمیسازد.

این امر بما اجازه میدهد که آزمایش بسیط ترین اشکال استدلالی را که مشتمل بر تناوب ضعیف باشد بردو تقلیل دهیم :

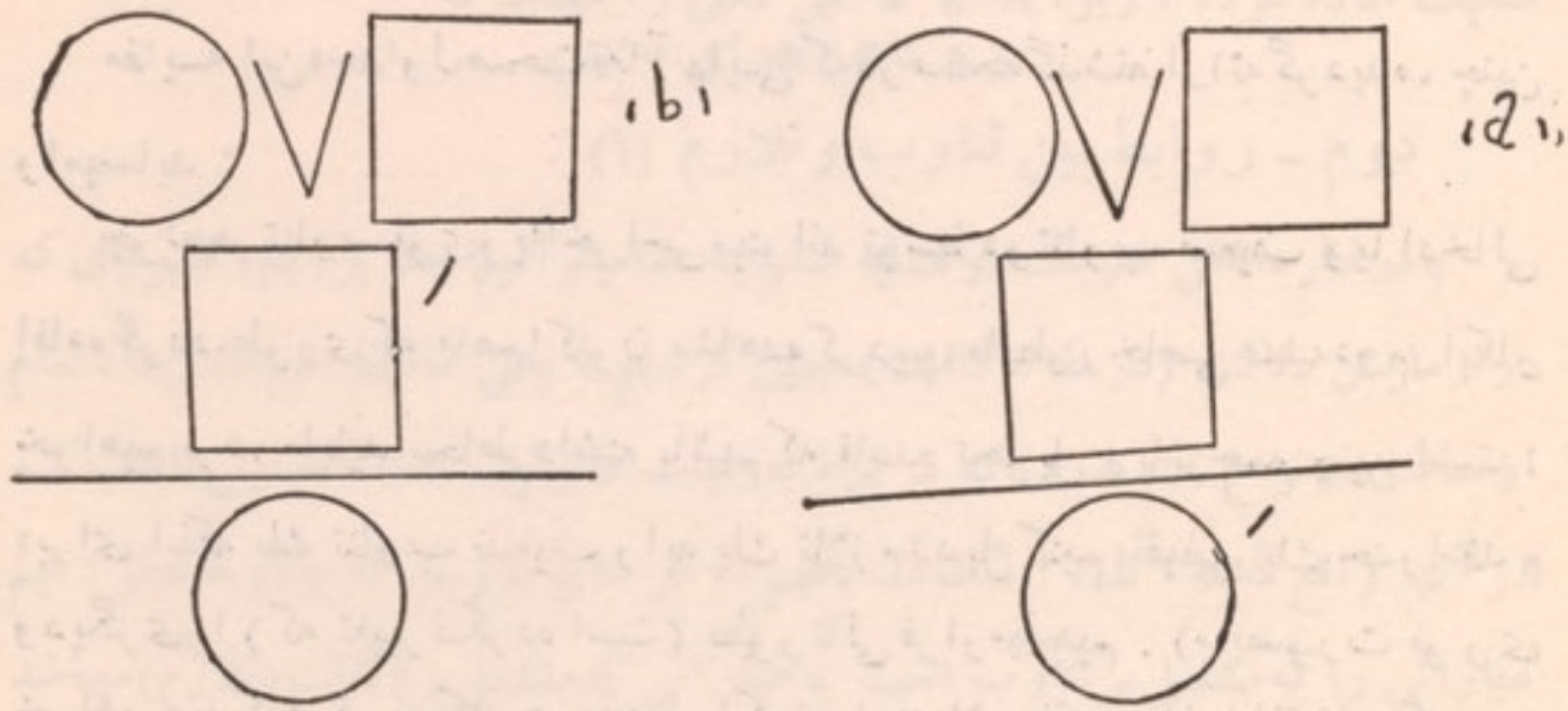

(این باید باضرورت چهار حالتی که در مذاکره متعلق بـه دلالـت در صفحه دیگر ذکر شده مقابله گردد .)

اگر ما هر یکی از عبارات متناوب را به شرطی مساوی معکوس گردانیم چنین میشود:

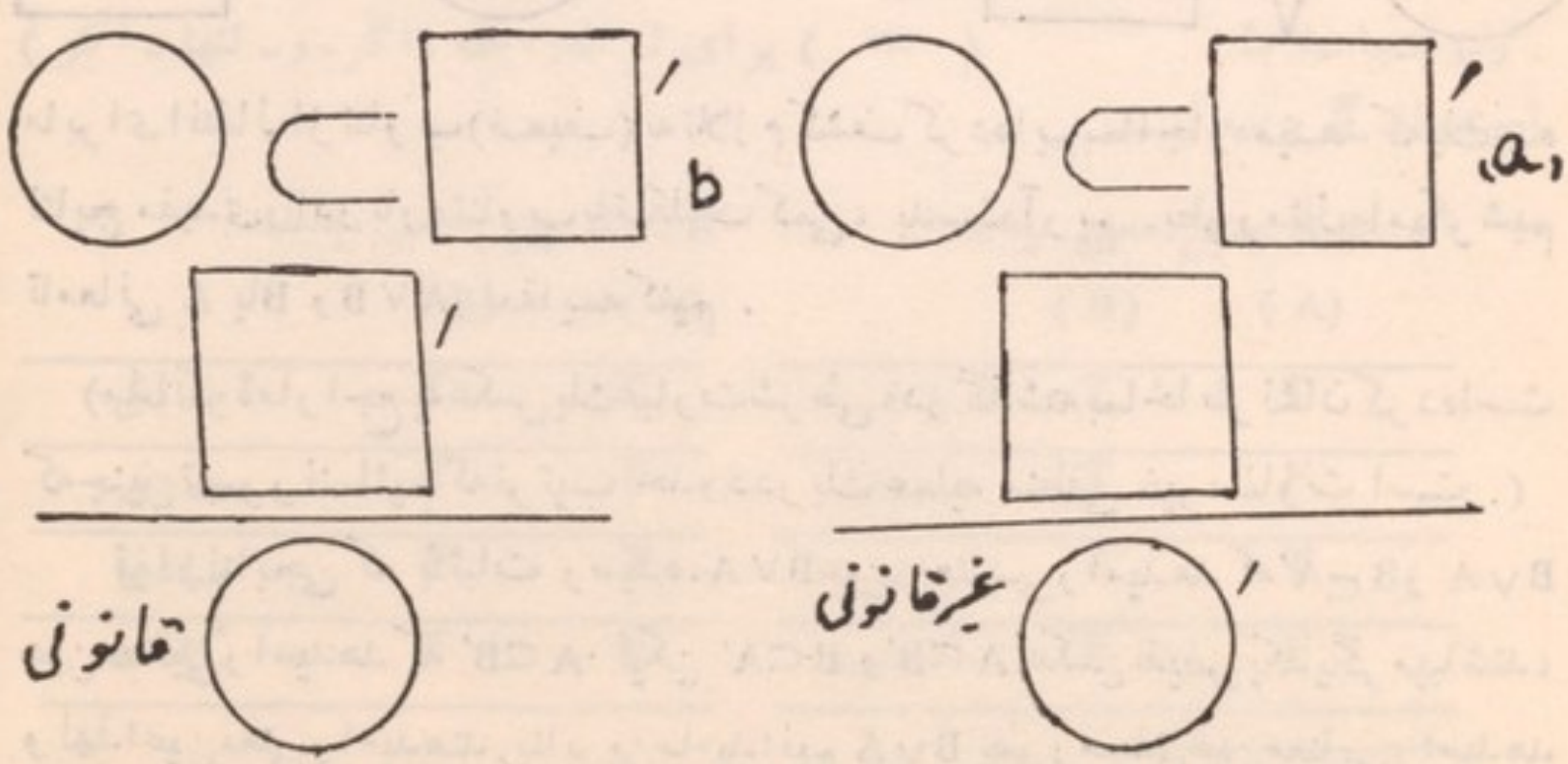

بسهولت میتوان تحقیق کرد که نتایج متعلق به تناوب قوی و یا اخراجی چنین است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

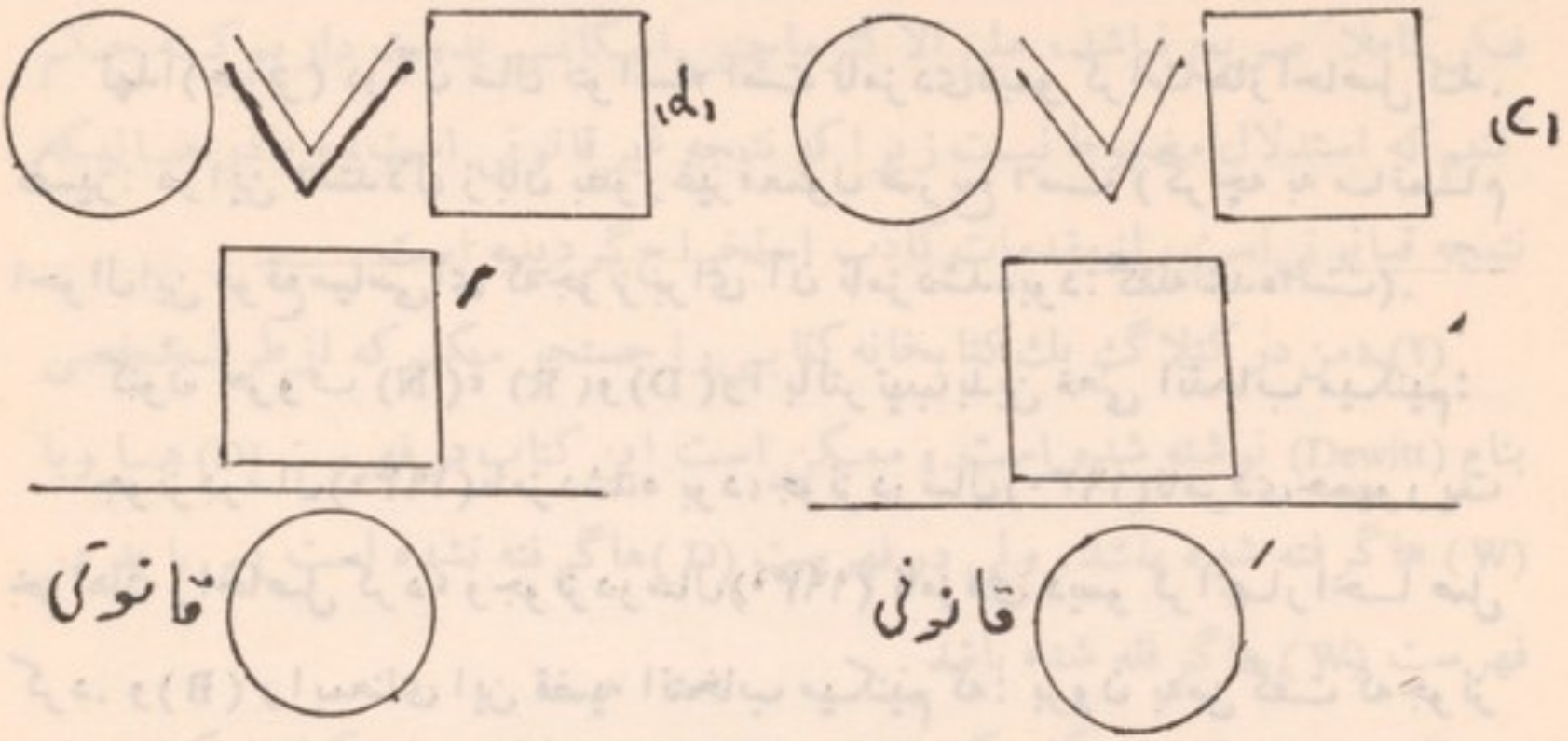

(بامقایسه (c) با (a) باید بخاطر داشت که چگونه مقدمه قوی تر (B ∨ A) یك نتیجه قانونی میدهد در حالیکه مقدمه ضعیف تر (A ∨) نمیتواند چنین بکند .)

نتایج از لحاظ قانونیت استدلالهای بسیطی که در آنها تناوب بوقوع می پیوندد بسیط تر اند نسبت به حالت استدلالهای متشابهی که مشتمل بر تلازم (دلالت التزامی) باشد . ما تنها ضرورت داریم که ازین تصور خودداری کنیم که در یك عبارت (یا، و یا) صدق یك جزو کذب دیگری را ضمانت میکند . خواه این امر به خاصیت تناوب تعلق گیرد و یا نگیرد خواه اخراجی باشد و خواه ادخالی، بسیاری از خطاهای استدلالی که مشتمل بر تناوب باشد ازین امر نشات میکند که در بین انواع قوی و ضعیف آن بطور واضح تفریق بعمل نیاید .

سوم ـ نمونه های تحلیلی راجع به استدلالهای مشخص متناوب :

قبل از خواندن این قسمت بهتر خواهد بود که توصیه هایی که قبلاً راجع به تحلیل استدلالهای مشخص بعمل آمده در نظر گرفته شود. مایك سلسله استدلالهای مختصری را انتخاب نموده ایم که نظر به مشکلات تقریبی ترتیب گردیده اند . و هر مثالی با یك تفسیر و تحلیل تعقیب شده است .

(۱) جونز در سال (۱۹۳۰) برای سناتوری نامزد شده بود . پس او در آن سال یا نامزدی جمهوریت خواهان و یا نامزدی دیموکرات ها را حاصل کرده بود.

لیکن (برون) بمن گفت که (جونز) در آن سال نامزدی جمهوریت خواهان را حاصل کرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهذا (جونز) در آن سال نتوانسته است نامزدی دیموکرات هار احاصل کند.

تفسیر: در این استدلال زبان بطور غیر معمول صریح است (گرچه به مانمام احوال این موقع سیاسی ای که جونز برای آن نامزد شده بود: گفته نشده است).

کنون حروف (N)، (R) و (D) را بالترتیب بدین معنی انتخاب میکنیم:

جونز در سال (۱۹۳۰) نامزد شده بود، جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی جمهوریت خواهان راحاصل کرد، وجونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی دیموکراتها راحاصل کرد. و (B) را بمعنای این قضیه انتخاب میکنیم که: برون به من گفت که جونز در سال (۱۹۳۰) نامزدی جمهوریت خواهان راحاصل کرده است.

این استدلال مرکب از دو جزو است که بارموز چنین افاده شده است:

N (۱)	D∨R (۳)
	B (٤)
[(D∨R)⊂N] (۲)	[R⊂B] (٥)
D∨R (۳)	D′ (٦)

ما ارائه تناوب (ادخالی) را که در (۲) واقع است انتخاب کرده ایم تا یك تصور صحیحی بدست آید. (چنین دانسته شده که عین شخص هم از طرف جمهوریت خواهان و هم از طرف دیموکراتها برای یك ادارهٔ سیاسی نامزد شده است.) از روی این تعبیر، (۳) یك نتیجه متوسط قانونی است. در آزمایش قسمت های باقیماندهٔ استدلال ما باید بخاطر داشته باشیم که (٤) و تصور (٥) که منجر به R گردیده، و با قسمت باقیمانده مقدمه (۳) مربوط ساخته شده است، بطور قانونی (٦) را ایجاب نمیکند، بنابرین استدلال (غیر قانونی) است.

ما باید ملتفت باشیم که قانونیت استدلال میتواند حفظ گردد، اگر ما بجای (۲) تصور کاذب N⊂(D∨R) را عوض کنیم. اینگونه ارتباط در بین صدق مقدمه ها و قانونیت یك استدلال مبهم، امریست رایج؛ وخیلی ممکن است که یك استدلال با تعدیل بس جزئی ای در مقدمات، قانونی ساخته شود. (مثلاً توسط تبدیل کردن یك قضیه به عکس آن.) لیکن این کار معمولاً باین منجر میشود که

یك مقدمه کاذب بجای مقدمه صادق بکار انداخته شود. در جایی که زبان و یا فکر کاملاً صریح نباشد، علی الاکثر ماچنین امکانی بدست داریم که حکم کنیم که استدلال مضبوط نیست زیرا که نتیجه غیر قانونی است، و یادرحالیکه نتیجه قانونی است، ازمقدمات کاذب استخراج گردیده است.

(۲) «من در کتلاگ یك کتابخانه کتابی را جستجو میکنم که ازطرف شخصی بنام (Dewitt) نوشته شده است.» ممکن است این کتاب در فهرست (D) ها و یا (W) ها گرفته شده باشد. ولی در فهرست (D) ها گرفته نشده است پس باید در فهرست (W) ها گرفته شده باشد.

تفسیر: چنین تصور میکنیم که (D) و (W) رمزی باشد برای کتابی که در بین (D) ها فهرست شده، و برای کتابی که در بین (W) ها فهرست شده. وممکن است استدلال را ذریعهٔ رموز چنین افاده کنیم:

$$\frac{W \vee D \qquad D'}{W}$$

درین حالت، استدلال قانونی خواهد بود، خواه تناوب ادخالی و یا اخراجی انتخاب شده باشد. (اشکال (b) و (d) را در صفحه گذشته مورد ملاحظه قرار دهید.)

توسط انتخاب تعبیر ضعیف تر، ما کسی را که استدلال میکند، مساعدت میکنیم تا فرصت بهتری را برای اظهار یك مقدمهٔ اول صادق داشته باشد.

این تحلیل میتواند با ثبات برسد، زیرا صدق مقدمه اول مشروط است به کتابی که در کتابخانه مورد تفحص است. لهذا یك تحلیل بهتر چنین خواهد بود:

$$\frac{(W \vee D) \subset [L] \qquad D'}{\text{قانونی } W \subset [L]}$$

این شکل، نسبت به دیگر مثالهای که تاکنون مورد ملاحظه قرار گرفته، خیلی مرکب است. یك تمرین بسیار خوبی برای فهم پرنسیپ های این مقاله خواهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بود که اثبات گردد این شکل، قانونی است .

(۳) نباید کسی راجع بموسم تابستان شکایت کند. اگر آفتاب درخشان است کسانی که رخصتی دارند خوش خواهند بود، واگر باران باشد دهقانها خوش خواهند بود .

تفسیر: با استعمال رموز (O)، (S)، (H)، (R) و (F) با معانی ایکه منظور است، چنین میشود:

$$\frac{[R \veebar S]\ (1)\quad H \subset S\ (2)\quad F \subset R\ (3)}{[F \vee H]}$$

$$\frac{F \vee H\ (4)\quad O \subset H\ (5)\quad O \subset F\ (6)}{O}$$

توسط معکوس ساختن مقدمه (۱) و (٤) بـه شکل « اگر-پس» (طوری که در گذشته بیان شده) استدلال میتواند بحیث یکدسته (مسلسل) عرضه گردد و میتواند بطور واقعی دانسته شود که قانونی است . (قسمت آینده این مقاله را نیز مـورد ملاحظه قراردهید .)

تصور (۱) کاذب است وتصور (٥) و (٦) خیلی مشکوك میباشند .

چهارم- احراج «dılemma» :

شخصی علیه وضع قانونی که برای کارگران پیشنهاد گردیده است استدلال میکند: «اگر اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران راداشته باشند ، ایشان بهیچگونه معاونتی از طرف کانگرس احتیاج ندارند. اگر ایشان اعتماد کـارگران را از دست داده باشند، ایشان سزاوار چنین معاونتی نمیباشند. »استدلالی بدین صورت به احراج (۱): (dılemma) تعبیر میشود .

کنون تصور میکنیم که (H ، (L) ، (N) و (D) بالترتیب چنین معنی میدهند:

(۱) احراج در لغت به حرج ومضیقه گرفتار کردن است واصطلاحاً استدلانی است که در فوق بشرح آن پرداخته شده است. وانگلیسی آن **dilemma** است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اتحادیه های کارگران اعتماد کارگران رادارند،، اتحادیه‌های کارگران اعتماد کارگران راازدست داده اند،اتحادیه‌های کارگران بمعاونت کانگرس احتیاج دارندواتحادیه‌های کارگران سزاوار معاونت کانگرس میباشند . پس صورت‌استدلال‌چنین تبارز میکند:

$$\frac{\begin{array}{l}[LVH]\\ N' \subset H\\ D' \subset L\end{array}}{[D'VN'] \text{ (قانونی)}}$$

استدلالی بدین‌شکل،دارای سه مقدمه میباشد که ازآنجمله یکی قضیه‌ایست متناوب، هرجزئی ازمقدمه‌نیز بطوریك «مقدم» قضیه‌شرطی تبارزمیکند.ونتیجه، قضیه ایست که اجزأآن،تالی‌های دومقدمه شرطی است: بنابرین یك احراج (dilemma) رامیتوان همچواستدلالی ملاحظه کرد که درآن یك قضیه متناوب (مقدمه اول) به دیگری (نتیجه)معکوس گردیده است .

بسیط ترین طریقه برای بازرسی ازقانونیت احراج اینست که قضایای متناوب به قضایای شرطی ، مطابق به دستوری که قبلاً بیان شده معکوس ساخته شود..

$$\frac{\begin{array}{l}YVX \text{ (a)}\\ V \subset X\\ W \subset Y\end{array}}{W \vee V} \qquad \frac{\begin{array}{l}Y \subset X' \text{(d)}\\ V \subset X\\ W \subset Y\end{array}}{W \subset V'}$$

قضیه های اول و چهارم (d) مطابق بدستوری که قبلاً بیان‌شده ،معادل است به قضیه های اول و چهارم (a) . هکذا (d) بسهولت‌میتواندبیك استدلال‌مسلسل قانونی، معکوس گردد، زیراقضیه های اول وسوم منجر به $W \subset X'$ میگردد که میتواند با $X' \subset V'$ ، که عکس نقیض‌مقدمهٔ باقیمانده است ترکیب یابد تانتیجهٔ مطلوب را بدهد.

درشکل عمومی احراج که در (a) نشان داده شده‌است X، Y، V وW ممکن

(c) ketabton.com: The Digital Library

است هر آن چهار قضیه یی باشند که بطور اتفاقی انتخاب شده اند. اگر Y تصور شود که 'X، نقیض X، باشد درین صورت تنها قضیه در تشکیل استدلال د خیل است. وهکذا عین چیز واقع میشود اگر تصور شود که Y عین W است. بدین طریق ما میتوانیم «دو حالت خاص» احراج را داشته باشیم که هردوی آنها خیلی مروج است:

$$\frac{X' \vee X \quad (a\ 1) \qquad V \subset X \qquad W \subset X}{W \vee V}$$

$$\frac{V \vee X \quad (a\ 2) \qquad V \subset X \qquad V \subset Y}{V \vee V \text{ (یعنی } V)}$$

چون هر قضیه یی باید صادق ویا کاذب باشد مقدمه اول (a ۱) معلوماتی راجع به تأسیس نتیجه نمیدهد ولهذا علی الاکثر حذف میگردد. ذریعهٔ ترکیب روشهایی که برای تبدیل (a) به (a ۱ و a ۲) استعمال میشود، ما صورت بسیار احراج را بدست آوریم:

$$\frac{V \subset X \quad (a\ 3) \qquad V \subset X'}{V}$$

(در ینجا مقدمه اول $X' \vee X$ طوری که سابقاً گفته شده حذف گردیده است)

باید بخاطر داشت که اصطلاح (احراج: dilemma) تنها به یك صورت معین استدلال اطلاق میشود. درحیات عادی این اصطلاح به استدلالهایی منحصر گردیده است که نتیجه آنها به نحوی از آنحا به گوینده (ویا بکسی که استدلال متوجه اوست) خوش آیند نباشد. به شخصی که باید یکی از ین دوامر « نشستن درخانه وگوش دادن برادیو و یارفتن به بیرون وشنیدن کانسرت) رامیتو اند انتخاب کند ،عموماً چنین گفته نمیشود که « به یك احراج موا جه گشته است » ولی موقف چنین شخص میتواند به صورت (یك احراج منطقی) افاده گردد.

گرچه احراج خواه بصورت عمومی (a) باشدو خواه بصورت های خیلی

خاص (a ۱)، (a ۲) و (a ۳) ،همواره قانونی است ، ولی بانظرشك و تردید دیده شده است زیرا در حالیکه هر صورت قانونی استدلال ممکن است برای تأیید نتایج کاذب استعمال گردد ،مگراحراج شاید بطورخاص برای چنین سوء استفاده مساعد باشد . ولهذا ما کمی ازوقت را که مفید خواهدبود ، برای ملاحظه سه طریقه عنعنوی ای که برای تکذیب احراج غیرمضبوط (یعنی احراجی که دران مقدمات کاذب واقع میگردند.)صرف مینمائیم. وبایددرآغاز تاکید کنیم که اینهاهمه طریقه هایی است برای اعتراض به صدق نتیجه ، اینها نباید چنین تصورشوند که اعتراضاتی به‌قانونیت احراج میباشند .

لغزش در بین شاخها (۱) :

این شرح برجسته عاید است بروشی که ممکن است گمان برده شود که در منطق نسبت به‌گاو- جنگی تأثیر بیشتری داشته باشد . این (شاخها) عبارت ازدو جزء مقدمه متناوب احراج است .

غالباً مقدمه متناوب یك احراج کاذب است ، زیرا اجزای آن قضایائی را افاده میکند که متضاد است ،لیکن متناقض شدید نیست . بنا برین میتواند چنین استدلال شود « جان یاابله است ویا زیرك . اگر او زیرك باشد به معامین احتیاج ندارد واگراوابله باشد ازایشان نمیتواند استفاده کند. بنابرین معلمین برای جان کارخوبی انجام نخواهند داد . » درینجادواحراج وجوددارد ، که نتیجه احراج اولین مانندیک مقدمه احراج دومین مینماید :

C ∨ S　(1)	[P′ ∨ N′]　(4)
N′ ⊂ C　(2)	[G ⊂ N]　(5)
P′ ⊂ S　(3)	[G ⊂ P]　(6)
[P′ ∨ N′]　(4)	G　(7)

اگرماخواسته باشیم که نشان دهیم این یك استدلال بد است ، ممکن است

(1) slipping between The horns

که ما«ازخاطر استدلال» تصدیق کنیم که درینجا مفهو می از (زیرك) و هکذا مفهومی از«ابله»وجود دارد که‌مطابق با آن‌مقدمه‌های(۲) و(۳)صادق‌خواهند بود «ممکن‌است‌جان بقدری‌زیرك باشد که‌احتیاج به‌تعلیم نداشته باشد، یا بقدری ابله باشد که ازان‌استفاده کرده نتواند» ،ممکن است که‌مابگوییم «لیکن اینها تمام متناوب ها نیستند. بسیار احتمال دارد که‌جان‌دارای ذکاوت‌اوسط باشد ،موقعی دربین عبقریت وابلهی داشته باشد» .

درین اعتراض ،ما پیشنهاد مینمائیم که مقدمه‌اول را بایك‌مقدمه جدید تبدیل کنیم ،$A \vee (C \vee S)$. کنون نتیجه قانونی،$A \vee (P' \vee N')$ است، واستدلال اصلی مضمحل میگردد .

پس‌در «لغزش بین‌شاخها» مقدمهٔ‌متناوب اصلی که‌بطور کاذب ردشده‌است بایك مقدمه جدیدی تبدیل گردیده است که گزارش یك حالت متوسطی را بخودمیگیرد.

«گرفتن احراج ذریعه شاخها» : (۱)

بعضاً این امرمشکل ویامحال است که بامقدمه متناوب ، منا قشه بعمل آید . «اگرمن به‌نزد داکتردندان نروم ،درد دندان من دوام خواهد کرد ، واگرمن بروم‌رنج خواهم دید .»درینجا کدام‌طریقه متوسط قابل‌پسند دربین‌رفتن به‌نزد داکتر ونرفتن وجودندارد . ممکن‌است که‌احراج بارد یکی ازمقدمه‌های شرطی مناقشه گردد .

چنانکه‌ممکن است من تجارب سابقه خودرا در باره داکتر دندان بخاطر آورم‌و تصمیم بگیرم که من‌رنج‌نخواهم‌دید اگر به‌نزد وی بروم .

---

(1) Taking The dilemma by The horns

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس مقدمهٔ $H \subset G$ بطور کاذب ردشده و بجای آن ($H \subset G'$) یا شاید ، $H' \subset G$ آورده میشود . درهردو حالت استدلال اصلی از بین میرود .

ردیك احراج(۱) :

بعضاً ممکن است که یك احراج توسط تقدیم احراج دیگری که برعین زمینه اتکا داشته ، ولی ظاهراً ، به یك نتیجهٔ مخالف میرساند ، بطور موثری مورد مناقشه واعتراض قرار گیرد . چنانکه ممکن است یك مخالف سازمان امنیت بین المللی چنین استدلالی بنماید : «اگر ملت‌ها درصلح باقی بمانند، این سازمان زاید خواهد بود واگر آنها چنین نکنند ، این سازمان غیرموثر خواهد بود .» که احتمال دارد شخصی به آن چنین جواب دهد : «اگر ملت‌ها درصلح باقی بمانند این سازمان غیر موثر نخواهد بود واگر آنها چنین نکنند ، این سازمان زاید نخواهد بود . » که این دو احراج ممکن است ذریعه رموز چنین افاده گردند :

$$\frac{S \subset P \quad (c)}{I \subset P} \qquad \frac{I \subset P \quad (d)}{S \subset P}$$

$$[\ I \vee S\ ] \qquad [\ S' \vee I'\ ]$$

طوری که مثال آرائه میدهد ، ردیك احراج توسط تبادل وسلب تالی‌های مقدمات شرطی در احراج اصلی ، بدست می آید . در ینجا اصطلاح (رد Rebuttal سوء استعمال گردیده ، زیرا این نتیجه $S' \vee I'$ نتیجهٔ اصلی $I \vee S$ را نقض نمیکند.

این مطلب را میتوان توسط این قسمت محاوره واضح ساخت :

مریض : نظر به تشخیص شما ، داکتر ، من یا به سرخچه و یا مخملك مصاب شده‌ام . چه یك چشم داشت امید بخشی ! »

داکتر : «بیا بطرف روشن بنگر . تشخیص من نشان میدهد که تو یا به مخملك گرفتار نیستی و یا به سرخچه .» واضح است که در ینگونه یك (رد) برای مریض

(1) Rebutting a dilemma

تسلی کمی وجود دارد . زیرا این احتمال باقی می‌ماند که‌او یا به سرخچه مبتلا است‌و یا به مخملك (اگرچه نه بهردو) این یك امر سهل است که تحقیق شود $S \vee M$ و $M' \vee S'$ بعوض اینکه یکدیگر را نقض کنند، میتوانند بطور همزمان اظهار گردند. لهذا آنها معادل اند به $S \veebar M$.

درحالیکه ردیك احراج درمباحثه و یاموا قف دیگری که فرصت و یا تمایل کمی برای تحلیل دقیق منطقی موجود باشد خیلی موثر است ،مع ذالك یك طریقه مغالطه آمیزی برای تردیدیك احراج میباشد .

خلاصه این مبحث:

بسیاری از استدلالها مشتمل بر قضایایی است که به شکل یا A ویا B میباشد. وعملیهٔ یا ـ ویا به (تناوب) تعبیر میگردد . در استعمال عادی «یا A ویا B» بعضاً چنین معنی میدهد که: «یا A ویا B ویاهردو» واحیاناً نیز چنین معنی میدهد که: «یا A ویا B لیکن نه هردو» که درحالت اول (تناوب ادخالی) ودرحالت دوم (تناوب اخراجی) گفته میشود . این عملیات ذریعهٔ رموز بالترتیب چنین افاده میگردند «$\vee$» و«$\veebar$» چون $B \veebar A$ نسبت به $B \vee A$ دارای مفهوم بیشتری است، (یعنی A و B نمیتوانند هردوصادق باشند) بنابرین مامیتوانیم اولی را (تناوب قوی) ودومی را (تناوب ضعیف) بنامیم .

هر قضیه متناوب ممکن است به یك قضیه شرطی معادل آن تبدیل گردد. زیرا $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $B \subset A'$ ، $B \veebar A$ عین معنی را میدهد که $B \equiv A$. بوسیله این معالادت، سوالات متعلق به استدلالهایی را که مشتمل بر عبارات متناوب باشد، ذریعه استعمال نظریهٔ استدلال شرطی ای که درمقاله گذشته توضیح شده است، میتوان جواب داد .

معلوم است که $B \vee A$ عین معنی را میدهد که $A \vee B$ ، بنابرین تنهادو نوع استدلالی

وجوددارد که مشتمل بریک تناوب ضعیف باشد . $B \vee A$ و A لهذا B' غیر قانونی است. درحالیکه شکل $B \vee A$ و A' لهذا B ، قانونی میباشد . دوشکل مطابق به آنها که دارای (تناوب قوی) دریك مقدمه باشند، هردوی آنها قانونی است. در تحلیل استدلال های متناوب مشخص، ضروری است که توجه خاصی برای تعین نوع تناوب مربوط، بعمل آید .

احراج (Dilemma) شکلی از استدلال است که مشتمل بریك مقدمه متناوب و دو مقدمهٔ شرطی باشد. وشکل بسیار مروج آن $B \vee A$ ، $C \subset A \cdot D \subset B$ ، لهذا $D \vee C$ است. حالات خصوصی عبارتنداز $K \vee L$ ، $K \subset M$ ، $L \subset M$ ، لهذا M ؛ $Q \subset P$ و $R \subset P'$ ، لهذا $Q \vee R$ ؛ و $U \subset V$ ، $U' \subset V$ ، لهذا V است . که همهٔ اینها قانونی است .

احراج هاغالباً برای این مقصد استعمال میشوند که استدلال غیرمضبوط را مقبول گردانند . سه طریقه عمومی وجوددارد که علی العموم برای اظهار کذب مقدماتی که درینگونه حالات استعمال گردیده اند ، بکارمیروند :

در «لغزش بین شاخها» که مقدمه متناوب ردگردیده اسب $(B \vee A)$ به $(C \vee B \vee A)$ عوض شده است . در «گرفتن احراج ذریعه شاخها» یکی ازمقدمات شرطی ، رد شده است . در «ردیك احراج » احراجی به مقابل آن پیشنها د گردیده ، که دارای شکلی میباشدکه درمتن ایضاح شده است . لیکن این طریقه ایست که متضمن مغالطه میباشد . (۱)

---

(1) An Lntroduction to Logic and scientific method By Max Black
Professor of Philosphy , CORNELL UNIVERSITY

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده: { دکتور حسن ابراهیم
علی ابراهیم

مترجم: پوهاند سید یوسف علمی

خلافت راشده

«۱۱ - ۴۰ هجری - ۶۳۲ - ۶۶۱ میلادی»

بیعت ثقیفه :

بعداز رحلت حضرت محمد(صلعم) انصار در ثقیفه بنی ساعده اجتماع کرده درصدد برآمدند که پس ازمشوره سعد بن عباده پیشوای بنی خزرج به انتخاب خلیفه پردازند،وی درحال بیماری چنین اظهار داشت:

«ای مردم انصار! دراسلام ازحیث عزو افتخار هیچ قبیله ای عرب با شما برابری نمیتواند . افتخاراولی ازآن شماست. آنحضرت اضافه ازده سال در میان قوم خوداقامت اختیار کردندو بعبادت خداوند بجهت ترك کفر و بتپرستی مشغول شدند ودرآن دیارصرف تنی چند ایمان آوردند ولی آنان توان آنرا نداشتند که برای حمایت آنحضرت بادشمنان مقاومت نمایند و یاایستادگی کنند حفاظت حضرت محمد (صلعم) واعتلای دین امربس بزرگ است. هنگامیکه خدامدینه رابامقدم حضرتش سر بلند گردانید بوسیله شما ازاوحمایت بعمل آمد شما بادشمنان آنحضرت جهاد کردید. درسایه شمشیرهای شما بود که گردن کشان بزرگ دربرابرخدا بزانودرآمدند،سرانجام امروز درسراسرشبه جزیره عربستان اسلام پخش گردید . حضرت محمد (ص) درطول اقامت خود در شهرشماازشما بسیارخورسندبود. بدنبال این سخنان اگر بگویم که برای جانشینی حضرت محمد (ص) ازهمه مستحق ترید بی موردنخواهد بود»

چون حضرت عمراز آن اجتماع باخبر گردید با شتا بزدگی تمام بدان سو

(c) ketabton.com: The Digital Library

روان شد. حضرت ابو بکر و ابو عبیده بن جراح نیز به معیت او بودند. حضرت ابو بکر در ین اجتماع بایستاد و اظهار داشت. در طی گفتار خود مرتبت مهاجریـن را استود و دلایل جهت استحقاق آنان ارائه نمود و در خلال آن پیرامون فضایل انصار و مقام والای آن در جامعه اسلام بصراحت لهجه بیان کرد. حضرت عمر پس از حمد و ثنای خداوند و بدگویی از گذشته عرب و شرك و بت پرستی آنان چنین فرمودند: برای عرب ترك دین آبائی شان دشوار مینمود ولی خداوند بقوم آنحضرت به عنوان مهاجرین اولی چنین شرف را ارزانی فرمود. آنان بحضرت محمد (ص) ایمان آوردند و ازوی غمخواری نمودند. آنحضرت آزار و جفاهای قوم خود را باشکیبائی فراوان تحمل کردند. مخالفت ها و دشنام های مردم خود را برداشت کردند و باعده قلیل پیروان خود از کینه جویی و دشمنی و مخالفت آنان سرزمین خود را ترك دادند. درمیان عرب یکتا پرستی بواسطه مهاجرین اولی آغاز شد و آنان به خانواده حضرت محمد (صلعم) ارتباط داشتند. بنا بران در پایان اظهار این مطلب جایز نمی بینم که بگویم مهاجرین اولی سزاوار منصب خلافتند. درین ادعا سوای مردم بی انصاف همگی بامن موافقند.»

ای مردم انصار! به قدر و منزلت شما در دین و سبقت شما در ایمان آوری هر کس اعتراف می کند. خدا به عنوان حامیان دین حضرت محمد (صلعم) شما را برگزید و آنحضرت فرمان مهاجرت را بدیار شما صادر نمود. همسران شما و مهاجران به همین خانواده ها منسوبند در دل من بعد از مهاجران اولی بیشتر از دیگران قدر و منزلت شما جادارد. ما بعنوان امیران و شما بحیث وزیران شایستگی خواهید داشت، ما بدون مشوره شما به هیچ امر مهم اقدام نخواهیم کرد.

بعد ازین گفتار حباب پسر منذر یکی از انصار بپاخاست و گفت: «خوب است یك امیر از میان ما و یکی هم از بین مهاجرین باشد.» ولی حضرت عمر بان مخالفت کرد

ودر مورد استحقاق قریش برای منصب خلافت دلایلی اقامه نمود واظهار داشت :
« جای بسیار تاسف است، دریك وقت، دوامیر دریك وظیفه جمع نخواهند شد بخدا عرب بامارت شما درحالیکه پیغمبرشان از بین شما نیست راضی نخواهند گردید. بلی عرب از اطاعت قبیله‌ای که پیغمبرشان به آن ارتباط دارد تامل و تعلل نخواهند ورزید . این حجت نزد ما باند ازه یی قوی است که برای کسی مجال انکار باقی نمی‌ماند . ما بخانواده حضرت محمد (ص) مربوطیم و برای جانشینی آنحضرت سوای ما کسی مستحق شده نه میتواند این واقعیت را جز مردم باطل پرست وسیه کار هیچ کسی انکار نمیتواند .»(۱)

دردوران بحث و گفتگو بنی خزرج آماده شدند که به سعد پسر عباده بیعت کنند ولی اوس در مقام مخالفت بر آمدز یرا آنان نمی پسندیدند که رقیب شان بامارت برسد بنابران بامهاجرین همنوا شدند.

حضرت عمر باسرعت تمام وقت را غنیمت شمرده بپا خاست و بحضرت ابو بکر بیعت کرد(۲) و با کلمات مملو از احساسات گفت : ای ابو بکر آیا حضرت محمد(ص) ترا بامامت نماز مسلمانان مامور نساخت؟ من بشما بیعت میکنم تو خلیفه رسول خدایی بیعت بشما بمعنای بیعت به دوستترین حضرت محمد(ص) میباشد.» مهاجران و انصار ازحضرت عمر تبعیت کردند و یکی بعد ازدیگر بحضرت ابو بکر بیعت نمودند .
حضرت عمر فرمود :

این دقایق درزندگی ماسخت دشوار است و صبر ازمار بود، من چنان احساس خطر میکردم که اگر قوم ما باماهمراهی نمیکرد و به تعقیب بیعت مافوراً بیعت دیگر آغاز میشد در این هنگام به اموریکه خلاف طبع صورت گرفته باید اظهار رضامندی

---

(۱) طبری ج (۳) صفحات (۲۰۷-۲۰۹)

(۲) سیرت ابن هشام ج (۳) ص (٤٦٤) چاپ (٤۷۲) اروپا

(c) ketabton.com: The Digital Library

نمود و اگر به آن مخالفت کرد هر آیینه نتیجه آن بروز فساد و هنگامه خواهد بود(۱) بعد از حضرت عمر ابوعبیده پسر جراح و بشیر پسر سعد از ایشان تقلید کردند بدنبال آن مهاجران و انصار نیز یکی پس از دیگر شروع به بیعت نمودند.

این بیعت بنام «بیعت خاص» موسوم است، زیرا درین روز شماری از مسلمانان که در ثقیفه حاضر بودند بیعت کردند. روز دیگر حضرت ابوبکر به مسجد تشریف بردند و اکثر مسلمانان بایشان بیعت کردند و آنرا «بیعت عام» میگویند.

شالوده خلافت حضرت ابوبکر بر اصول جمهوری استوار بود چنانکه پیش از اسلام درمیان عربها رواج داشت. دران عصر نظام جمهوری را حکومت شیخ قبیله میگفتند. در اتخاذ این نظام اندازه سن وسال؛ خصایص امتیازی مطمح نظر قرار میگرفت. بگفته تامس ارنلد در انتخاب حضرت ابوبکر صفاتی مورد نظر قرار گرفت که هنگام انتخاب شیخ قبیله مورد نظر بود. اگر راست بپرسید انتخاب مذکور نمایانگر روحیه حقیقی عربها بود (۲)

حضرت علی کرم الله وجهه و حامیانش به حضرت ابوبکر دفعةً بیعت نکردند و درین میان حضرت عباس، طلحه و زبیر قابل تذکر اند.

حضرت علی بعد از وفات حضرت فاطمه بحضرت ابوبکر بیعت کرد. حضرت عمر این رویداد را طی خطابه‌ای ابراز نمود. حضرت علی و زبیر و همراهانشان در منزل حضرت فاطمه مصروف تجهیز و تکفین حضرت محمد (صلعم) بودند

۱- طبری ج (۳) ص (۳۰۱).

۲- طبری ج (۳) ص (۳۰۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنا بر ان در اجتماع ثقیفه بنی ساعده باماشر کت نتوانستندو چون وقت حساس بود و بدون فیصله قطعی دیگر چاره سراغ نمیگردید. بدین جهت بدون حضور آنان این مسأله صورت گرفت (۱)

حضرت ابو بکر در امور سیاسی قائم مقام حضرت محمد (ص) بود بنا بر ان لفظاً «خلیفه» وارد سازمان حکومت گردید در حالیکه در قرآن کریم لفظ خلیفه با ین معنی استعمال نگردیده است .

حضرت ابو بکر خطبه مختصر ولی جامع ایراد کرد و طی آن روش عملی حکومت آینده را اعلان نمود :

«ای مردم ! مرا حاکم خویش بر گزیدید در حالیکه از شما بهتر نیستم . اگر در راه رستگاری و راست رفتم به من یاری کنید ورنه اصلاحم نمایید. صداقت و راستی را فریضه دینی خودمی پندارم، کذب ودروغ را خیانت می پندارم . ناتوان شما نزدمن تواناست تاحقش را از ستمگار بستانم ، توانای شما نزد من ناتوان است تاحق مظلوم را از و بستانم، بیاری خداوندمتوجه باشید هیچ یك از شما جهاد را ترك نکندو هر قومیکه جهاد را ترك بدهد در دین خوار و بیچاره خوانده شده. من اطاعت خدا و رسو ل او را میکنم پس شما از من فرمان برداری کنید . ولی اگر از اطاعت خدا و رسول نافرمانی کنم اطاعت من ضروری نیست (۲) »

دوره خلافت حضرت ابو بکر از ۱۱ هجری - ٦۳۲- میلادی شروع شد و در (۱۳) هجری ٦۳٤ میلادی خاتمه یافت .

بیعت عمر :

چون حضرت ابو بکر به مرض الموت گرفتار شد و از زندگی خود مأیوس گردید احساس خطر کرد که اگر در زندگی خود امور خلافت را به شخصی که

(۱) متن کامل این خطبه را در سیرت ابن هشام (ج۳) (ص٤٧۰)، طبری (ج۳ ص۳۰۰) ملاحظه کنید.
(۲) سیرت ابن هشام (ج ۳ ص ٤٧۳) طبری (ج۳ ص ۳۰۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

شیرازه مسلمانان راساز وسامان نتواند داد نسپارد، امکان بروز اختلافات میان ایشان مانند گذشته متصور است، ودشمنان از آن بهره مند خواهند شد. حضرتش بامآل اندیشی بجستجوی شخصی بر آمد که نظم ونسق امور ریاست اسلامی را بصورت درست سر براه ساخته بتواند. ودر پرتو فهم و هوشیاری و بیداری فکری مسلمانان را از اختلاف باهمی نجات داده بتواند. بنظر حضرت ابو بکر بجهت این منصب شخصی موزون بود که سخت گیر باشد ولی سنگدل نباشد. نرم خو باشد ولی جبون نباشد. درین هنگام انتخاب حضرت عمر و حضرت علی توجه اورا بدان سو جلب کرد. درمیان هردوی آنان خصوصیت مابه الامتیاز این بود که اگر حضرت عمر برای امری تصمیم میگرفت بعد ها اگر یقین حاصل میکرد که کار مذکور خلاف مصلحت وقت است از عزم خود منصرف میشد و این خصوصیت فطری او بود. ولی حضرت علی چنان فطرت داشت که اگر حضرتش در پی کاری می شدند آنرا بانجام میرسانیدند. حضرت علی را هیچ چیز از اراده اش باز نمیداشت، باین ترتیب حضرت ابو بکر در پرتو فهم و هوشیاری خویش حضرت عمر را ترجیح دادند. (۱)

جستجوی فکری و نظری حضرت ابو بکر انتخاب حضرت عمر را مسلم گردانید. حضرت ابو بکر از طریق رأی انفرادی خلافت او را نپذیرفت بنابران درین باره از یاران برگزیده وصاحب رأی مشورت طلبید. همگی بر ین فکر حضرت ابو بکر تحسین گفتند و از حضرت عمر تو صیف ها کردند. چون درین مورد از عبدالرحمن پسر عوف مشوره خواست او گفت او از همه افضل است از او امت بهتر وجود ندارد. بلی حضرت عمر کمی تند مزاج است حضرت ابو بکر گفت: علتش آنست که مرا نرم خومی بیند اگر بار خلافت بر دوش او

---

۱ - اشهر مشاهیر اسلام (ص ۱۲۳).

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذاشته شود اعتدال‌مزاجی را برای خودخواهد گزید .

ازحضرت عثمان مشورت طلبید حضرتش فرمود «تاجای که‌میدا نم با طن اواز ظاهرش بهتر است هیچ کسی بااو دریك کفه قرارگرفته نمیتواند. ازاسید پسر حضر دریافت کرد او گفت «بعد ازشما اورا خو بتر می شنا سم‌با طن ا و ازظاهرش بهتر است. برای‌منصب خلافت هیچ کسی ازاو سز ا وا ر تر نیست بعلاوه آن،حضرت‌ابو بکر از سعد پسر زید قاضی مصر وا ز سا یر اصحا ب مهاجرو انصار نیز مشورت خواست همگی از حضرت عمر توصیف ها کرد ند وحضرتش‌را اهل‌این‌منصب گفتند .

بعدازین‌مشوره حضرت ابو بکر حضرت عثمان‌را طلبید درمورد حضر ت عمر این‌وصیت نامه را نوشت :

«بسم‌الله الرحمن الرحیم . من‌عمر را حاکم شما مقرر کردم اگرحضرتش به‌عدل وداد وفلاح و بهبود کار کند تصورمن در باره اونادرست نخواهدبود.

اگر مرتکب ظلم‌واستبداد گردیدمن‌هم‌علم‌غیب‌ندارم،من برحالت‌ظاهری‌وی اعتماد کرده‌ام .خدا میداند که نیت‌من خوب‌است».

چون وضع حضرت ابو بکر بسیار وخیم گردیدازمنزل خارج‌شدندومردم رامخاطب قرار داده فرمودند آیاشما در باره خلافت عمر بامن همنوا ءهستید بعد ازغور ودقت تمام اورا انتخاب کرده‌ام.این‌منصب را بدوست وعزیزخود نه سپرده ام من امیدوارم که شما بطور کلی از وی اطاعت خوا هی کرد . (۱)

بعدازاین‌حضرت ابو بکر،حضرت عمررا نزدیك‌خود خواست و اورا یك سلسله نصایح فرمود .هنگامیکه حضرت‌عمر مرخص گردید ، حضرت ابو بکر دستهای‌خردرا بلند کردوازخدا التجا نمود.خدایا! درقبال‌این‌مسأله‌نیت من‌فلاح و بهبوداست .ازفتنه ترسیدم اوراحاکم مقرر کردم تووا قف‌هستی. بعد از غور

(c) ketabton.com: The Digital Library

وخوض زیاد بفکر خود بهترین همه، نیرومندترین همه و فردی را که از همه بیشتر مشتاق رشدو هدایت است بعنوان خلیفه انتخاب کردم. من اکنون در بستر مرگ قراردارم ، امت رابتو می‌سپارم. آنان دراختیارشمااست جان وابروی آن بشما محول است . حاکم آنان براه رستگاری وبهبود گـام بر میدارد و برصراط مستقیم‌است. بوسیله‌عمرامت‌راسربلندگردان‌وایشان‌رااصلاح فرما.»

چول مراسم بیعت‌حضرت‌عمر بپایان‌رسید بر منبر بر آمد گفت: «من باشما چند سخنی دارم، عربها درین گاه به‌شترمهار گسیخته‌شباهت‌دارد . که‌بدون‌چون‌وچرا ازقائد خویش‌پیروی میکند، قائدبایدمراقب اوباشدو خط سیراورابداند، سوگند بخدای کعبه که‌من آنرا براه‌راست هدایت خواهم‌نمود .(۱)

بعدازارزیابی کارروایی‌های‌انتخابی حضرت‌ابوبکر واضح‌میشود که‌منصب خلافت برای خلفای‌راشدین موروثی‌نبود، بلکه‌جمهوری بود. خلیفه‌آن‌منصب سیاسی‌رابه‌پسرویادوست‌خودنسپرد . اضافه تراینکه‌درمسأله انتخاب‌رأی‌خود را مقدم نگذاشت بلکه بعدازیك‌سلسله مشوره بامسلمانان سرانجام شخصی را انتخاب کرد که‌عامه مردم‌اورابانگاه‌احترام‌ومحبت می‌نگریستند، اویك‌انسان عالی صفت بودو کردار ورفتار بی‌آلایش داشت .دوره خلافت عمر (از ۱۳) هجری (٦٣٤)میلادی تا (۲۳) هجری(٦٤٤) میلادی دوام کرد .

واقعه شوری یا بیعت عثمان :

هنگامیکه حضرت عمرزخمی‌شد عده‌یی ازاکابراصحاب نزداو آمدندو گفتند. (ای امیر المومنین !مناسب است که شخصی‌را بجانشینی خویش مقرر نمایید)حضرت عمر با لهجه تاثرآورپاسخ داد: که را جانشین

(۱) طبری،ج٤،ص٥٤، ابن اثیرج ۱،ص ۲۰۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

بسازم» اگرابوعبیده پسرجراح زنده میبود اوراجانشین خود میساختم نزد خدا چنین جواب داده میتوانستم که رسول تو برسخنان او اعتماد میکرد. ابوعبیده امین امت مسلمانان است، اگرغلام ابوحذیفه سالم در قیدحیات میبود اورا جانشین خود مقرر می کردم، اگرخدادرین مورد ازمن میپرسید بجواب میگفتم که رسول تو فرموده بود: «سالم بخدامحبت فراوان میکند» دریـن فرصت شخصی درصحبت مداخله کردو گفت: « عبدالله پسرعمررامقرر کنید »، برحضرت عمراین سخن نـاگوار گذشت. اوفرمود: « اوهرگزبه فکرم خطورنمیکرد . من اعتراف میکنم کـه چون حضرت ابوبکرازمن بهتربودجانشین خودراتعیین کرد. ولی این موضوع نیزصحت داردکه حضرت محمد (صلعم) که ازهردوی مـا برتـری داشت کسی رابرای جانشینی خودتعیین ننمود. شمـابروید . خدا از دیـن خـودنـگـهداری خواهدکردوآنرانیست ونابودنخواهد نمود . »

بیاران پیامبرخطری پیداشدکه مبادا پیش از تعیین جانشین خویش خـلیفه رخت ازجهان بربندند ازین ترس دو باره خدمت خلیفه حاضر شدند و گفتند «اگرامیرالمومنین... !آنحضرت جواب دادند :خوب است ازمیان آن اشخاص کسی راخلیفت باید ساخت که حضرت محمد(صلعم) تادم واپسین از آنان خوشنود بود. ودرموردآنان فرموده بودکه «آنان ازاهل بهشت اند» اشاره من بطرف حضرت علی، عثمان، سعد پسرابی وقـاص ، عبدالرحمن پسرعوف، زبیر پسر عوام (باجه حضرت محمد صلعم)، طلحه پسرعـبیدالله و ازجـانب حضرت عمر عبیدالله انتخاب گردید . ولی نامبرده درباره خلافت دخالـتی نخواهد داشت و تنهابعنوان مشاورشرکت خواهدنمود. اگربصورت تصادف طرفین رأی مساوی گرفتند آنـگاه دا وطلبی را بهخلافت انتخاب کـنید کـه عبدالله درآن شمولیت دارد. دراخیرحضرت عمرفرمود«وقتیـکه فرمان روای خودرا انتخاب کردید

(c) ketabton.com: The Digital Library

از او حمایت کنید و از کمک او هرگز خودداری ننمایید »(۱)

بعداز این حضرت عمر مردم رامخاطب قرارداده فرمود: «شما مردم ممتاز و سربلند هستید درباره خلافت نظریه شما اهمیت دارد. حضرت محمد(ص) تاهنگام رحلت ازشماخوشنودبود. اگرازراه راست منحرف نشوید نسبت به جمهوری اندیشه ندارم لیکن ازاختلاف باهمی شما مطمئن نیستیم. اختلاف باهمی شما مسلمانان رادچارخانه جنگی خواهدساخت. خوب است اکنون بروید بعد از اجازه حضرت عایشه باتاق او داخل شوید و در آنجا بعد ازمشوره فرمان روای خودرا انتخاب نمائید . »

یاران پیامبر نزدیک حضرت عمر قرار گرفتند. اندکی بعد نوبت گفت و شنود فرارسید و باالهجه بلند به گفتگو پرداختند. حضرت عمر آنان را طلبید و گفت برای خدا ازاین گفتگوها احتراز کنید . بعدازوفاتم درخلال سه روز پس از مشوره حتماً خلیفه خود را انتخاب کنید، درطی این دوران صهیب در نماز امامت خواهد کرد. عبدالله پسر عمر رابحیث مشیر شریك سازید ولی عهده خلافت راباو مدهید . اگردرظرف سه روز طلحه به مدینه مراجعت کنداورا داوطلب خلافت قرار دهید اگروی درظرف سه روز مراجعت ننمود انتظاراو رامبریدو تصمیم اتخاذنمایید درباره طلحه ... کدام شماضمانت میکنید . سعد پسرابی وقاص گفت «من ضمانت میکنیم » اوامرشما به سر وچشم برآورده خواهد شد . » حضرت عمرجواب دادمن همچنین امید وارم » گفت «هنگامیکه مرا درقبر می گذارید مردم رادریك محل فراهم نمائید تا آنسان فرمان روای خود را انتخاب کنند » حضرت عمر به صهیب فرمود: « سه روز امامت کن اگردرظرف این سه روز علی ،عثمان، زبیر ،سعد، عبدالرحمن پسرعوف وطلحه به مدینه بیایند

طبری (ج ۵ ص ۳٤) ،ابن اثیر (ج ۳ ص ۵۷) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمع کردن آنان جهت مجلس شوری ذمت تواست عبدالله پسر عمر را نیز در مشوره شریك گردان توشمشیر برهنه رابدست گرفته آماده شواگر یك نفر را پنج نفر تأیید کند ویکنفرمخالفت نمایدگردن اوراقطع نما اگرچار نفرموید و دونفرمخالف باشد آنگاه گردن آن دونفررانیز قطع کن، اگر سه نفر موافق و سه نفرمخالف باشد عبدالله پسرعمررا ثالث قراربده او در آن باره فیصله خواهد نمود. حاکم اورا انتخاب نما اگراز فیصله اومردم سر باز زراند به جمعیتی بپیوند که عبدالرحمن پسرعوف در آن شامل باشد و تمام کسانی را که بافیصله اکثریت مخالفت می ورزند گردنشان راقطع کن . (۱)

بعداز تدفین حضرت عمرهمان یاران پیامبر بمنظور مشوره گردهم آمدندوسه روزرا به بحث وفحص گذرانیدند ولی عمل جانشینی صورت نگرفت . این وضع را عبدالرحمن مشاهده کرد بنابران گفت « ازمیان شما که از خلافت منصرف میشود تا این منصب به شخص مستحق ترسپرده شود» (۲) همگی خاموش ماندند حضرت عبدالرحمن بن عوف گفت : اولتراز دیگران نام خود را پس می گیرم . حضرت عثمان گفت منهم ازشما پیروی میکنم وازخلافت منصرف می شوم، من از آنحضرت شنیدم که شمارا «امین زمین وآسمان» میگفت بعد ازاین سایریاران پیامبر مانندحضرت عثمان ازداوطلبی خودصرف نظرنمود ندولی حضرت علی خاموش می بود. عبدالرحمن پسرعوف باوگفت ای ابوالحسن شماچه فکر میکنید جواب داد بمن یقین بده که در راه حق وانصاف ایثارخواهی کرد. پابندی خواهشهای نفسانی رانخواهی نمود، حق مسلمانان را مطمح نظر قرارداده باخویشاوندان خویش روابط خصوصی قایم نسازی. عبدالرحمن بن عوف گفت: «شما بمن وعده بدهید کسی راکه خلیفه شماسازم به او اطاعت کنیدو کسیکه از این فیصله منحرف شودباو مخالفت خواهید نمود. بامن همراهی خواهد کردتاجا ی که بمن ارتباط داردمن وعده میدهم که حقوق مسلمانان را پایمال نخواهم نمود و باخویشاوندان خود

(۱) طبری (ج ۵ ص ۳۴ - ۴۵) .

(۲) طبری ج(۵)صفحات (۳۵-۳۶) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

هیچ نوع رابطه برقرار نخواهم نمود. در پایان این سوال و جواب از تمام حضرات وعده گرفت خودش نیز چنین تعهد نمود. پس از این عبدالرحمن پسر عوف درباره جانشین با اکابر یاران حضرت محمد (صلعم) به بحث و مذاکره پرداخت بحضرت علی گفت: شمارا از حیث قرابت، خدمت ها در راه اسلام و بعنوان اولین مرد مسلمان از همه زیادتر سزاوار خلافت میدانم و این امر بی مورد هم نیست. ولی فرض کنید اگر از شما صرف نظر شود که را مستحق این منصب میدانید؟ فرمود« حضرت عثمان را» سپس این مسأله را در خلوت باحضرت عثمان در میان نهاد حضرتش، حضرت علی را نام برد چون باز بیر پیرامون این موضوع صحبت کرد او هم از همان دو شخص نام برد. (۱)

این واقعه شاهد است که اندیشه یاران حضرت محمد (صلعم) پیرامون موضوع خلافت محض منحصر به همین دو نفر بود.

چون سه روز مدت مقرره حضرت عمر بپایان رسید و حضرت عبدالرحمن بن عوف در طول آن مدت شب و روز مشغول ارزیابی افکار اصحاب پیامبر بود ومشوره آنان را درین مورد می جست، بامداد وارد مسجد شد درین جامها جرین واکابر انصار و قوماندان های اردوی اسلام حضور داشتند. چون اجتماع مسلمانان فراهم گردید حضرت عبدالرحمن پسر عوف برخاست و گفت: «رفقا! مردم تمایل دارند که پیش از مراجعت به ولایات مربوط خویش باید امیر خویش را بشناسند.»

درین هنگام میان طرفداران حضرت علی و حضرت عثمان اختلاف ظهور کرد.

عمار پسر یاسر برخاست و گفت: «اگر می خواهید که مردم را از اختلافات نجات بدهید به علی بیعت کنید. مقداد پسر اسود پیشنهاد او را تاکید نمود. عبدالرحمن پسر ابی سرح بایستاد و اظهار کرد: اگر آرزو دارید که در میان قریش فتور رخ ندهد باید به حضرت عثمان بیعت کنید. عمار پسر یاسر بالهجه طنز آمیز باو گفت «تو از چه وقت قابلیت پند و نصیحت را بمسلمانان پیدا کرده ای؟».

(۱) طبری (ج ۵) صفات (۳۵-۳۶).

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنیار جلال الدین صدیقی

چگونه باید تاریخ نگاشت؟

مقدمه : تاریخ نویسی و پژوهش در رشتهٔ تاریخ وقتی میتواند گام بزرگ درراه تأمین سعادت و خوشبختی جامعه حال و آینده محسوب شود که بتواند همانندی در کلیات علل حدوث واقعات رادرك کرده و همبستگی را که جوامع سابق برای پیشرفت وترقی وتعالی شان دنبال میکرده اند ارائه دهد .

انتباه از تاریخ حدوث واقعات گذشته ،زمانی تأمین میشود که مورخ دقیقاً تلاشهای مشترك انسانهارا که تحولات اجتماعی و وقایع تاریخ را ببار آورده است موردبررسی قرارداده وزمینه رابرای شناخت کلی این فعالیت های مثمر انسانی بیش ازپیش میسرو ممکن بگرداند .

مورخ واقعی کسی است که هرگاه در تاریخ عمومی بیشترغور کند پی میبرد که جوامع درعین حالی که تکامل می یابند واز یکدیگر میراث میبرند ، مراحل معین چندی رامی پیمایندو باآنکه موافق مقتضیات متفاوت خود،اختلافات بسیار دارند بازدر کلیات همانند اند .

مثلاً تاریخ نشان میدهد که سیستم بردگی در عموم جوامع کهن و جوامع مشابه آن برقراراست . به این معنی که درقبال تن آسانی اقلیتی ناچیز اکثریت مردم برای گردانیدن چرخ اجتماع برده‌وارکار میکرده اند . اما متأسفانه در سابق مورخین کمتر بارزش نگارش درست و بررسی و پژوهش علت العلل حوادث مکانی وزمانی وارزیابی آنهاتوجه مبذول داشته و بیشتر برضبط و ثبت

وقایع بترتیب زمانی آنها علاقمندی نشان داده اند . اماروش‌نگارش امروزی ایجاب میکند تامورخان‌من بعداز پیروی‌روش‌دیرین وطرز کهن‌خودداری نموده وحتی‌الوسع روشی‌را برگزینند که‌بدردجامعه‌حاضروآینده بخورد،وراه پیچیده ومشقت‌بار پیشرفت را هموارساخته و زمینه‌عبور جامعه‌را بطرف جلو وبسوی ترقی هرچه بیشترفراهم سازد .

تعریف تاریخ

تعریف تاریخ ازنگاهای‌گوناگون ودید های متفاوت میتواند موردبررسی وتحقیق وتحلیل‌قرارداده شود . هرگاه غرض‌ازتاریخ تعاقب وبررسی‌یکایك حوادث اجتماعی برحسب توالی زمانی انهاباشد ،درآنصورت نقش‌آن ارزنده بوده وشامل بخش بزرگی ازمیراث فرهنگی یك جامعه خواهد شد و بصورت علمی‌درخواهدآمد:«که‌ملوك‌رابابد که‌بعد ازعلم‌شریعت ومایحتاج‌طاعت و توحیدوارکان‌دین بدانندسیرملوك‌واخبارو تاریخ پادشاهانست وچون‌بران واقف شوند وسیرت‌وطریقت‌هریك بخوانند وبدانند . آنچه خلاصهٔ مکارم اخلاق گذشتگان‌وسبب نام‌نیك دردنیاوثواب‌ومغفرت بوداز بهر سردبرگزینند وپیشواو مقتداسازند» (۱) وچنانچه‌محمدبن‌محمودآملی‌عقیده دارد که‌مقصود ازدوعلم تواریخ وسیرپند واعتبار است نه‌استحضارقصه‌واخبارتا اولوالابصار بدانند که‌این‌حشمت‌ومال‌و نعمت‌واقبال که ازبزرگان بسیارو سروران بیشمار یادگاراست‌اعتمادرا نشاید وبسی برنیاید»

صاحب کشف‌الظنون برای تاریخ سه وظیفه درنظرگرفته است:«غرض از تاریخ . اطلاع براحوال گذشته است وفائدهٔ آن‌عبرت گرفتن و پند یافتن از ازاحوال گذشتگان . وتحقق ملکه تجربه‌بوسیله اطلاع برتغییرات زمان ودر

(۱) راحةالصدور . ص ۶۵ . تالیف راوندی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقع عمر دو باره است (۱)

بنا بران باید ایقان داشت که «تاریخ تنها مایه سرگرمی ملت ها نیست- تاریخ سازنده ملت‌هاست. هویت وشخصیت ملل عالم در خبایای تاریخ آنها نهفته است»(۲) و نیز باید دانست که تاریخ دفتر ثبت مطالب دورانی است که دوران دیگر آن مطالب را قابل یادداشت میداند .

وظیفهٔ دو گانگی تاریخ

بادر نظر داشتن همه جانبه تاریخ و نقشی را که ازان در آینده انتظار برده میشود ما باید بانظر داشت حال و آینده خویش رامطالعه کنیم زیرا ما برای این به گذشته خویش علاقمندی نشان میدهیم تادر پرتو آن بتوانیم حال و آینده خویش رابهترسازیم.

درست است که عدهٔ ازمورخان به واقعات گذشته بد بینی نشان داده و اظهار نموده اند :

که تاریخ واقعیت‌های گذشته را نمیتواند منعکس بسازد زیرا این واقعیات بوسیلهٔ مؤرخ تنظیم و تحریف شده است . و بقول ناپلئون تاریخ چیست جز افسانه مورد وفاق» و به نظر رابرت والپول که «تمام تاریخ رادروغ دانسته» نمیتوانیم اعتماد کنیم.

زیرا که امروز در پیشرفتی که در میتودولوژی یا منهج در تاریخ بوجود آمده مؤرخان ما بهتر میتوانند خوب را ازبدوزشت را اززیبا وحقایق را ازلاطایلات تمییز دهند و هریك را علیحده بسازند .

بنابران وظیفهٔ دوگانگی تاریخ را بانظر داشت مفهوم جدید وتازه ای که

---

(۱) نای هفت بند تالیف استاد دکتور باستانی پاریزی ص : ۲۰۹

(۲) نای هفت بند« « « ص : ۲۱۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

از تاریخ در نظر است چنین بیان میداریم.

نخست باید تاریخ گذشته را بترتیب صحیح و درستی دوباره نویسی کرده وسؤتفاهات، اشتباهات وخبط های که‌در تحلیل علت وقوع حوادث از جانب یکعده مؤرخان و واقعه نگاران عمداً و یاسهواً بوجود آمده اشکارا ساخته و بر هر کدام انگشت انتقاد بگذاریم و باین عمل خویش و قتاً فوقتاً ادامه‌داده و باحصول اطلاعات نو و کاوشهای‌جدید، موثوق‌بودن تحلیلات گذشته‌را بررسی و تدقیق کنیم.

دوم اینکه تمام شواهد دست‌داشتهٔموجود راهمانطور دست نخورده‌وسالم برای آیندگان انتقال دهیم و ازجانب داری ودخالت بیجا اجتناب ورزیده وزمینه را برای مؤرخان مستقبل فراهم آوریم تاآنان از مشکلاتی که باثر بی‌توجهی مورخان گذشته ،مابه‌آنها روبرو هستیم‌برکنار باقی‌بمانند.

زیرا مشکل‌است یك‌نفرمؤرخ بتواند ابهام وتاریکیی که در متن تاریخی بوجود آمده وزادهٔعلل‌گوناگون ازقبیل طبیعت ، افکار ،اعتقادات و مقاصد وطنی ،حزبی، دینی، منافع شخصی وخانواده‌گی‌وعادات لسانی وامثال آن میباشد ،بسهولت مرفوع گردانند .

تاریخ یك‌رشته آموزشی مطلوب

چنانکه‌موندر Mounder تعریف کرده «تاریخ گذشته ازینکه شامل‌مطالعات رشته‌های گوناگون علوم انسانی میشود. عبارت از مجموعهٔ دانش است که قضاوت انسانی را بهتر ساخته وساحهٔفهم وادراك بشر را بیش از پیش وسیع وگسترده میسازد. هرصفحه‌ای‌ازتاریخ درس‌مفیدی‌بسامی‌آموزاند وهرجملهٔآن دارای‌پند واندرزی است اخلاقی. واساس آن‌برین بنایافته که«ازفراز همه این‌حوادث‌برسرزمینی‌مینگردو بابخشیدن نیرووسرمایه تشخیص وتعیین‌همچون

(c) ketabton.com: The Digital Library

اشعهٔ آفتاب ـ افراد مملکتی رانیرو وتوانائی می بخشد که حیات داشته باشند ، زندگی کنند ، بسازند و بخورند و بخورانند و گلیم خودرا از آب بکشند »(۱)

تاریخ به‌مثابه مدرسه ئیست که دران روش آموزش و تجربه مطلوب سرگذشت انسانها وهمه مظاهر تمدن ومراحل مدنیت وهمه‌عوامل هنری‌وذوقی بشر فراگرفته میشود زیراکه‌اگر نقش آموزشی‌را از تاریخ جداسازیم دیگر ارزشی برای آن باقی نمیماند.

مادرعین حال که جریانات حدوث واقعات گذشته‌رامورد بررسی قرار میدهیم بایدسعی کنیم بدون قربانی‌حقایق وقضاوت‌ناجایز ونادرست ، درسهایی نیز ازین حوادث بیاموزیم تاریخ ، تاریخ نیست‌اگر برای‌هرنوع هدفی‌و لو عالی هم باشد منحرف ودیگرگونه ساخته‌شود زیراکه هرگاه پای‌افرادوعقاید شخصی درتمام‌قضاوتهای تاریخی بمیان بیاید ، اعتبارحقایق تاریخی‌زایل‌شده وحقیقت (عینی) تاریخی درپرده‌اختفاء پنهان‌خواهد شد .

بناءاً باید دانست که‌تاریخ آئینهٔ‌زندگانی گذشته‌ورهنمای آینده‌است وبرای توسعه فکر ونگهداری انسان‌ازخبط وخطا درزندگانی اجتماعی عامل مهم محسوب‌میشود.

بایدتاریخ کلید فهم حال‌باشد تادر پرتو آن‌بتوان آینده را درك کرد . ودرواقع امرفائده تاریخ‌این خواهد بود که‌ازاحوال گذشتگان پند و اندرز گرفته وبدینوسیله ملکهٔ تجربه‌راتحقق بـه‌بخشیم .

انسان ازجستجوی علل تاریخی مرادش پیداکردن وسیله‌یی‌است که او را درمیدان‌حادثات‌حال‌واستقبال‌راهنمائی کندوچنانکه‌درعلوم‌طبیعی معمول‌است علتی‌را میجوید که‌بیاری آن مصائب رارفع ونعمت‌هارا جلب کندوازخطر ها رهائی یابد .

---

(۱) زای هفت بند تألیف دکتور باستانی پاریزی ص۲۱۹

بنابران نتیجه چنین باید گرفت که تاریخ باید درخدمت بشر گماشته شود تا بوسیله آن بشر بتواند رهنمائی وهدایت شود وازخلاها واشتباهاتی که باعث تباهی وویرانیهای خانمان برانداز درگذشته شده‌است جداً برحذر ماند.

نقش دوباره‌نویسی در تاریخ

دوباره‌نویسی در تاریخ عبارت ازنوشتن وقایع گذشته در کمال حفظ ونگهداری اساس بیطرفی واجتناب ازسیاست جانبداری وتحریف حقایق میباشد مؤرخ در نوشتن مجدد جریانات حادثه گذشته باید جداً کوشش کند تا مغلوب تمایلات وفریفته‌اوهام خودنگردد. خودخواه نباشد وحوادث را بروفق ذوق وتمایلات نفسانی وعندی خویش دگرگون جلوه ندهد. روش نگارش مؤرخ باید ساده‌وروشن باشد وازبیان مغلق وباطنطنه وتاریك بپرهیزد.

نویسنده تاریخ وقتی میتواند درضبط وثبت وقایع گذشته توفیق زیاد حاصل کند که‌دارای قریحه صاف وذوق وافی وحسن ضبط وصدق بیان وفراغ ازتعصب بوده ودرین راه استعداد فطری وکسبی حاصل کرده باشد. زیراکه‌اگر مؤرخ درنقل حکایات وروایات فقط بمنقولات اکتفاء نماید ریشه عادات وقواعد سیاست وطبیعت عمران واحوال جامعه انسانی راندانند غایب را با شاهد مقایسه نکند وحاضررا باذاهب نسنجد هرگزازغلط ولغزش ایمن نخواهد گشت.

مؤرخ بایددرمیان سیل حوادث چون کوه استوار بماندو درنوشتن مجددروایت تاریخی کمال حزم واحتیاط رارعایت کند. عیب جوئی وخرده بینی درتاریخ باعث ضعف ذهنی ودودلی وتردد میگردد. ولی این امرنباید وی را ازآنچه امروزبنام انتقادتاریخی یادمیشودبازدارد. انتقاد تاریخی بکاربردن قواعدی است برای سنجش صحت وسقم وضعف وقوت وتعدیل وترجیح اخبار و

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسناد. انتقادتاریخی دو قسم است :

الف : انتقادظاهری .

ب : انتقادباطنی .

الف : انتقادظاهری : این گونه انتقادبد وگونه صورت میگیرد: نخست اینکه اثرماضی که باقی است موردبررسی قرارداده میشودمانند . بناء و سکه و امثال آن .

دوم : اینکه حکایت وروایت ازآن ، یعنی واقعه گذ شته، دردست است . سنجش نوع اول آسانتربوده ولی بررسی و تحقیق پیرامون حکایات وروایات مستلزم ژرف نگری ودقت نظر بیشترمیباشد .

انتقادباطنی آنست که ازحرکت قلم مؤلف تامعانی که در ذهن او پیداشده وتصوراتی که عضلات دستش رابجنبش درآورده است همه رابسنجیم . مثلاً درتحقیق هرسندی دوچیزباید تفحص گردد .

الف : مندرجات سند تجزیه گردد .

ب : دراوضاع واحوالی که سند درآن نوشته شده فحص بعمل آید (۱) قصه روایات شفاهی است که مربوط به آغاز تاریخ هرقـومی میشود . بعضی اوقات این قصص نظر به محرمانه بودن یا مستهجن بودن یاغفلت شنونـدگـان ثبت نمیشود . مؤرخ باید سعی کند حقایق پیرامون روایاتی از آن قبیـل را دریابد ولی باید دقت نمود که این افسانه ها و قصص که حـکایت از کیفیات نفسانی اقوام میکـند ، نمیتوان همه آنهاراصحیح وتاریخی قلمدادکرد .

بنابرآن مؤرخ باید ازلابلای انبارمطالب افسانه آمـیز و مطنطن مطالب درست وصحیح راتشخیص وتمیزداده وباین عمل خویش تحت هـرگـونه

(۱) آئین نگارش تاریخ تألیف رشید یاسمی ص ۵۸ - ۵۹

شرایط عینی و انفسی وفادار باقی بماند و در انجام وظیفه واقعی و حقیقی تاریخ نگاری بادر نظر گرفتن صداقت وحفظ بیطرفی سعی وجدیت خاص مبذول دارد.

نقش وظیفوی مؤرخ

با نظرداشت وظیفهٔ عالی که بدوش مؤرخ گذارده شده ، هر گاه مؤرخ در انجام این وظیفه همت گمارد و اگر منابعیکه در خدمت آن است همه مورد استفاده قرارداده شوند، وهر گاه این استفاده طور محتاطانه و بافراست و ممارست خاصی صورت بپذیرد، یقیناً نتیجهٔ کار مؤرخ چیزی خواهد شد که بتوان به آن کلمه « تاریخ » را اطلاق کرد . وظیفه مؤرخ وقتی غامض ومبهم و پیچیده میشود که وی ملاحظه مینماید تاریخ هم مانند رشته های سایر علوم آهسته آهسته بسوی رشته های تخصصی فنی نزدیك شده، شاخ و برگهای پیدامیکند که بدون اندوختن دانش فنی ومبسوط به مشکل میتوان تاریخ را مطالعه کرد و حقایق نهفته و پنهانی را استخراج کرد . مؤرخ به قاضی شباهت دارد . همانطور که قاضی باید شواهد را بدقت بررسی کند وآنها را در محک ذهن خویش آزمایش نماید و برای درك بهتر هر کدام درخیال وذهن خویش ، سوالهایی طرح کند ودر پیدا کردن جوابهایی باین سوالها مساعی خسته گی نا پذیر بعمل بیاورد تا حقایق را دریابد ودر نتیجه به یك قضاوت بیطرفانه وغیرجانب دارانه نایل گردد. مؤرخ نیز وظیفه دارد برشواهد اسنادومدارك تاریخی ژرف بنگرد و از میان انبارهای اطلاعات چنان تصویری بسازد که روی آن جریان حوادث گذشته بدون کم وزیادو تحریف منعکس گردد .

البته مؤرخ میتواند بانظرداشت اصول واساساتی که در ارزیابی حوادث گذشته جهت کشف علت العلل این واقعات بکار برده میشود، افکار وانتباهات خود را نیز ابراز دارد و هر گاه مقدور باشد میتواند به تفسیر واقعه وتأثیرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوب و بد آن در آینده بپردازد .

وظیفهٔ تاریخ همیشه این بوده است که اجتماع رابیابد . با ین‌معنی که تاریخ عبارت است از تعاقب و بررسی حوادث اجتماعی برحسب توالی‌زمانی آنها .(۱)

مؤرخ باید بداند و آگاه باشد که در نوشتن جریان حوادث تاریخی از هر گونه حب و بغض شخصی و نظردوستی و دشمنی اجتناب‌و خودداری ورزیده میشود . پس تاریخ راچه کسانی میتوانند درست بنویسند . ارنست همینگوی نویسندهٔ معاصرامریکائی میگوید « نویسندهٔ واقعی آنست که پیش از آنکه مردم رابشناسد خودیك آدم واقعی باشد » بنابرآن تاریخ نگار باید مانند عکاسی باشد که از مناظرواقعی و طبیعی عکس برداری کند نه از آنچه صحنه سازی شده است .

گوستاولو بون میگوید :« کسیکه ثمرات اخلاقی وروحی ملتی را نداند تاریخ ملت درنظرش یك مشت حوادث پریشان ووقایع بی‌ترتیب جلوه میکند .»

درست است که برای تاریخ شاخ و برگ لازم ست چنانکه هیچ‌صحنهٔ‌طبیعی یاساختگی بی شاخ و برگ نمیتواند باشد . اما این‌شاخ و برگ تااندازهٔ لازم است که قلب ما هیت نکند واصل وریشه را ازمیان نبرد . این جاست که وظیفهٔ مورخ‌حساس میشود ومؤرخ باید ژرف بنگرد واسناد ومدارك‌وشواهد وآثار تاریخی رادفعةً بررسی نماید وحتی کسانی‌راکه این اسناد ومدارك‌وشواهد بانها مربوط میشود مطالعه نموده‌و به شخصیت، افکارو عقاید ایشان‌آشنایی کامل بهم رساند و هرگاه‌مؤرخ‌درآنچه‌در بالا بیان‌شدمسامحه‌وسهل‌انگاری‌روادارد به‌آسانی راه اشتباه راپیموده وتاابد تاریخ را بدودروغ معرفی خواهد نمود . وچنانکه

(۱) نسای هفت بند تألیف استاددوکتور باستانی پاریزی ص : ۲۳ .

میشله گوید: «برای آنکه تاریخ تا ابد دروغ باشد کافیست که یك نفر حقایق را کتمان کند.»[۱]

وظیفهٔ سنگین دیگر مورخ اینست که وی به لحاظ ولعی که برای فهم گذشته دارد مانند عالم ناچار است در آن واحد، از تعداد پاسخهایش بکاهد. یکی را تابع دیگری بسازد و به آشفتگی وقایع وعلل، یگانگی ونظم بخشد.[۲]

ومؤرخ باید معتقد باشد که اعمال انسانی عللی دارد که اصول آنها قابل تشخیص است و اگر این پندار را نپذیریم تاریخ ناممکن خواهد شد و وظیفه خاص مورخ است که این علل را بازجوید.

وظیفه مؤرخ نه عشق ورزیدن به گذشته و نه رهائی یافتن از آنست بلکه باید به عنوان کلید فهم حال؛ برگذشته دست یابد و آن را درك کند.

ارزندگی پژوهش در تاریخ

تاکنون در بررسی تاریخ، از گذشته تا حال را تاکید نمودیم تا بکمك و معاونت وهمکاری گذشته توانسته باشیم حال را درك و فهم نمائیم و بعبارت دیگر برای اینکه بهتر بتوانیم حال را تشریح و تحلیل نموده باشیم، تاریخ گذشته را مطالعه کردیم. و بدینترتیب گویا تا اینجا راه آمد و شد ما راه ترافیکی یك طرفه و یا یك جانبه بوده است. امامن بعد تاریخ را از نگاه آینده بررسی خواهیم کرد و بکمك حال و گذشته به نوسازی در آینده اقدام میکنیم. و باین نکته توجه خواهیم نمود که گذشته بحال و حال به آینده مدغم است.

ارزش تحقیق در تاریخ مورد تأیید عدهٔ زیادی از دانشمندان و مؤرخان است اما این ارزش بیشتر در گذشته متوجه شکل ظاهری و تحلیل سطحی حوادث گذشته

---

(۱) کتاب دایرةالمعارف موضوعی دانش بشر. ص ۷۱۳.

(۲) تاریخ چیست ص: ۱۳٤.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بوده است و به محتوای جریانات حوادث گذشته توجه ژرف ودقیق بعمل نیامده است . در ینجا پیشنهاد میشود که چند مسأله مهم تاریخی انتخاب گردد . ازروی آن شرایط و ایجابات کنونی درك و استخراج گردیده و ارتباط این شرایط و ایجابات با تاثیرات گوناگونی که ممکن در آینده بر اعمال و کردار و رفتار انسان بجای بگذارد، تفسیر و توضیح داده شود.

تحقیق تاریخی باید معیار خود را خودش تعیین کند و این معیار را انکشاف دهد و بکمال مطلوب نایل گردد . اینگونه پژوهش باید سنن و آداب و رسوم مختص بخود را بوجود بیاورد و نمونه ها و روشهای خویش را توسعه بخشد و بالاخره به نتیجه ای که مستلزم آن است نایل گردد.

مفهوم تحقیق

باملاحظه شرایط و ایجاباتیکه در بالا بیان گردید باید تحقیق تاریخی بصورت انتزاعی مورد بررسی قرار گیرد و حدود و ثغور آن تعیین گردد . پژوهش اساساً تدقیق مجدد را میرساند که باید حاوی دقت نظر در تتبع جهت یافتن و درك و فهم حقیقت باشد که فائدهٔ آن گسترش هرچه بیشتر ساحه دانش و معرفت خواهد بود .

مفهوم تحقیق یا Research را از روی اصطلاح یونانی هستوریا Historia که مفهوم پرسش را میرساند و کلمه عربی تحقیق که معنی بازپرسی حق است ، بهتر میتوان درك کرد . پرده برداشتن و یا تشخیص معلومات از مجهولات، پرداختن به کاوشها و حفریات در ساحات مختلفه بذات خویش مستلزم طرح پرسشهای متداوم و پیوسته است . که باید تمام اینگونه پژوهش ها از روی ازمایش انتقادی و از روی یك هدف تعیین شده جهت کشف و استخراج حقایق تازه و نو و تعابیر جدید با تجدید نظر بر فرضیه های پذیرفته شده و افکار و نظریات تازه و امثال آن ، ارزیابی گردد.

انواع پژوهش

پژوهشها دو نوع اند : یکی پژوهش ادبی است و دیگری پژوهش علمی . پژوهش علمی تحلیل و آزمایش میشود در حالیکه پژوهش ادبی وظیفه گرداوری، تقدیم و تعبیر و تفسیر اطلاعات موجوده دربارهٔ مضمون مشخص و بخصوصی را بعهده میگیرد . اما پژوهش علمی با ایجاد و اختراع و کشف اشیاء جدیدی می پردازد که قبلا وجود آنها آشکارا و واضح نبوده است .

در پژوهش ادبی حقایق مجتمع ،ارزیابی شده و بجاهای متناسب بدون در نظر گرفتن نتایج و یا عواقب بعدی قرار داده میشوند درحالیکه در پژوهش علمی تلفیق و ترکیب این حقایق بچنان وضعی صورت میگیرد تا نتیجهٔ مطلوب ازان بدست آید و هدف و مقصود در نوع پژوهش دو می قبلاً مشخص شده و معلوم گردیده که رسیدن به آن هدف بوسیلهٔ تجربه و آزمایش میسر شده میتواند ولی در پژوهش ادبی که متضمن مشق و تمرین و ممارست زیاد است، باحتمال قوی منتج به نتیجه نامعلوم میگردد که قبلاً قابل پیشبینی هم نبوده است.

اساسات تحقیق

در پژوهش ها باید اساسات زیر همواره در نظر گرفته شود .

الف ـ گردآوری مواد و اطلاعات مربوط به موضوع مورد پژوهش .

ب ـ برخوردار بودن از استعداد و دانش فنی دربارهٔ موضوع مورد مطالعه و پژوهش .

ج ـ داشتن علم کافی از دانش تجربی و اختیاری.

د ـ داشتن تفکر قابل انعطاف : این نوع طرز تفکر و تعقل میان اساس اولی و دومی پژوهش که در بالا بیان شده ارتباطی قایم میکند . مورخ باید در برابر

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر چیزی عکس العمل وواکنش ازخودنشان دهد .

هـ ـ برخوردار بودن ازهنر درك وفهم ، تعبیر و تفسیر و توجیه حوادث و پدیده های تاریخی. این نوع فهم وداشتن چنین قدرت توجیه و تفسیر پدیدهای تاریخی گاهی فطری وذاتی بوده و به مشکل میتوان به تحصیل آنها از راه مطالعه ویا تحقیق نایل گشت .

و ـ طرح وتدوین وارائه مقصود وایدهٔ مشخص .

هیچ نوع پژوهش نمیتواند ازین شش اصل اساسی جدا باشد و این شش اصل اساسات مشترك در پژوهش تمام رشته های علوم تلقی گردیده و برهمه یکسان قابل پذیرش و تطبیق است . اما بایددانست که ساحات این روشهای پژوهش و نقشی را که هر کدام از آنها در تحلیل و تفسیر محتویات مورد پژوهش بعهده میگیرند ، متفاوت است .

روشهای پژوهش در تاریخ

موضوعات گوناگون ومسایل متفاوت تاریخی طرز تحلیل وتلقی مختلف ومتفاوتی رامستلزم است . این روشها وطرز تحلیلات مورد بررسی و آزمایش قرار گیرد وهر گاه ایجاب کند بتوسط متخصصین واهل فن حدود و ثغور هر موضوع مورد پژوهش تعیین ومشخص ساخته شود .

روشهای پژوهش تاریخی هم همان موادشش گانه اساسات تحقیق را حاوی میباشد که ما باذکر هر کدام در اینجا وارزیابی آن مواد از لحاظ پژوهش تاریخی میپردازیم .

۱ـ مواد: مواد تاریخی عبارت است از اطلاعات موجوده مربوط به گذشته که بشکل روایات وافسانه های انفرادی وغیره در سیاحت نامه ها، مکاتبات و تألیفات نیمه رسمی ویاشخصی، یادداشتهای روزانه. راپورهای واصله وافکار و

عقاید منعکس شده است . و یا اینکه اینگونه مواد شامل مواد مکشوفهٔ مادی از قبیل کتیبه‌ها وسکه ها و آثارعمرانی صفحات موسیقی‌وادبی‌و امثال آن‌میگردد.

اسناد کتبی که‌از گذشته بیادگار باقی‌مانده‌نباید سطحی تلقی گردد و به‌آسانی هم پذیرفته شود . زیرادر نوشتن اسنادانتفاع‌شخصی وحب‌و بغض‌وانگیزه های روانی ، شخص نویسنده خیلی دخالت داشته میتواند . چنانچه ابومعشر گوید:«که بیشتر تاریخ فاسداست . ازجهت‌آنکه روزگاردرازآنرا دریافتست وچون ازلغتی ونوشته ای بادیگرلغت تحول کرده اند . چون جهودان را که بایکدیگراختلافست» (۱) ولترمیگوید: «برای آنکه بتوان تاریخ خوب نوشت بایددریك کشور آزاد دیگری‌زندگی کرد» .

باید درپژوهش مواد کتبی موضوع زیر درنظرگرفته شود : وآن اینست که «وجود افسانه های قهرمانی وجنگاوران برای ملتها درگذشته باندازه‌ای مهم بوده که آنها که داشته اند بدان فخرها کرده و خبرها گفته اند وآنها که نداشته اند احساس ضعف وحقارت کرده وناگزیرگشته برای خودبسازند(۲) و اهمیت مواد کتبی درینست که این‌موادبه‌بیان وتوصیف حوادث واتفاقات گذشته پرداخته است . وهرگاه‌برآنها ژرف‌نگریسته‌شود دانسته‌خواهد شد که عدهٔ مؤرخان بمدارك واسناد موثق دست یازیده اند وسعی نموده تااندازه‌ای افسانه ها وقصص را ازتاریخ جدا بسازند .

اشکال ومشخصات منابع

باید دانست که قهرمانانیکه تاریخ را ساخته اند خود فرصت آنرا نداشته اند که قلم بدست بگیرند وآنچه کرده‌اندبنویسند . مادرطول جریانات‌حوادث

---

(۱) دایرة المعارف موضوعی بشرص ۷۱۲

(۳) همان کتاب ص ۷۱۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته بندرت به چنین شخص برمیخوریم که خود وقایع زمان خودرا برشتهٔ تحریر درآورده باشد . قهرمانانی‌مانند حمورابی،سولون و کرزوس ویعقوب لیث و آتیلا وسزار وچنگیز وارد شیرونادرهنگامی که از کوه به دشت سرازیر شدند وپرچم شهرت درجهان برافراشتند ، هرگز باتاریخ و تاریخ‌نویسان سرو کارنداشتند. این مؤرخان بودند که بعد ها بسراغ آنان رفتند (۱)

منابع تاریخی را میتوان چنین دسته بندی نمود .

الف : منابع دست اول .

ب : منابع دست دوم .

ج: منابع دست سوم .

الف: منابع دست اول. منابع اصلی ودست‌اول مؤرخ عبارت‌از آرشیف‌هایی است که ازسابق بیادگار باقی مانده ودر آنها اسنادومدارك قیدوضبط شده که کمترمیتوانند برای‌مؤرخ اشکالی‌را بوجودبیاورند.اسنادآرشیف‌حاوی مطالبی هستندکه مانندآب سرچشمه در صورتیکه ازنزدیك چشمه‌نوشیده شوند؛پاك وتمیزوصاف بوده و بهرفاصله که این آب جاری ازسرچشمه‌دورمیشودآب آن هم‌دارای‌گل‌ولای وخاك وخاشاك‌گردیده پاکی‌وتمیزی‌آن زایل میگردد .

بنابران اسناد ومدارك‌آرشیف‌هم‌خاصیت‌آب سرچشمه‌را دارند. آنها آئینه تمام‌نمای‌افکاروادهان و برداشتهاوقضاوتهاوارزشیابی‌های کسانی هستندکه باعث موجودیت شان شده‌اند.طوریکه بعضی‌مؤرخان‌را عقیده برآنست اسناد آرشیف استخوانهای‌خشکیده تاریخ‌نبوده بلکه با ارائه فکرونظرو مطالب عینی دربارهٔ‌حیات‌انسانهای‌گذشته‌گوشت وخون کافی برای تاریخ محسوب شده میتوانند . این اسناد حاوی خواسته ها وارمانها؛عادات وسنن،اذواق واخلاق

(۱) نای هفت بند . ص ۲۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

وشخصیت وباز گوئی وسایل معیشت وقیودزندگانی، نوعیت پارچه های لباس، طرزخانه‌داری ودرحقیقت شامل تمام پدیدهای فرهنگی ومدنی مردم گذشته میشوند.

ب: منبع دست‌دوم: منابع دست‌دوم شامل آن کتب و آثاری میشوند که توسط اشخاص دیگر تدوین و تألیف شده و برای ما انتقال یافته‌اند. این منابع درصورتیکه بدقت وژرف نگری خاص نوشته شده باشند حاوی اطلاعات صحیح خواهند بود ولی خواهی نخواهی زیر تاثیر نفوذ و شخصیت مولف خویش‌اند و نباید توقع نمود که این گونه منابع کاملاً اززیر تاثیر انحرافات و افکار و عقایدشخصی بر کنار باشند.

ج: منبع دست سوم : منابع دست سوم شامل اطلاعاتی میشود که بوسیلهٔ دایرةالمعارف‌ها، سالنامه ها؛ کتابهای درسی وسایر کتب دیگری برای مارسیده است. وهرقدر این منابع از منابع دست اول فاصله داشته باشد بهمان اندازه ارزش تاریخی آن کمترخواهد بود. منابع دست‌سوم شباهت به پول‌های کاغذی یا بانکنوت هایی دارد که باگذشت زمان ارزش آنها کاهش مییابد.

اگر متن تاریخ مبهم باشد باید نخست برفع ابهام آنها پرداخت انگاه راجع بصاحب سند و اثر تحقیق نمود. طبیعت، افکار و اعتقادات مجزا را باید دانست و مقاصد حزبی، دینی و خانوادگی و عادات زبانی، سبك عمل مؤلف وسایل استخباری که در دسترس داشته است بادرجهٔ علم و کمال و قوای فکری او و طرز انتقال آن از اصل تازمان مؤلف همه را باید مورد بررسی قرارداد.

ضرورت دانش فنی وعمومی برای مورخ

برای مؤرخ لازم است که بعلاوهٔ دست داشتن به اسناد تاریخی صورت استفاده ازین اسناد و مدارك ومنابع و مأخذ را نیز بداند و از روشهای گوناگون درارزیابی حقایق تاریخی مطلع باشد.

وی باید بداند که حفریات و کاوشهای آثار باستانی چه ارزندگی درروشن

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساختن گوشه های تاریك مدنیت های گذشته بعهده دارند وچطور میتوان از ین آثار استفاده نمود وحقایق تاریخی را کشف و پیدا کرد. مورخ وقتی خواهد توانست در درك آثار باستانی توفیق یابد که برسم الخط ها، سبك نگارش و استعمال الفاظ و کلمات گوناگون درمواردمتفاوت و نوعیت کاغذ و یا پارچه و یا پوستیکه نوشته ها روی آن صورت میگرفته . دریابد .

دانائی برعلم سیاست مؤرخ را قادرخواهد ساخت روشهای حکومت داری ومعامله دولتهای غالب برمغلوب را درك کند. مورخ باید ازعلم منطق وجغرافیا آگاهی کامل داشته باشد. ازروی منطق استدلال درست ومعقول مردم باستان واقوام و تیره های که در تاریخ نقشی را بعهده داشته اند تشخیص داده و میزان هوشیاری، عقل و فراست آنهارا سنجیده خواهد توانست. وازروی این معیارها پیشرفت ویا انقراض وانحطاط جامعه‌ای را ارزیابی میتواند.

جغرافیه زادگاه تاریخ است، مادر و پرورنده آن است و خانه‌ای است که تاریخ در آن انضباط می پذیرد .

بنابران مورخ باید علم جغرافیا را بداند و دران دارای تحصیلات علمی و منظم باشد. وی باید بداند که هر اندازهٔ که تکنولوژی بیشتر توسعه یابد، از نفوذ عوامل جغرافیائی بیشتر کاسته میشود وعوامل دیگری بوجود می آید که درسرنوشت یك جامعه، یك دولت و پیشرفت و یا اضمحلال مدنیتی نقشی را بعهده میگیرد .

مورخ باید به علم زیست شناسی آشنایی داشته و درسهای که تاریخ ازین علم باید فرا گیرد تعقیب نماید. وی باید درك کند که نخستین درس تاریخ از نظرگاه زیستشناسی این است که زندگی رقابت است. رقابت نه تنها حیات تجارت است بلکه تجارت حیات است. هرگاه که غذا به قدر کافی وجود داشته باشد، رقابت مسالمت آمیز است ودرغیر آن صورت خشونت آمیز. ودومین درس تاریخ از نظرگاه زیستشناسی این است که زندگی انتخاب است. وسومین درس تاریخ از نظرگاه علم مزبور این خواهد بود که حیات باید بافعالیت توام باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارتباط باستان شناسی با تاریخ

باستان‌شناسی‌و تاریخ دو رشته‌یی اندلازم وملزوم یکدیگر. و باستان شناسی بدون تاریخ و تاریخ بی باستان شناسی نمیتوانند راه‌تکامل و پیشرفت را به‌پیماید.

علم باستان شناسی همان قدرومنزلتی رادرروشن ساختن سوابق خیلی بعید منطقه ای ، شهری ، و کشوری از نگاه موجودیت تمدن و فرهنگ غنی میتوانند داشته باشد که مثلاً ارشیف هاودیگر آثار کتبی همان ارزش و اعتبار شایان و ارزنده را در توضیح وارائه تحول تاریخی و اجتماعی جامعه و کشوری خواهند داشت .

اماروش استفاده ازموادتاریخی در باستان شناسی فرق میکند . در باستان شناسی بایدازعلوم شیمیائی وسایرفنون استمداد جست تامواد مکشوفه سلامت وصلابت و لطافت‌وزیبائی‌خود را حفظ کرده‌وازروی آنها بتوان‌حقایق تاریخی‌را بخوبی درك کردو توضیح داد. اما بایداین امردانسته‌شود که‌مواد مکشوفه باستانی همیشه نمیتوانند بصورت انتزاعی مورد مداقه وتعمق قرارگیرند . زیرا خیلی امکان دارد ، موادی شبیه بعداً کشف شود که برمعلومات قبلی بیفزاید و یا اینکه خود مبدأ منشاء موضوعات تاریخی دیگری باشد . ازینروست که همیشه باستان شناسان توصیه‌و تاکیدمینمایندتاسلسله حفریات‌و کاوشها ادامه‌یابدو دنبال گردد.

مؤرخانی که درامور باستان شناسی‌مشغول میشوند بایدقبلاً معلوماتی کافی در بارهٔ سکه‌شناسی، کتیبه‌خوانی وزبان شناسی وزمین شناسی ،جغرافیا وهیئت شناسی ووقایع نگاری تحصیل کرده‌باشند. اوباید بتواند مواد ساختگی‌پولهای کاغذی قلابی ومهرها ودیگرافزاروآلات را که‌عدهٔ سودجو و منفعت پرست، باستانی‌ومعمرجلوه‌میدهند،ازمواداصیل وافزاروآلات قدیمی‌و باستانی تشخیص دهد و درك کند .

برمؤرخ باستان شناس است تاازهنرهای ظریفه وتزئیناتی که ممکن‌در کار تاریخ دخالتی داشته باشند وبرای روشن کردن واقعه تاریخی کمك و معاونتی بتوانند، معلومات کافی بدست بیاورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین « یمین »

سیر و تحول خمریات در ادبیات دری

ازمهمترین موضوعات ادبی یکی هم وصف است . اهمیت وارزش آن از اینجاست که شامل انواع زیادسخن میشود . البته تاریخ پیدایش و صف در ادبیات بازمان ظهور شعروشاعری پیوستگی تام دارد. آنگاه که شاعرخواسته است چیزی را بیان کندوی برای انجام این مامول صفات مشخص آنرا ارائه کرده است و این خودش سخن وصفی است .

این نوع شعررا ازان جهت وصفی گویند که نسبتش به وصف می باشدو وصف عبارت از بیان چیزی است بواسطه صفات ممثل آن (۱)

قرار تعریف بالا قسمت عمده اغراض شعرازقبیل مدح وذم، رثاوشکوی، غزل ولغز، مناظره و بخشی ازحسب حال ها، خمریات و مفاخرات داخل شعر وصفی میشود (۲) که درینجاموضوع بحث ماخمریات است.

خمریات براشعارخمری گفته می شودوشعری راخمری گویند که شاعردرآن بوصف خمربپردازد: خمر (xamr)عبارت ازشراب وآب انگوراست که مسکر بودونیز هرچه که مسکرباشد خمرگفته شود، زیرازمانی که آیه تحریم خمر در مدینه نازل شد شراب انگوری درمدینه نبوده بلکه شراب خرما معمول بود، علاوه برآن خمر بمعنی نوشانیدن می ،شرم داشتن ،پوشانیدن ، پنهان کردن و

۱- انشای مقالات ترجمه مرحوم استاد بیتاب - ص«ه» ازانتشارات جریده ثروت .

۲- شعروادب تألیف زین العابدین موتمن چاپ تهران .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مایه کردن در خمیر آمده است(۱)

شعر خمری در ادبیات عرب و عجم سابقه خیلی طولانی دارد چنانکه شاعران عرب حتی در عصر جاهلیت و بعد از ان در وصف خمر سخن ها گفته اند و مضامین لطیفی در ین زمینه پرداخته اند، که در جایش بذکر آن خواهیم پرداخت؛ همچنان از ینکه میان ادبیات تازی و دری از روزگاران گذشته رابطه بس نزدیك و متینی موجود بوده است، بنابران شعرای دری زبان کم و بیش در مورد های مختلف از شاعران عرب تقلید کرده اند، چنانکه انوری در ین زمینه خود اعتراف کرده گوید :

شاعری دانی کدامی قوم کردند آنکه بود

اول شان امرؤ القیس، آخر شان بو نواس

و منو چهری ترجیح خودش را بر یکی از معاصرین خویش بدین الفاظ ثابت میکند :

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر

تو ندانی خواند الاهبی بصحنك فاصبحین

یعنی من بسیاری از اشعار عربی را از دیوان ها حفظ کرده ام حالانکه تو این قصیده سبعه معلقه را هم خوانده نمیتوانی که مطلع آن «الاهبی بصحنك فاصبحینا» است (۲). بهمین ترتیب در زمینه شعر خمری نیز شاعران دری زبان تا اندازه یی از شعرای عرب پیروی کرده اند ، چنانچه نخست به تقلید از شاعران تازی گویندگان ما نیز در اشعار خود خیلی مختصر به ذکر و وصف (می) پرداخته ، سپس در ان مورد مضامین بر انگیزنده و مفصلی ایجاد کرده اند؛ البته با یك نظر اندازی مختصر بر دواوین شعراء این نکته روشن میگردد که در ادبیات دری از روزگار قدیم تا کنون شاعری را سراغ نخواهیم کرد که در اشعار خود از ین لفظ

(۱) فرهنگ نفیسی جلد دوم (ص ۱۴۰) منتهی الارب جلد دوم (ص ۴۱۱) .

(۲) شعر العجم تالیف شبلی نعمانی ج ۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اصطلاحات متعلق به آن بطور صریح و یا کنایة و آنهم به‌مفهومهای مختلف ذکری نکرده و کلام خود را ازین راه آب و تابی نداده باشد .

چنانکه‌مادرین حصه بعداً به تفصیل سخن خواهیم راند اینك نخست ظهور و تحول شعر خمری را در ادبیات عرب از نظر گذرانیده سپس این موضوع را در ادبیات دری دنبال خواهیم کرد .

جنبش شعر خمری در ادبیات تازی:

باده گساری و وصف می در ایام باستان میان عرب و عجم معمول و متداول بوده‌است ، چنانکه‌عرب ها قبل از اسلام بشرب خمر مبا درت میورزیدندودرین مورد هیچگونه قیدو بستی وجود نداشت ، بنابرهمین اصل معلوم می‌شود که وصف باده‌در اشعار ازان‌وقت شایع گردیده است . و ازهمین جاست که‌مادر کلام عرب‌جاهلیت خیلی زیاد به‌خمریات بر میخوریم و میدانیم که آنگاه‌وصف‌خمر یك‌چیزعام بوده است (۱) .

دران هنگام طریقه عمومی چنان بوده است که شاعر تنهادر تشبیب قصیده دو یاچهار بیت‌درین باره‌میگفته است‌و بس ،چنانکه آثار شعری عدی بن زید وعبیدبن الابرص شاهداین مدعاست . عدی‌بن زید ازشاعران معروف جاهلیت بوده‌در شهر حیره بوجود آمده است ومعاصر باساسانیان فارس بوده‌است، در اشعارش چندین جا ذکری از شراب رفته است.همچنان‌عبید بن الابرص از شعرای‌بزرگ قبل‌از اسلام‌می باشد ، که‌اشعاری درمورد خمر گفته‌است (۲) .

بدینترتیب ذکرخمر ووصف آن که‌در اشعار عصر جاهلیت خیلی‌محدود بود پسانترروبافزونی نهاده، اشعار لطیفی‌درین موردبوجود آمد ؛ چنانکه شاعران

---

(۱) مزدیسنا ازدکتر معین.

(۲) المجمل‌فی التاریخ الادب‌العربی چاپ‌مصر ، تاریخ‌ادبیات‌عرب‌چاپ تهران.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ آن زمان در ین زمینه مضامین بکر و بدیعی ایجاد کردند. از جمله اعشای بن قیس یکی از فحول شعرای جاهلیت است که اشعاری در وصف می دارد (۱).

دیگر از شعرای این عصر میتوان ابوالحارث جندب امرؤالقیس (۵۰۰، ۵۴۰) میلادی را نام برد، وی صاحب دیوانی نیز بوده است. شعر مشهورش قصیده معلقه اوست چنانکه در بیتی از ان باده را چنین وصف کرده است:

کان مکاکی الجواء غدیةً　　صبحن سلافاً من رحیق مفلفل

یعنی پرندگان چنان به نشاط نغمه سرودند که گویی به شراب (مفلفل) صبوحی زده اند (۲).

همچنان طرفه بن العبد (۵۴۳ ـ ۵۶۹ میلادی) که از شاعران بنام عهد جاهلی است در بیتی از قصیده معلقه خود این چنین به باده گساری خویش اشاره کرده است:

ما زال تشرابی الخمور ولذتی　　و بیعی و انفاقی طریفی ومتلذی

یعنی پیوسته پیشه من شراب خواری، تمتع از لذات وفروختن وخرج کردن مورث و مکسب است.

ابوالمغلس عنتره بن شداد (۵۲۵ ـ ۶۱۵ میلادی) که از شاعران والامقام جاهلیت است، وی نیز بیتی چند در معلقه خود در وصف شراب سروده که اینست مفهوم آن: «چقدر باده گساری کرده ام آنروزها که گرما به نهایت میرسد من از می ناب مست می شوم، شرابی ارغوانی ارابریقی مخطط وسربسته در ساغری طلایی رنگ میریزم. چون به باده گساری نشستم مالم را فدا کنم و آبرویم را مصون میدارم.»

بهمین ترتیب ابوالاسود یا ابوعباد عمر بن کلثوم که در حدود (۵۷۰) میلادی

---

(۱) المجمل فی تاریخ الادب العربی چاپ مصر، تاریخ ادبیات عرب چاپ تهران.

(۲) معلقات سبعه ترجمه عبدالمحمد آیتی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میزیسته است و یکی ازشاعران بنام عصرجاهلی بوده، در آغاز معلقه خودش این چنین بوصف شراب میپردازد: «هان! ای‌ساقی‌هنگام‌صبوح‌است دیده ازخواب بکشای وجامی ازباده پرکن وشراب (اندرین) را ازمادریغ مدار.

شرابی‌صاف وبه زعفران گلگون شده بکامم ریز، چنان مستم کن که ازسر دنیا برخیزم، شرابی ده که‌ساغری ازان اندوه‌ازدل بزداید ورنج دنیا راازیاد ببرد، باده یی که چون بکام سفلگان فرو ریزد مال وخواسته درنظرشان بی قدر گردد.»(۱)

همچنان ابوعقیل لبید بن ربیعه نیزازشاعران نامدارمخضرمین است، (۲) وی عصرپیامبراسلام را نیزدریافته‌است وایمان‌آورده است؛ دیوانی‌هم دارد اماقصیده معروف وی معلقه اوست. لبیددرین‌قصیده ابیاتی‌دروصف خمردارد که اینست مفهوم آن: «شب را زنده میداشتم وشرابی کمیاب وگرانقدر می‌نوشیدم وباده‌فروشان‌تاخانه های‌خود را ازخانه‌های‌دیگرمشخص کنند علمی برفرازخانه خود میزنند،چون‌شراب‌گران شود ماراچه باك شرابی گران در خمهای قیراندود میخرم، آنگاه مهرازسرخم‌ها گرفته‌می‌شود وشراب آن‌قدح قدح بکام باده گساران میریزد، چه بساباشرابی صاف صبوحی میزنم وکنیزك عودنوازم باانگشتان زیبایش ابریشم‌عودش رابلرزش می‌آورد».

همچنین‌وصف خمردرشعردرابتدای اسلام بطریق عمومی‌جاهلیت‌است آنها تاوقتی که باده حرام نشده بود می‌نوشیها میکردند و در وصف باده سخن ها میگفتند، اما روزی فرارسید که خمردراسلام حرام‌گردید وپس ازنزول چند آیهٔ کریمه باده نوشی کاملاً ممنوع قرارداده شد.

---

(۱) معلقه سبعه ترجمه عبدالمحمدآیتی چاپ تهران.

(۲) تاریخ‌الادب العربی طبع‌مصر (ص۲۱) سال‌چاپ (۱۳۵۱ه‍ - ۱۹۳۲م)

چنانکه درسال چهارم هجرة النبی که آنرا سنة الترفیه گویند باده برمسلمانان حرام گشت. حضرت پیغمبر (ص) اگرچه ازابتدای بعثت خود این عمل را مذمت میکردند، اما بصورت صریح درسال فوق این آیه شریفه نازل شد که : «ای محمد (ص) از تو دربارهٔ باده نوشی و قمار پرسش میکنند بگو که در آنها گناهی عظیم است و منفعتی است برای مردم، اما گناه آنها ازسودشان بزرگتر است.» (۱)

پس ازنزول آیهٔ کریمه بالا مردم فهمیدند که بزودی نوشابه حرام خواهد شد، تا آنکه آیه دوم دریـن باب چنین نازل شد : (ای کسانیکه بخدا ایمان آورده اید درحالت مستی به نماز نزدیك مشوید (۲)

پس از نازل شدن آیهٔ فوق بازهم پاره یی ازمردم درحالت مستی بی ادبیها کردند وبصورت پنهان به می نوشی پرداختند، مردم به پیغمبر اسلام شکایت بردند تا آنکه این آیه مبارکه در تحریم قطعی شراب فرود آمد: «ای کسانیکه ایمان آورده اید همانا باده و قمار و بت‌هایی را که برسر پاداشته اید و تیرهای اقداح که بدان قمار می بازند نجس و از کارهای اهریمن است، از آنها دوری کنید تا رستگار باشید(۳)

بعد ازان شرب خمر برمسلمانان بصورت قطعی حرام شد اما باوجود اینکه اسلام باده را حرام ساخت مسلمانـان بعضاً بنوشیدن آن اقدام میکردند و بوصف آن می پرداختند (٤)

گویند دریکی از جنگهای زمان پیغمبر (ص) تازیان برخم‌های نوشابه یهودیان دست یافتند و آنهارا شکستند، باده ازخم‌ها بریخت اعرابیی بی طاقت شده برزمین

(۱) سوره دوم بقره، آیه(۲۱٦)

(۱) سوره چارم نساء آیه(٤٦)

(۳) سوره مائده، آیه (۹۲)

(٤) کتاب مزدیسنا از داکتر محمد معین.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دراز کشید و باجرعه بنوشیدن پرداخت که آنگاه حضرت پیغمبر اسلام با نعلین خوداورا تأدیب کردند (۱)

همچنین در زمان خلفای راشدین نیز وصف خمر به سبب حرمت آن بکلی متروك گردید؛ اماشعراءهرقدراز صدراسلام دورترمیشدندو باعادات ورسوم ملل دیگرآشنایی پیدامیکردند همانقدرجرأت ایشان در وصف خمر بیشترمیشد ودرین موضوع مضامین مبالغه آمیز انشأمیکردند، چنانکه وصف باده در اشعار وخمریات درعهد بنی امیه رونق بیشتر یافت. حتی برخی ازخلفای اموی خود دروصف خمرشعرمیگفتند ازجمله ولید بن یزید رامیتوان نام برد که اشعار او دروصف خمرمشهوراست وشعرامضامین اوراگرفته درشعر خودبکاربرده‌اند.

بدین ترتیب درعصرعباسی وصف باده بنهایت کمال رسید ومضمونی ناگفته نماند (۲). ابونواس (۱۴۵- ۱۹۹)هجری نخستین شاعری بودپس ازظهوراسلام که خمریات خودرا به لطایف وذوق تمام اشاعه داد.

چنانچه اشعاری که درین باره سروده‌است به(۲۷۵) بیت‌میرسد، اینك بیتی ازوی نقل می شود:

لاتبك لیلی ولاتطرب الی هند واشرب‌علی اوردمن‌حمرأکالورد(۳)

خلفای عباسی نیز درمجالس عیش وطرب باده می نوشیدنـد وبعضی ازآنها در اشعار بوصف‌خمر می پرداختند چنانچه اشعاری کـه‌در دیوان ابن المعتزعبـاسی دروصف خمرانشادشده است ویك باب‌مستقل راحتواکرده زیاده از (۳۲۵) بیت می باشد.(٤)

---

(۱) کتاب‌حافظ شیرین سخن تألف داکترمعین .

(۲)تاریخ ادبیات داکترجاوید چاپ گـتتنرجلد اول

(۳)المجمل فی تاریخ‌الادب العربی چاپ مصرو معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمد آیتی

(٤) کتاب حافظ شیرین سخن تألیف داکترمحمد معین

بدین ترتیب ازاینکه شعرای آن عصر ازیکطرف به میگساری پرداخته‌اند وازجانب دیگراشعاری دروصف خمرسروده اند. وصف باده دراشعا رعر ب سرازنو معمول گردید و قوت گرفت و بهمین طریق شعرای دری ز بان که‌در کلیات مقلد شعرای عرب بوده اند ازهمان ابتدای شعرو شاعر ی به علت توافق باذوق عمومی ومقتضیات دیگر بوصف خمردراشعار خودپرداخته‌ورفته رفته این شیوه بقدری شایع ومعمول گردید که‌حتی شاعرانی که‌شاید اساساً از باده خواری بیزار و برکنار بوده اند آنرا از لحاظ ادبی اصل وسنتی پنداشته اشعاری درآن زمینه گفته‌اند، بنابران این شیوه درمیان شعرای دری زبان نیزعام گردیده است .

سپیده دم شعرخمری درادبیات‌دری :

خمریات اززمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین‌روزیکه بـاده د رجهان پدید آمده است از بهترین مضامین شعرای هرملتی بوده‌است چنانکه خمر یات شعرای یونان قدیم هنوزازدل انگیزترین اشعارآن عصر بشمارمیرود(۱)

آریائیان درزمان بسیار کهن بامی وتاك آشنا بوده اند. درسرزمین اصلی‌خود که حوالی اسیای میانه وخراسان زمین بزرگ بوده است کمـال دقت رادرکشت وزرع انگوربانیروی حقیقی بکارمی بردند. دراوستا (می) بصورت مذه madha آمده‌است چنانکه درهوم یشت (یسنای ۱۰- بند۸) چنین آمده: «آری همه مذه (می) های دیگرراخشم خونین سلاح د رپی است اما آن مذ ه (می) هوم را رامش راستی همراست، مستی هوم‌سبك‌سازد هرآن آد می که هوم ر ا چو ن فرزندخوردسالی‌نوازش کندهوم‌خودرابرای شان آماده ساخته‌به تن‌شان درمان می بخشد.» (۲)

---

(۱) اشعار واحوال رودکی تألیف‌سعیدنفیسی ج۲

(۲) مزدیسنا تالیف دکترمعین .

(c) ketabton.com: The Digital Library

و درونديداد (فرگرد ۸ ـ بند ۲۲) مذومنت بمعنی می‌منـد،صفت برای میزد (خوردنیهای جامد) آورده شده و آن مرکب است ازمزه (می) ومنت (منـد) ازادات اتصاف همچنان می درپهلوی بصورت(Mad) آمده است.

بهرحال باده نوشی ازاعمال رایج اریائیان بوده است تاانجاکه هرگاه‌در میان ایشان کودکی متولدمی‌شده درهمان روزخانواده وی شـرابـی درخـم میگذاشت‌وآنرامحفوظ میداشت‌تادرشب عروسی فرزندبه عنوان میمنت صرف شود،همچنان بلعمی در تاریخ‌خود (می)خوردن‌راازاداب‌وشرایع‌زردشت‌دانسته است . ومولف بیان الادیان می‌نویسد که : (مغان شـادی کـردن ومی‌خـوردن بطاعت دارند . » (۱)

ازهمین جاست که قدیمترین شاعران وادیبان دری (می)رابه‌مغان‌ومو بدان زردشتی نسبت داده اند. البته مقصوداین نبوده کـه مغان‌ومو بدان‌زردشتی‌درمی خوارگی استاد بوده اند بلکه مغ ومغان در ادبیات دری نام عمـومـی بـرای زردشتیان شده است .

از کمال خجندی

بـاقـامتت ، ای‌لاله‌رخ سوسن‌بوی
ازجای رود چو آب سرولب جوی
پیش رخ تـو زسیلـئ بـاد صبـا
گل را به تپنچه سرخ میدارد روی

(۱) برای معلومات بیشتررجوع شود به تاریخ‌بلعمی وبیان الادیان .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مستزاد

یك صبح در کلیسا

بالای یکی تپه‌ئی (خوش‌فرش گیاه) یك روز پگاه
بالاشدم آهسته تا به بینم چه بناست
دیدم که کلیسای سیاهی به‌نگاه آمد،سرراه

* * *

ایستاده سر تپه بد، دیر قدیم باعظمت‌و بیم
دروازهٔ قوسی رقمش بسته هنوز
اندرحرکت سیاه پوشی به حریم آرام وسلیم

* * *

این (پا دری) سیاه پوشیده یلان درچشم‌و گمان
بسیار شبیه این کلیسا بودی
هم‌محکم وهم متین ودرحین زمان قدقیل‌و کمان

* * *

خاموشی مطلقی است، گاهی صرصر ازلای شجر
آهسته گذر کرده بجنباند شاخ
شل‌شل‌زدرخت‌است،صدای پرپر ازمرغ‌سحر

* * *

درچوکی یی، یك باغچه‌ئی، بنشستم دیدم‌چکنم
موزون هوایی‌است زابرروشن
گشتم‌همه اطراف و کنون گیرم دم کافی‌است‌قدم

* * *

(c) ketabton.com: The Digital Library

صحن سیه و کبود سنگی ،سنگین مضبوط و متین
کوچك کوچك گلان خود روظاهر
در بیخ درخت ها ودرخط زمین رنگین،رنگین

• • •

آغازخزان است وفتد برگ قرار، خوش نقش و نگار
آهسته شمالش ببرد، این‌سوو آن
(خش‌خش) بکندروی‌زمین‌دررفتار چرخد بکنار

• • •

درخامشی ناگاه صدائی برخاست اندرچپ وراست
(دررنگ...ودرنگ ودرنگ‌ودرنگ(۱)
آوازبه هرگرد ونواحی بالاست موجش‌به فضا است

• • •

برد ازدل من‌زنگ کدورت‌آواز باسوزونیاز
برخاستم وروان شدم جانب دیر
بینم که بجا چه‌گونه آرند نماز؟ بانغمهٔ ساز

• • •

بینم‌آری چه‌گونه سازنـد ادا آداب ودعا
داخل‌شدم،ایستاده‌شدم‌همره شان
دردست، یکی پار چهٔ پاك وصفا دل‌سوی‌خدا

• • •

(آرگن) به‌سرودآمدو تاسقف‌رسید چون بادوزید
امواج‌به دیوارودر آهنگ‌انداخت
آهنگ به دلهای همه وجد دمید چون شعله تپید

(۱) آوازز نگ کلیسا

ممزوج صدا های بم وزیر بهم　　هر رنگ ورقم
با (آرگن) شررفگن می لرزید
باگوش و کناردیر میشدهمدم　　خم اندرخم

• • •

من همره‌شان لب‌حرکت داده‌روان　　ازقلب وزبان
الحمد شریف وقل هوالله سه بار
باصوت خفیف بودم آری‌خوانان　　با مردوزنان

• • •

دیدم همه گی پاك ،خدا میگویند　　افگنده سرانـد
(مقصودتوئی! بهانه‌این دیروکنشت)
آخرهمه بر کعبهٔ توسجده کنند　　سویت بدوند

• • •

مخلوق تو ازروزازل‌دیده کشای　　برارض‌وسمای
گه روشنی ماه وقمر می‌جو شد
گه برقك ورعدو بادبردش ازجای　　کاین‌است: خدای

• • •

کم کم همه ازنور حقیقت دانا　　گفتند: خدا
هم‌خالق‌شمس‌وماه‌و برق ورعداست
آمد بوجود ـ ازوجود ش د نیا　　ذاتش‌همه جا

• • •

حق‌است‌خدای، قل‌هوالله احـد　　الله الصمد
ذاتش نه‌شریك ونی موافق‌دارد
موجودخدا، نه‌والداست‌ونه‌ولد　　باقی واحد

محمد حیدر نیسان ـ لندن۱۹۶۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمدنبی مفتون

غرق نگهت گل

بزخم دل نه‌مرهم بسته نی فکر ر فو کر دم
بپاس نا وك‌نا زش به درد و دا غ خو کر دم

شده امروز غر ق نگهت گل جیب‌ودا مانم
نسیمی را که ازکو یش‌گذ ر میکر د بو کر دم

به‌تقریبی سخن سر کردم ازمو ی سمن بو یش
مشام جا ن و د ل را از شمیمش مشکبو کر دم

ندارد در دل‌سنگین جانان نا له تأ ثیر ی
کنون فریاد حسر ت را گره اند رگلو کر دم

بحسرت قطرهٔ خون‌شد چکید ودر رهش گم شد
دل‌سر گشته‌را درخاك کویش جستجو کر دم

به ذوق صحبت پیر مغا ن د و ش ا ز سر مستی
به دور جام‌گشتم بوسه برپای سبو کر دم

به این‌صافی که‌می بینی زلال طبع من (مفتون)
بخو نا ب جگر روی‌دلم راشست وشو کردم

«۱۹- ۱۱-٤۹»

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهنوال عبدالرزاق زهیر

تذکره نگاری درادب دری

۲

سرزمین هند جایگاه مهم درین زمان در تذکره نگاری قرار میگیرد، و تذکره هایی درمسیر تاریخ توسط دانشمندان مسلمان هند بر شته تحریر میاید چنانچه در« ۱۱۶۵ه » شیخ علی متخلص به حزین تذکره خود را بنام«تذکرة المعاصرین» درشرح حال علما و شعرای معاصرخود تدوین میکند .

یکسال بعد یعنی «۱۱۶۶» غلام علی آزاد بلگرامی تذکره یی بنام«سرو آزاد» درشرح حال شعرای بلگرام وسایر حصص هند در قید تحریر میاورد،این تذکره جلد دوم مآثرالکرام تذکره اصلی نویسنده قرار میگیرد ، تا آنکه هردوجلد بنام مآثرالکرام در حیدر آباد دکن بزیور طبع آراسته میگردد، و مشتمل بترجمه حال فقراء و علمای بلگرام وغیره می باشد ،مولف این تذکره قبل از تحریر این دوجلد فوق تذکره عمومی بنام «یدبیضا » در«۱۱۴۸ ه» بر شته تحریر میکشد که چند سال بعددر«۱۱۷۶و ۱۱۷۷» بنام «خزانه عامره » تذکره عمومی و مبسوطی درقیدتحریردرمی آورد که‌درآن‌حال‌شعرای‌معاصرو پیشترازآنرا شرح‌میدهد. این تذکره ماخذ معتبر تذکره های بعدی قرار گرفته و یکی‌ازتذکره های معروف و مشهور بحساب میرود .

پیوست بهمین تاریخ یعنی در« ۱۱۶۹» میرعلی شیر قانع درسرزمین هندبنام « مقالات‌الشعراء » تذکره دیگری می نویسد ،تذکره (بی نظیر)در (۱۱۷۲ه)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ot cp 76

توسط میر عبدالوهاب دولت آبادی تألیف می شود. در «۱۱۷۳ه» قیام الدین حیرت بنام «مقالات الشعراء» تذکره یی در شرح حال شعراء از عهد عالمگیر اول تا وفات عالمگیر دوم در قید تحریر میکشد.

در (۱۱۷٤) در ضمن کتاب تاریخ عمومی بنام حدیقة الصفا که به ضمیمه آن شرح حال شعراء نیز توضیح می شود بر شته تألیف کشیده می شود.

پیوست بهمین تاریخ تذکره «باغ معانی» توسط نقش علی تألیف میشود که مشتمل بر هفت چمن و یك خاتمه بوده و در آن شرح حال شعراء بترتیب حروف تهجی تدوین شده است.

متصل بهمین تاریخ لطف علی بیك آذر اصفهانی بنام «آتشکده آذر» تذکره مبسوطی بر شته تحریر در می آورد، این تذکره که مولف آن از «۱۱۷٤ه» تا ۱۱۹۳ه» به تالیف آن مشغول بوده، باساس رعایت ممالك و بلاد تدوین و ترتیب شده است

در «۱۱۷۵ه» نویسنده هندو مذهب در سرزمین هند بنام دورگاداس تذکره یی بنام (سفینه عشرت) باساس حروف تهجی تالیف و تدوین نمود، که آیندگان ازین تذکره استفاده اعظمی کردند. بهمین ترتیب نویسنده باذوق هندو مذهب دیگر بنام لچمی نراین شفیق اورنگ آبادی در «۱۱۸۱ه» در شرح حال شعرای فارسی گوی هند تذکره یی ترتیب و باساس حروف تهجی در دو فصل بنام «گل رعنا» تدوین نمود، که فصل اول آن ترجمه شعرای مسلمان و فصل دوم آن ترجمه حال شعرای هندو است، همین نویسنده بنام «شام غریبان» تذکرهٔ دیگری در «۱۱۸۲ه» تألیف نموده است. که مشتمل بر احوال شعرایی است که در هند حیات بسر میبردند.

در «۱۱۹٤ه» مطابق (۱۷۸۲م) بنام «لب لباب» تذکره یی تدوین گردید که تقریباً خلاصه ریاض الشعراء بشمار میرود و معلومات جدیدی هم بدان افزودند.

موهن لال نویسنده صاحبذوق هندو مذهب باسم (انیس الاحبا) یا (تذکره شعرای

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارسی گوی هند) در مقابل تذکرة المعاصرین شیخ علی حزین در قید تحریر در آورد.

در «۱۱۹۸) علی ابراهیم خان خلیل تذکره یی بنام «خلاصة الکلام» د رشرح حال شعرای که مثنوی گفته اند ترتیب نموده و در آن شرح حال «۷۸» تن مثنوی سرایان ادب دری راشرح داد.

در «۱۱۹۹ ه» مطابق (۱۷۸۶ م) غلام همدانی مصحفی بنام «عقد ثریا» تذکره مختصری ترتیب دادو در آن شرح حال شعرای فارسی گوی هند را از عهد محمد شاه تاعهد شاه عالم شرح کرده است. همین نویسنده در «۱۲۳۶ ه» تذکره دیگری بنام «تذکره فارسی» در ترجمه شعرای متاخرین ازشعرای فارسی زبان وارد و گوی هند بترتیب حروف تهجی ترتیب نمود که در آن بیشتر اشعار انتخابی اردو میباشد.

در (۱۱۹۸) عبدالرزاق خوافی مخاطب به شاهنوازخان صمصام الدوله مؤلف مآثرالامراء تذکره یی بنام (بهارستان سخن) تحریر کرد. که متعاقب آن عبدالحکیم حاکم لاهور بنام (مردم دیده) تذکره یی تألیف نمود که اسم آن نخست تحفة المجالس بوده، بعد ها به تجویز آزادبلگرامی به (مردم دیده) موسوم گردیده است، مؤلف مذکور پسرشادمان خان اوزبک است.

از (۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ه) یعنی یك قرن تاجائیکه یادداشت کرده ام بیش از «٤٠» جلد تذکره در قید تحریر و تألیف در آورده شده است، از قبیل: در (۱۲۰۵ ه) علی ابراهیم خان مؤلف خلاصة الکلام تذکره عمومی بی نهایت مبسوط بترتیب حروف تهجی درشرح حال (۳۲۷۸) تن شاعرفارسی گوی بنام «صحف ابراهیم» تألیف نمود.

پیوست بهمین تاریخ، ابوطالب تبریزی اصفهانی بنام خلاصة الافکار تذکرهٔ بترتیب حروف تهجی از آغاز تازمان مؤلف بشمول معاصرین ترتیب و

(c) ketabton.com: The Digital Library

تـألیف نمود .

در (۱۲۱۸ ه) علی احمد هاشمی متوطن سند یله هند تذکره مبسوطـی در شرح حال (۳۱٤۸) تن شاعر ازشعرای دری گوی بترتیب حروف تهجی تدوین نمودو نامش را « مخزن الغرایـب » گذاشت. پیوست بهمین تـاریـخ (۱۲۱۸ ه) تذکره مرآت آفتاب نماتوسط عبدالرحمن مخـاطب بـه شاهنوازخان تـألیـف گردیـد .

در (۱۲۱۹) نویسنده هند ومذ هب بنـام بگوان داس هندی درشرح حال شعرای عصرشاه عالم بنـام تذکره « سفینه هندی » تـألیف نمود . کـه پیوست به آن تذکره احمد اختری د ر (۱۲۲۱) د رشرح حال شعرای معاصر « عـهـد فتح علی شاه » تد وین شد .

در (۱۲۲۸ ه) محمد رضاتبریزی وعبدالکریـم شهادری کـتـاب تاریخی ضخیم بنـام «زینةالـتواریـخ »بحسب دستور فتح علی شاه قاجار تدوین میـکند. ودرآن ذکری ازشعرای عرب وعجم نیز میـکـند .

در (۱۲۲۹ ه) تذکره ریاض الوفاق توسط ذ والفقارعلی مست د ر شرح حال شعرای فارسی گوی بنارس وکـلـکـته تألیف می نماید،درهمین آوان تذکره (نشترعشق) از (۱۲۲٤ تـا۱۲۳۳ه) توسط حسین قلی خان عظیم آبادی متخلص به عاشقی دردوجلد که مشتمل به ترجمه‌شر ح حال (۱٤۷۰) تن شاعر بترتیب حروف ابجد تدوین می شود .

ز ینـة المدایـح تـذکره ایست د رد و جلد د ر شرح شعرایـی کـه بمدح فتح علی شاه قاجار (هفت سال اول سلطنتش) پرداخته اند . مدایـح آنها را جمع ودرج این تذکره نموده ، مؤلف آن تاسال (۱۲۳۳ه) درقید حیات بوده است . این تذکره یـکی ازمـآخذ مهم مجمع الفصحاتـألیف هد ایت است و

(c) ketabton.com: The Digital Library

مؤلف محمد صادق همامروزی است .

در (۱۲۳٤) محمد فاضل نام کتاب « انجمن خاقان» راکه ازمأخذ مهم مجمع الفصحاء بشمار میرود ، درشرح حال شعرای فتح علی شاه قاجار تألیف نمود. یکسال بعد در (۱۲۳۵) محمودمیرزا پسر فتح علی‌شاه اشعاری ازشعرارا انتخاب و باشرح حال آنهادر تذکره ایکه بنام « سفینة المحمود » موسوم بودتدوین نمود، ودر (۱۲۳۵) آنراتکمیل کرد . در (۱۲۳۷ ه) علی اکبر شیرازی بنام « تذکره دلکشا » درشرح حال شعرای عهد فتح علی شاه و معاصرین خودتدوین میکند .

در (۱۲٤۱) تذکره یی بنام « نگارستان دارا » توسط عبدالرزاق در شرح حال شعرای عهد فتح علی شاه تدوین میشود .

از (۱۲٤۷ تا ۱۲٤۹ ه) بهمن میرزا بن نایب السلطنه عباس میرزا بنام « تذکره محمد شاهی » تذکرهٔ تدوین میکند. این اثر دارای سه قسمت بوده: درقسمت اول درترجمه شرح حال قدمامشتمل بر (۱۵۰) شاعر بترتیب ابجد از « اسدی تایمینی» وقسمت دوم درتاریخ عهد قاجاریه واشعار فتح علی‌شاه وبعض شهزاده هاوقسمت سوم درترجمه حال شعرای معاصر بترتیب حروف ابجد « از ابوالقاسم قایم مقام تا واله اصفهانی)،این کتاب بعداً مأخذ مجمع الفصحاء قرارمیگیرد .

درهمین آوان اثری بنام « گلشن محمود » تألیف محمود میرزا بحسب فرمان فتح علی شاه قاجاردر (۱۲۳٦ ه) درترجمه احوال شعرا واشعار «٤۸» تن شاعر که پسران فتح علی شاه هم درآنجمله‌اند وخودمؤلف نیزدرآن شامل است تدوین می یابد .

در (۱۲۵۳) تذکرهٔ بنام « درویش نوا » که در شرح حال شعرای متقدم

(c) ketabton.com: The Digital Library

تاقرن نهم هجری در آن ذکر یافته‌است تألیف می شود ، باحتمال قوی این تذکره‌جزء تذکره «درویش‌نوا» تألیف درویش نوای کاشانی است که دارای دو قسمت‌دیگر نیز بوده‌است‌مشتمل بر شرح‌حال‌متوسطین ومتأخرین است‌واز جمله مأخذمجمع الفصحای هدایت بشمار میرود.

پیوست بهمین تاریخ احمد هلاکوی قاجار تذکرهٔ موجز ومختصر درباره احوال‌شعرای ایران ، هند ، روم تاعهد فتح علی‌شاه قاجار که بفارسی وترکی شعر گفته اندتدوین میکند ودر «۱۲۵۳» از تألیف آن‌فارغ می‌شود، اسم تذکره خودرا «مصطبه‌خراب» میگذارد .

چهارسال‌بعدیعنی‌در «۱۲۵۷ه» درسرزمین‌هند وزیرعلی عظیم آبادی متخلص به‌عزتی تذکره عمومی‌در شرح حال «۲۰۵» تن شاعر غزل سرا برحسب شماره حروف‌تهجی بنام«معراج‌الخیال »تدوین وتألیف میکند .

در«۱۲۵۸ه » محمد قدرت‌الله گوپاموی بنام نتایج الافکار تذکره عمومی شامل‌شعرای‌فارسی‌زبان‌بنام(نواب کرناتك)وتألیف میکند .

پیوست بهمین تاریخ تذکره‌یی بنام «صبح وطن» توسط سراج الدین محمدغوث‌خان اعظم‌در شرح‌حال شعرای‌فارسی گوی«کرناتك» تألیف‌می‌شود که‌درمدراس بزیور طبع آراسته‌می گردد.

در«۱۲۵۹ه»تذکره‌یی بنام(مدایح‌المعتمدیه» توسط محمدعلی بهار تألیف ودر آن‌شرح حال‌شعرایی راکه‌از منوچهرخان معتمدالدوله‌مدح سرایی کرده اند بااشعار مدحیه آنهامی آورد .

در«۱۲۶۱ه»محمدرضابن‌القاسم‌طباطبایی بنام‌واحدعلی‌شاه‌باسم«نغمه‌عندلیب» تذکرهٔ‌در شرح‌حال (٤٥٠)تن شاعر که شرح‌حال شعرای‌فارسی گوی‌هند در آن بیشتر گنجانیده شده‌است وازشاعران دیگر نسبتاً کمتراست تدوین‌میکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

در «۱۲٦٤» تذکرهٔ بنام «حدیقه امام الهی» توسط میرزا عبدالله بن محمد آقا متخلص به رونق برشته تحریر کشیده می‌شود و در آن از شعرای ستندج مرکز «کردستان» ذکر شده است .

در «۱۲٦۳ه» قاضی محمد صادق برای هنری اپلیت تذکرهٔ بنام «آفتاب عالمتاب» در شرح حال شعرای فارسی گوی تألیف میکند که مأخذ تذکره های صبح گلشن و روز روشن قرار میگرد .

در «۱۲٦٤» احمدقلی خان نظام الدوله هروی متخلص به صارم تذکره عمومی در شرح حال شعرای سلف تاعصر خود بنام «میکده» تألیف مینماید. درین آوان رضاقلی خان هدایت دست بتألیف تذکرهٔ ضخیم و باارزشی بنام «مجمع الفصحا» میزند که بعداً از مأخذ عمده و معتبر در تحقیق زبان و ادب دری قرار میگیرد. مطالب و مأخذ آن از لباب الالباب عوفی و تذکره های پیشین بوده و موادجامع و گرانبهایی رادر بر میگیرد. مولف آن رضاقلی هدایت در «۱۲۱۵» متولد ودر «۱۲۸۸» وفات کرده است . رضاقلی هدایت تکمله مفیدی نیز بر آن بنام «ریاض العارفین» افزود. این هردو تذکره نظر باهمیت خود بزیور طبع آراسته می‌شود .(۲۳)

از «۱۲۷۰ تا ۱۳۰۰ه» چندین تذکره دیگر در سرزمین هند تألیف میگردد از قبیل تذکره «شمع انجمن» که توسط نواب محمد صدیق حسن خان بهوپال بترتیب حروف تهجی در شرح حال «۹۸۹» تن شاعر تدوین شده است .

پیوست بهمین تاریخ مولوی نورالحسن بن نواب صدیق حسن خان بهوپال بادامه تذکره فوق که تکمله شمع انجمن محسوب می‌شود بنام (نگارستان سخن) درذکر برخی از شعرای معاصر در داکه و بنگال تألیف مینماید ، بادامه هردو

---

(۲۳) مجمع الفصحا باهتمام مهدیقلی هدایت دردوجلد در «۱۲۹٤ه» در ایران بچاپ رسیده است. همین طور ریاض العارفین به تصحیح و تحشیه مهدیقلی هدایت در تهران «۱۳۱٦ه» به‌چاپ رسیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

تذکره فوق مولوی علی حسن خان بن نواب صدیق حسن خان بنام «صبح گلشن» تذکره یی بترتیب حروف ابجد در «۱۲۹٤» تألیف میکند که هر سه تذکره فوق در هند وحصص مختلف آن به طبع رسیده است .

در «۱۲۹۵» محمد ظفر حسین گوپاموی بنام «روز روشن» تذکره عمومی ترتیب و بادامه هر سه تذکره فوق در شرح حال شعرای معاصر تدوین و تألیف میکند که در «۱۲۹۷ه» در بهوپال بچاپ میرسد .

تبصره:

در ضمن یادداشتهای شخصی خود باسم بعضی از تذکره های دیگری برخوردم که اصل تذکره ها را ابنده ندیده ام. یادداشتهای خود را از لابلای مطالعه کتب ودواوین ضبط وثبت کرده ام، درجمله یادداشتها یکی هم بنام تذکرة الشعرای جلبی حسن برخورده ام که در «۹۹٤ه» برشته تحریر در آمده است .

۲ ـ دیگر تذکرة الخواتین تألیف «باحتمال» شاه جهان بیگم ملکه بهوپال هند .

۳ـ پادشاهنامه تألیف محمد امین قزوینی که درعهد سلطنت شاهجهان (قرن یازدهم) تألیف شده است .

٤ـ تذکره یوسف علی خان تألیف محمد یوسف علی در « ۱۱۸٤ه . »

٥ـ مرآة الصفا تالیف محمد علی بن محمد صادق حسینی که تاریخیست عمومی ودرضمن آن از شعرای دری گوی نیز بابی تحریرشده است .

٦ـ تذکره احمد اختری درشرح حال معاصرین ازشعرای فرس که درعهد فتح علی شاه حیات داشته اند . در « ۱۲۳۲ ه »

۷ـ مجالس العشاق تألیف سلطان حسین میرزا دراواخر قرن نهم واوایل قرن دهم درباره حکایات بعضی از عرفا وسرگذشت محدودی از شعراء که در کانپور بطبع رسیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۸ـ محك‌الشعراء ازمحمد صالح شاملو.

۹ـ تذکره خیرات حسان درباره شاعره‌ها وزنان سخنور.

۱۰ـ طبقات‌الشعراء ازمحمدقدرت‌الله شوق ـ تذکره مجمع‌الخواص ـ گلشن بیخار و تذکره شاهد شوق، ماه درخشان ـ طور حکیم ـ تذکره محبوب‌الزمن ازصوفی عبدالجبارحیدرآباد دکنی ـ بزم تیموریه ازسید صباح‌الدین وغیره. که بنده تنها باسم آنها آشنا بوده وازمحتویات آن اطلاعی ندارم. همچنین تذکره سبحان قلی‌خان در (۱۱۰۰ه) دربخارا تألیف شده است.

درماوراءالنهردرسیر تاریخ تذکره نویسی، تذکره‌هایی به‌قید تحریردرآمده است که ما اینجا شمهٔ ازآنرا ازتاریخ «۱۲۰۰ تا ۱۳٤۰ه» یعنی آوان انقلاب اکتبرشرح میدهیم.

خانواده منغتیه از«۱۲۰۰ ه تا ۱۳۳۹ ه» زمام امور بخارا را بدست داشتند. امیردانیال سرسلسله این‌خانواده است ـ امارت‌امرای بخارا باسلطنت امیرسید عالم شاه در«۱۳۳۹ه» باآغازانقلاب اکتوبردرجمهوریت های‌جنوب اتحاد جماهیرشوروی خاتمه می پذیرد.

پس ازامیردانیال ـ امیرشامراد ملقب بامیرمعصوم غازی وسپس سید امیر حیدرملقب بامیرسعید وبعد امیرسعید نصرالله ملقب به بهادرخان (۱۲۱۲ه تا ۱۲۷٦ه) وپس‌ازوی پسرش سیدامیرمظفربهادر«۱۲۷۹ه تا ۱۳۰۳ه» وبعد سید امیرعبدالاحد متخلص به عاجز «۱۳۰۳ـ تا ۱۳۲۸» وبعدازوی سید عالم شاه «از۱۳۲۸تا ۱۳۳۹ه» امارت بخارا را بدست داشتند.

درفرغانه‌وخوارزم‌نیزخان‌نشین‌هایی‌امارت کرده اند، محمدرحیم‌خان در خیوه «۱۳۲٦ه» وعمرخان درخوقند «۱۲۳۸ تا ۱۲۵۸» امارت جداگانه و مستقلی داشته اند. به‌درباراى فوق سلسله تذکره نویسی بصورت رسمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و ذوق شخصی جریان داشته است .

در « ۱۲٤۹ه » قاری رحمت‌الله بن عاشور محمد البخاری متخلص به واضح تذکره یی بنام تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب را در شرح حال شعرای دری زبان نوشت « ۲٤ »

در «۱۲۷۹ه» خواجه فهمی تذکره یی برحسب فرمایش خواجه ملا میر محمد توخسب در شرح حال شعرای معروف وامرای بخارا که شاعر بوده‌اند و شعرای متاخر و معاصر خود تدوین و تألیف کرد(۲۵).

تذکره مجموعة الشعرای فیروزشاهی به‌دربار امیر خیوه، محمد رحیم دوم توسط احمدطبیبی تدوین و تألیف گردید، و در آن علاوه برشرح حال شعرای متاخر و معاصر مولف غزلیات و مثنوی های زیادی نیز ضبط گردیده است (۲٦)

فضلی سمنگانی شاعر و ملك الشعرای دربار امیر عمرخان درخوقند تذکرهٔ بنام مجموعة الشعرای عمرخان تالیف میکند و در آن شرح حال هشتاد نفر شاعر معاصر ومتأخر را میاورد (۲۷).

---

(۲٤) تذکره تحفة الاحباب قبل از (۱۹۱۷م) در بخارا باطبع سنگی بچاپ رسیده است . نسخه‌های خطی این تذکره در کتابخانه انستیتوت شرقشناسی تاشکند و دوشنبه زیاد است .

رك :- فهرست نسخه‌های خطی انستیتوت خاورشناسی مربوط اکادمی علوم ازبکستان بنام البیرونی جلد اول صفحات (۳۳۲-۳۳۷- به نمرات ۵۹-٦۰-۲۳۳٦-۲۳۰٤-۱٤۷۰ -۸۵٤ -۸۵۷ - ۲٦٦۳-۲۸۱۱) وجلد دوم فهرست نسخه‌های خطی انستیتوت خاورشناسی دوشنبه به‌صفحه(۲۷) به نمره «۱۲۳۷» .

(۲۵) جلد دوم فهرست انستیتوت خاورشناسی شهر دوشنبه (ص۲۷) به نمره (۹۵۲).

(۲٦) نسگ - جلد دوم فهرست نسخه‌های خطی انستیتوت خاورشناسی تاشکند بنام البیرونی (ص۳۵۸) به نمره(۱۱۵۲) و جلد هفتم همین فهرست (ص۲۰۱ به نمره ۱۱۳٤) .

(۲۷) ایضاً جلد دوم صفحات (۳۳٦ - ۳۳۹- ۳٤۰) به نمرات (۲۳۷۱ - ۱۳۰۹ - ۱۱۵۳ - ۳۵۸ ۲۳۲۹ - وجلد هفتم به نمرات ۹۹۱٤ - ۷۵۱۰ - ۱۲٤۲- ۹٦۸۸-۹۱۳۹- ٤۵٦۹- ۵۷۳۵- ٦۷٤۵ .۱۳۲٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

go cfp. 85.

حاجی عبدالعظیم سامی بخارایی «۱۲۷۷ه» در عصر امیر مظفر بنام تذکره سامی بخارایی کتابی می نویسد و در آن شرح حال شعرای معاصر خود را شرح میدهد (۲۸) امیر مظفر چهار پسر داشت: سید نورالدین متخلص به حیا- میر عبد العزیز تـو ره شمسی، میر محمد صدیق متخلص به حشمت، و سید عبدالاحد متخلص به عاجز، سید عبدالاحد دو برادر را در دوران بیست و شش سال امارت خود در بخارا بحبس و قیدنگاه داشت، تا آنکه در بند یخانه جان سپردند. که از آنجمله میر محمد صدیق متخلص به حشمت است که صاحب تذکره یی بنام تذکرهٔ حشمت میباشد، حشمت صاحب ذوق عالی و در شعر سرایی نیز ید طولی داشت. در تذکره حشمت در باره شرح حال شهزادگان و شاهان قاجاریه، بعد ماوراء النهر و سپس در باره ادب پروری بابر و بعد از ملوك خانیه ترکستان و سپس شرح حال شعرای آسیای میانه ثبت و تدوین شده است. میرزا محمد شریف صدر متخلص به ضیأ تذکره یی بنام تذکرة الشعرای صدر ضیاء رامی نویسد و در آن شرح حال شعرای بخارا را از زمان امارت امیر مظفر تا امیر سید عالم شاه راشرح میدهد. «۲۹»

عبدالله خواجه بن مختار خواجه مدرس عبدی تذکرهٔ بنام تذکره عبدی که مشتمل برسه فصل است تألیف میکند. خواجه مدرس عبدی تا تاریخ « ۱۳۲۲ه » در قید حیات بوده است. تذکره اش در باره شعرای طبقات مختلف از اهل کسبه حرفه، مامور، وقاضی وغیره تحریر شده است (۳۰)

میر افـضل مخدوم پیر مستی بـن اشرف الصدیقـی الهروی متخلص بـه افضـل بامر سید امیر عبدالاحد امیر بخارا در «۱۳۲۲ه» تذکره خود را تـالیف میکند و در تذکره خود شرح حال «۱۳۷» تن شاعر متاخر و معاصر خود را توضیح

(۲۸) ایضاً جلد سوم (ص ۲۹) به نمره «۱۱۱ - ۳۳۹۶».

(۲۹) نل :- فهرست نسخه‌های خطی تاشکند، جلد ششم (ص ۵۷) به نمره (۱۳۰٤)

(۳۰) رك: فهرست نسخه‌های خطی دوشنبه جلد دوم (ص ۲۷) به نمره (۹۵۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

و تشریح میکند (۳۱).

حاجی نعمت‌الله محترم‌از طرف‌امیر عبدالاحدو امیر سید عالم شاه مامور تالیف تذکره یی‌درشرح حال شعرای معاصرمی‌شود. وی تذکره خودرادر (۱۹۱۰م) مطابق (۱۳۳۰ه) بانجام رسانیده است . در تذکره محترم شرح حال (۱۲۵) تن از شعرای متاخرو معاصرمولف توضیح شده است (۳۲).

پیوست بهمین‌زمان‌وعصر درافغانستان نیز تذکره‌هایی برشته تحریر در آمده‌است.

تذکره لعل بدخشان تألیف‌میریاربیك بدخشی درسال «۱۲۸۹ه» بهاربدخشان ومفرح‌الاحباب تألیف سید عبدالکریم حسینی درسال «۱۳۰۰ه» د رشرح حال شعرای افغان، ایران، وبخارا، تذکره آتش‌فشان تألیف‌محمد یعقوب‌فراهی وتذکرةالنساءتألیف مولانامحمدصدیق آخندزاده‌هراتی«سال‌تألیف «۱۳۲۳ه» وتذکره چراغ انجمن وتذکره سکینة الفضلا هردوتألیف عبدالحکیم‌رستاقی ولوالجی (۳۳)درشرح‌حال‌فضلاوشعرای کابل وغیره حصص‌افغانستان تألیف گردیده است.

تذکره آثارهرات ازدانشمند استادخلیل‌الله خلیلی وتذکره معاصرین‌سخنوراز فاضل دانشمند مولاناخال محمد خسته وهمچنین تذکره یادی ازرفتگان مولانا خسته، سلسله تذکره نویسی رادرافغانستان پایدارنگهداشته است (۳٤) .تذکرهٔ

---

(۳۱) نسخهٔازاین‌تذکره‌در (۱۳۳٦ه) بصورت‌ناقص در تاشکند بطبع‌سنگی بچاپ رسیده‌است‌و(۹) نسخه در تاشکند(کتابخانه‌انستیتوت شرقشناسی بنام(بیرونی) ودو نسخه‌در کتابخانه انستیتوت خاورشناسی لیننگراد،محفوظ است.فهرست نسخه های خطی تاشکندجلداول، جلدسوم، پنجم‌وفهرست نسخه‌های خطی لیننگراد از میکلوخه میکلای‌چاپ مسکو (۱۹٦٤) (ص ۱٤).

(۳۲) فهرست نسخه‌های خطی دوشنبه‌جلد دوم (ص ۳۱) به‌نمره(۳۹٤)

(۳۳)تذکره‌چراغ‌انجمن‌وسکینةالفضلا با طبع‌سنگی بچاپ‌رسیده‌است-رك‌کتاب‌افغانستان‌از نشرات انجمن‌آریانا دایرةالمعارف کابل(ص ۳٦۹) .

(۳٤)تذکره‌آثارهرات‌چاپ‌هرات - وتذکره‌معاصرین سخنور ویادی‌ازرفتگان‌چاپ‌کابل.

مردم‌دیده‌ازدانشمند مرحوم سرور گویانیزدرقطار تذکره نویسی درافغا نستان ارزش بس مهم دارد. ولی متأسفانه این تذکره تا حا ل بزیورطبع آ راسته نگردیده است.

ازدانشمند مرحوم شاه عبدالله بدخشی نیزمضامین ومقالاتی درمجله هـای کابل،سال های پیشین به نشررسیده‌است که‌درشر ح‌حال شعرای حصص شمال افغانستان معلو مات کافی میدهد، این‌نوشته ها ازمجموعه‌یی بنام تذکر ه موسو م باسم مو لف درمجله کا بل به نشررسیده‌است.

درایران نیز پیوست بهمین تاریخ تذکره های مبسوطی درقید تحریـر د ر آمده است. که البته تفصیل درین باره مضمون جداگانه راایجاب میکند.

زند گی خوب

چنان زند گانی کن ای نیک را ی
بو قتی که ا قبا ل دا د ت خدا ی
که خا یند از بهرت ا نگشت د ست
گرت بر ز مین آ ید ا نگشت پا ی

(سعدی رح)

(c) ketabton.com: The Digital Library

نویسنده : اقتدار حسین صدیقی　　مترجم : پوهنمل حمیدالله امین

افغانان درهند

-۵-

تشکیلات طبقه اشراف :- باانتقال قدرت به سلطان سکندر تغیرات زیادی در تشکیلات رسمی دولت بوقوع پیوست. توسعهٔ امپراتوری وضرورت به ایجاد یك قدرت بزرگ عسکری تحت قوماندانی مستقیم سلطان باعث گردید تساوی تعداد زیادی از اشخاص را بدون در نظر گرفتن نژاد و یا قومیت آنها استخدام نماید. بنابران تشکیلات طبقه اشراف بمقایسه سابق وسیعتر گردید. تاجاییکه به شرایط مقدماتی تقرر ارتباط میگرفت معمولا اشراف ازهمه بیشتر ترجیح داده میشد. لیاقت واستعداد اشخاص نیزدر بعضی موارد خاص توجه‌شاه را بخود جلب مینمود. مشتاقی در ینمورد اظهار میدارد: او اولاً (۱) دربارهٔ نسب اشخاص معلومات حاصل میکرد بعداً اقطاع مربوط را باومی‌سپرد، ندرتاً دیده شده که شخصی د رای نسب نامعلوم دراثر پشتکار وجدیت درو ظیفه توجه‌سلطان را جلب نماید (۲) اماموقف سلطان درمقابل رای های‌هندو خیلی آزاد منشانه بود.

---

(۱) واقعات مشتاقی ورق ۸ ـ الف وب

(۲) ایضاً ورق ۸ ـ الف

اگر به معلوماتیکه‌درافسانهٔ شاهان تذکرداده شده اکتفاشودواضح میگردد که یکی از خدمتگاران عادی ویکی ازاشراف به‌نسبت جدیتی که‌درشب‌طوفانی دراجرای وظیفه‌ازخود نشان‌دادمورد نوازش سلطان قرار گرفت بطوریکه‌امتیازداشتن رتبه مناسبی رابدست آوردودر نتیجه برتبه امیرار تقاجست موءلف دربارهٔ نام این شخص تذکری نمید هد امااورافراش خطاب مینماید. افسانهٔ شاهان اوراق ۴۲ب و ۴۳ب

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر چه میگویند وی برخی از معابد را در سرزمین های که جدیداً تصرف نموده بود ویران نمود و بعوض آن به اعمار مساجد پرداخت تا در ینصورت بنام او خطبه خوانده شده و تفوق وی برای مردم محلی ثابت شود اما با وجود آنهم او هیچگاه رای‌ها و یا راجاهای هندو را در صورتیکه وفاداری شانرا در مقابل وی نگه میداشتند معزول نکرد . در حقیقت توصیف مبالغه آمیز بعضی از نویسندگان از سلطان سکندر بحیث قهرمان اسلام معمولا سوء تفاهم را در ینمورد ایجاد کرده است . تذکر یکی از مثال ها در ینمورد کافی خواهد بود تا نشان دهد که در بعضی موارد چگونه مبالغه هایی توسط نویسندگان صورت گرفته است . نظام الدین و تمام نویسند گان بعد از وی اظهار میدارند که سلطان سکندر لودی بعداز فتح تمام معابد قدیمهٔ آنجارا ویران نمود . حالانکه ابو الفضل در کتاب آیین خود در ضمن توضیح سرکار Narore میگوید که قلعه Narore به‌نسبت داشتن معابد بزرگ و قدیمه شهرت داشت (۱)

توضیحاتی که در طبقات اکبری و دیگر آثار بعدی در بارهٔ دوره سلطان سکندر داده شده است نمیتواند تصویر واقعی آن دوره را ارائه نماید، معلومات افسانوی بعضی از نویسندگان متأخر تا حدی میتواند بر تاریخ دورهٔ افغانها روشنی اندازد. در آثار مذکور تذکر داده میشود که دورهٔ لودی ها در تاریخ قرون وسطی هند دارای اهمیت فوق العاده است درین دوره انکشافات اجتماعی متعددی که اهمیت زیاد داشت بوقوع پیوست .

خلای که بین فاتحین و مفتوحین در هندوستان وجود داشت از بین رفت و عملیهٔ توحید کلتوری مسلمانان و هندوان نه تنها سرعت یافت بلکه تکمیل گردید .

---

(۱) آیین اکبری ، ترجمه انگلیسی صفحهٔ ۱۸۹ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسلمانان در علوم مربوط به هندوان دلچسپی زیادی نشان میدادند(۱) هندوان نیز در مدارس، فارسی و عربی را می آموختند و ازین طریق در شعب مالی دولت مقرر میشدند(۲) در ینوقت بعضی جنبش های مذهبی نیز بوقوع پیوسته که به مناسبات کلتوری عصر شکل جدیدی بخشید و طرز تفکر مردم را در مقابل زندگی و بشریت تحت تأثیر قرار داد. کبیر، Chaitanga و نانك در همین دوره امرار حیات مینمودند و برای وحدت هر دو دین یعنی اسلام و هندویزم مساعی بخرج میدادند. برعکس این مردم جنبش Mahadevi سعی داشت تا جامعهٔ اسلامی هند را خالص ساخته و تاثیراتی را که در اثر تماس کلتوری هند در آن وارد آمده بود ازمیان بردارد. درحالیکه اکثر پیشوایان Shattari مانند جنبش Bhakti عمل مینمودند. سیدمحمدغوث گوالیاری (یکی از پیشوایان مشهور (Shattari) با ترجمهٔ Amrikund اعمال پوشیده و تصوفی هندویزم را روشن ساخت و باین ترتیب ارتباط بین اصطلاحات تصوفی هندویزم و اسلام را برقرار ساخت(۳)

چنان می نماید که سلطان سکندر شخصاً نظریات افراطی و محافظه کارانه نداشت. او ریش خود را می تراشید، شراب را مخفیانه می نوشید و از رقص و موزیك در محضر عام حظ می برد(٤) اما شیخ الاسلام او که شیخ حسام الدین نام داشت

---

(۱) واقعات مشتاقی، اوراق ٦۹- الف و ٦۹ ب (۲) فرشته، ص ۱۸۷. مکتوبات قدوسی، شیخ عبدالقدوس ص ۳۳۷، بداونی ص ۳۲۳.

بابر نیز این مطلب را تائید مینماید که تعداد زیادی از مردم مربوط به طبقهٔ متوسط که در خدمت دولت بودند بشمول مامورین شامل در وزارت عواید که امور محاسباتی را در دست داشتند از جملهٔ هنود بودند (بابرنامه)

3- Cf.prof K.A. Nizami, presidential Adress sectionII.
All India History congress's procedings,27 th session,
Allahabad,1965

(٤) واقعات مشتاقی .

و دراو اخر دورهٔ بهلول از عربستان آمده بود از علمای محافظه کار و افراطی بشمار میرفت .

وی با تعدادز یادی از غلامان، عساکر و علمای مذهبی در تمام متصرفات امپراتوری لودی سیاحت نمود و تمام اعمال غیر اسلامی را که در بین مسلمین اجرا میشد لغو نمود(۱) در ینمورد این موضوع نیز باید تذکر یابد که در امور هندوان هیچ وقت مداخله نمیشد. بطوریکه حتی قمارخانه‌های آنها نیز در مناطق شهری فعال بودند.

معرفی تعداد واقعی هندوان که در طبقه اشراف شامل بودند در ینجا مشکل است زیرا نویسندگان درباره تعداد (۲) اشرافی که به گروپ های مختلف نژادی و یا کلتوری ارتباط داشتند چیزی نگفته‌اند. تنها در بعضی موارد هنگامیکه از آنها بحیث یکی از شورشیان و یا در بارهٔ فعالیت آنها در یکی از جنگها و غیره توضیحات میدهند از آنها تذکر بعمل می آید. بهر صورت با استفاده از منابع متفرق میتوان چنین استنباط نمود که هندوان دارای استعداد، میتوانستند در طبقهٔ اشراف شامل شوند .

اینك برای توضیح مطلب چند مثال را ارائه میداریم: درسال ۱۵۰۸، راجا Kachhwaha که سلطان امور مربوط به Narore (Narwar) را باو سپرد از اشراف مورد اعتماد سلطان بوده‌است. درصورتیکه میدانیم قلعه Narore بعد از محاصرهٔ طولانی که در آن خون تعداد زیادی از مسلمین نیز ریخته شد بتصرف سلطان درآمد . بافتح این قلعه تعدادزیادی از مساجد در آن اعمار و علما در آن مستقر گردیدند امابصورت تعجب آور امور مربوط به قلعه و سرزمین های مربوط آن به RajaSingKachhwaha سپرده شد (۳)

از هندوان دیگری که در طبقهٔ اشراف جذب شدند رای Ganesh (٤) PremDev(٥)

---

(۱) لطایف قدوسی صفحات ۱۰۷ - ۱۰۸ (۲) واقعات مشتاقی .

(۳) مراجعه شود به The First Afghan Fmpire ,9.140

(٤) طبقات اکبری ص ۳۱۵ و براونی ص ۳۱٤ : نامبرده در اقطاع Bahogaon و Patial, Kampil وغیره مقرر شده بود . (٥) مأثر رحیمی ص ٥٠٦

(c) ketabton.com: The Digital Library

MalikRoopChand (٦) JagarSenKachhwaha (٧) قابل تذکرا ند . علاوه بران چنان می نماید که اشراف وامرای دیگری نیزوجود داشتند مانند رای های Tirhut و Bhatta که همبستگی شانرا باسلطان لودی اعلام ودراکثرموارد بامقطع های افغان درسرزمین های مجاورهمکاری مینمودند .(۸)

عساکروسواران هندو نیز بدون مشکلات وظایف خوبی رادرقشون شاهی بدست می آوردندو بارفقای مسلمان شان دوش بدوش پیش می رفتند (۹). اشراف بزرگ نیزسواران وافسران دارای رتبه های کوچك هندو را در قشون شان استخدام مینمودند (۱۰) .

بصورت مختصرسلطان ازاشرافی استحصال خدمت مینمود که به دسته های مختلف نژادی متعلق بودندواشراف مربوط به خانواده های محلی، سید ، شیخ زاده های هندی وکمبودردورهٔ تحت مطالعه باوج شهرت رسیدند (۱۱). درین چنین موارد بمقایسه هرچیزدیگر به همبستگی سیاسی بیشتراهمیت داده میشد و به سوابق نژادی ویافامیلی وقعی گذاشته نمیشد. بعضی از نویسندگان دربعضی موارد ازاشراف غیرافغان تذکربعمل آورده اند اماهیچکدام آنهاشخصیت های واقعی را معرفی نکرده اند . از اسمای آنهامعمولاً درارتباط باشورش ها ویا فتوحات درسرزمین های مربوط تذکربعمل آمده است. امامطلبی راکه بصورت یقین میتوان درینمورد اظهارداشت اینست که اعضای فامیل های قدیمهٔ افغان

---

(٦) لطایف قدوسی ص ١٤٨

(٧) اقطاع چاندیری (Chanderi) بوی سپرده شده بود. طبقات اکبری ص ٣٣٢

(٨) واقعات مشتاقی وبابرنامه ص ٥٢١.

(٩) تاریخ داودی، صفحات ٧٢-٧٠ همچنان طبقات اکبری، صفحه ٩-٣٣٨

(١٠) واقعات مشتاقی، ورق ٦٣-الف وهمچنان تاریخ شیرشاهی

(١١) واقعات مشتاقی، ورق ٦٥ ب و ٦٦-الف.

و فرملی که در دورهٔ بهلول باوج شهرت رسیده بودند هنوز هم موقعیت های مهم شانرا بارتبه های عالی، ولایات و اقطاع های وسیع در اختیار داشتند. اشراف افغان دارای رتبه های کوچك که معمولاً به قبایل کرنی Karrani، کاکر، سربینی Sirbini و غیره متعلق بودند، با توسعه امپراطوری موقعیت های عالیتری را بدست آوردند. در نتیجه اکثریت اشراف متشکل از افغانها بود در حالیکه نصف امپراطوری توسط فرملی ها و دیگر اشراف غیر افغان اداره میشد.

در مورد تشکیل طبقه اشراف، سلطان ابراهیم نیز سیاست پدر را تعقیب نمود، اگرچه وی تعداد زیادی از اشراف غیر افغان را بر تبه های مهم ارتقا بخشید اما افغانها همچنان در اکثریت باقی ماندند. وی در تقلیل تعداد آنها محتاط بود زیرا با بنترتیب در نهایت امر اساس فامیلی وی متزلزل میشد در حقیقت وی افغانهایی را ترجیح میداد که رتبه های شانرا در دوره های قبلی از دست داده و یا در خدمت وی رتبه های کوچکتری را دارا بودند. همچنا نکه شیخ جمالی شکایت نموده است همین افغانها بعداً برای از بین بردن اشراف قدیمه و محترم اقدام کردند.

در زمرهٔ اشراف غیر افغان که باجلب نظر سلطان از گمنامی با وج شهرت رسیدند میتوان از محمد مرغوب(۱)، نظام خان مقطع غیر افغان سر کار Biyana (۲)، حمیدخان خاصه خیل که ناحیهٔ حصار فیروزه را در دست داشت (۳) Mabk Sadak (٤) Raja Bikramjit (کسیکه سلطان ابراهیم لودی او را در سرزمین

---

(۱) بابر نامه-ص ۵۲۳ نامبرده Mahawani را در دست داشت.

(۲) ایضاً، ص ۹-۹-۵۳۸

(۳) فرشته-ص ۲۰٤ و همچنان بابر نامه

(٤) بابر نامه، ص ٤۷۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

شمس آباد مقرر نمود) (٥) الیاس خان ترک بچه (٦) و Salahdi (٧) تذکر بعمل آورد که مانند اشراف افغان وفرملی مورد توجه خاص سلطان قرار گرفته بودند.

درینمورد بیهوده نیست اگر بصورت مختصر به ادعای سلاطین لودی در مورد خلافت اشاره شود، برخلاف سلاطین قبلی دهلی، سلطان سکندر و سلطان ابراهیم از قبول اقتدار و نفوذ خلافت امتناع ورزیدند. اگر چه سلطان بهلول در بعضی از مسکوکات بنام خلیفه و امیرالمومنین خطاب شده است، اما نمیتوان گفت که وی عنعنه سلاطین قبل ازخود را کاملاً فراموش کرده بود، زیرا در مسکوکات دیگر وی نایب امیرالمومنین خطاب شده است(۸)، امااخلاف وی بصورت یقین خلافت را برای خودادعا نمودند. علاوه بر مسکوکات، آثار نویسندگان متاخر نیز این مطلب را تائید مینماید. از آنجمله معدن الشفای سکندر شاهی که توسط میا بهوا Bhua وانور العون وزیر سکندر تالیف و توسط شیخ عبدالقدوس گنگوهی قابل تذکر است. میا بهوا از سلطان سکندر بنام خلیفه رب العیون نام میبرد، حالانکه درمسکوکات ازوی بنام های امرالمومنین. خلیفه تذکر میدهد (۹). مطالعه انور العیون نشان میدهد که سلطان ابراهیم از اینهمجلو تر رفت بطوریکه اشراف بزرگ چون مقطع های ولایات او را خداوند عالم خطاب میکردند (۱۰) باانتخاب این عنوان شاهان لودی میخواستند نشان دهند که بمنظور حکومت برمردم قدرت شانرا مستقیماً ازخداوند بدست آورده اند.

---

(٥) A. B. Pandey, The First Afghan Empire D. 170

٦ـ واقعات مشتاقی ورق ٤٤ الف

۷ـ واقعات مشتاقی ورق ٦۳ب به Salahdi دراقطاع چاندیری چندپرگنه محدود داده شده بود.

۸ـ Tie Coinage and Metrology of The Sultans of Delhi, Nilson Wright, 936 ,Nos 924-942 P. 243-246

۹ـ ایضاً نمبر ۹٦۷ صفحات ۳ـ۲٥۰ ومیا بهوا معدن الشفا سکندر شاهی ورق ۷ـ الف

۱۰ـ شیخ عبدا لقدوس، انور العیون، ۱۹۰٥ـ ص ۱۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین نایل لیسانسیه ادبیات

شیخ فریدالدین محمد عطار نیشاپوری

-۲-

دیدن رابعه بکتاش را:

بدان خوبی چو دختر روی او دید
دل خود وقف یك یك موی او دید
درآمد آتشی از عشق زو دش
بغارت برد کلی هرچه بودش
چنان آن آتش درجان اثر کرد
که آن آتش تنش را بی خبر کرد
دلش عاشق شد وجان متهم گشت
زسر تا پا وجود او عدم گشت
همه شب خونفشان و نوحه گر بود
چو شمعش هر نفس سوزدگر بود

نامه رابعه به بکتابش:

الا ای غائب حاضر کجایی
زچشم من جدا آخر چرایی
دوچشمم رو شنائی از تو دارد
دلم نیز آشنائی از تو دارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنقد از نعمت ملك جهانی

نمی بینم کنون جز نیم جانی

چرا این نیم جان در تو نبازم

که من بی تو زصد جان بی‌نیازم

دلم بردی وگر بودی هزارم

نبودی جز فشاندن بر تو کارم

ز تو یك لحظه من دل بر نگیرم

که من هرگز دل از دلبر نگیرم

غم عشق تو در جان منی نهم من

بکفر زلفت ایمان میدهم من

منم بی روی تو رویی چو دینار

زعشق روی تو رویی بدیوار

مرا اکنون چه با ید کرد بی تو

که نتوان برد چندین در د بیتو

حارث برادر رابعه پس از آگاهی از رابطه عشقی رابعه و بکتاش رابعه را بارگهای کشاده درحمام بسیار گرم و تفت اندود محبوس گردانید و بکتاش را درزندان انداخت.

به آخر گفت تا یك خانه حمام

بتا بند از پی آن سیم اندام

شه آنگه گفت تا ازهر دو دستش

بزد فصاد رگ اما نه بستش

دران گرما به کرد آنگاه شاهش

فرو بست از گچ و از خشت راهش

(c) ketabton.com: The Digital Library

چنین قصه‌که دارد یاد هرگز
چنین کاری کرا افتاده هرگز
بدین زاری بدین دردو بدین سوز
که‌هرگز درجهان بوده‌است یکروز
درآمد چند آتش گرد آنماه
فرو شد آنهمه آتش بیکراه
یکی آتش ازان حمام ناخوش
دگرآتش ازان شعر چو آتش
یکی آتش زآثار جوانی
دگر آتش زچندان خون فشانی
یکی آتش ز سوز عشق و غیرت
دگر آتش زرسوائی و حیرت
یکی آتش ز بیماری وسستی
دگر آتش ز دلگرمی و مستی
که بنشاند چنین آتش بصد آب
کرا با این‌همه آتش بود تاب
سرانگشت درخون میزدآنماه
بسی اشعار خود بنوشت آنگاه
زخون خود همه‌دیوار بنوشت
بدرددل بسی اشعار بنوشت
چو در گرما به‌دیواری نماندش
زخون هم نیز بسیاری نماندش

(c) ketabton.com: The Digital Library

میان خون وعشق و آ تش و ا شك
بر آمد جـان‌شیـرینش بصدرشك

چو بکشادند گرما به دگر روز
چه گویم من که چون بود آن‌دل‌افروز

چوشاخ زعفران ازپای‌تافرق
ولی ازپای تافرقش بخون غرق

ببردند و به آبش پاك کردند
دل پرخون به زیرخاك کردنـد

گفتارجانسوزودردآور رابعه درحمام :

نگه کردند بردیوار آنروز
نوشته بود این شعرجگـرسـوز

نگارا بی‌توچشمم‌چشمه‌ساراست
همه رویم بخون دل نـگاراست

زمژگانم به سیلابم سپردی
غلط کـردم همـه آبـم ببـردی

ربودی جان ودروی خوش نشستی
غلط کـردم کـه درآتش نشستی

منم چون ماهی بر تا به آ خر
نمی آیی درین گـرمـابـه آخـر

تو کی‌دانی که‌چون باید نوشتن
چنین قصه بخون باید نـو شتـن

سه ره دارد جهان عشق اکنون
یکی آتش یکی اشك ویکی خون

(c) ketabton.com: The Digital Library

کنون من برسر آتش از آنم　　که گه خون ریزم و گه اشك رانم
به آتش خواستم جانم که‌سوزد　　چو درجان تونتوانم که سوزد
با شکم پای جانان می بشویم　　بخونم دست ازجان می بشویم
ازین آتش که‌من دارم‌درین سوز　　نمایم‌هفت دوزخ‌را که چون سوز
ازین‌اشکم که تو فانیست خونبار　　دهم تعلیم باران را که چون بار
ازین‌خونم که‌دریایی است‌گوئی　　بیاموزم شفق را سرخ‌روئی
بجز نقش خیال دلفروزم　　بدین آتش همه نقشی بسوزم
چو میدارد بتم‌خون‌خوردنم‌دوست　　زخونم گرجهان پرگشت‌نیکوست
کنون‌در آتش‌ودر اشك‌ودرخون　　برفتم زین جهان دلخسته بیرون
مرا بی توسر آمد زندگانی　　منت رفتم توجاویدان بمانی

بکتاش اززندان بدرجست‌وحارث را بقتل رسانید وخود را نیز برسرخاك رابعه هلاك ساخت .

بخاك دختر آمد جامه برزد　　یکی دشنه‌گرفت‌و برجگرزد
ازین دنیای فانی رخت‌برداشت　　دل‌اززندان‌و بندسخت برداشت
نبودش صر بی یاریگانه　　بدو پیوست و کوته شد فسانه

اسرارنامه :

قراریکه نوشته اند اسرارنا مه قبل از «۶۱۸ق» باکمال رسیده‌است .درسال (۶۱۸) که بهاءالدین ولد باپسرش جلال‌الدین‌محمد«مولینای بلخی» بلخ راترك گفته‌وعازم‌حج‌بوده‌اند،در نیشا پور عطارراد یده‌وبااو ملاقات کرده‌اندوعطار نسخه‌ای از اسرارنامه‌رابجلال‌الدین که درین‌هنگام (۱۴) سال داشته هدیه داده است . مولیناازین کتاب سودزیادجسته وحتی در مثنوی خودمطالب آ نرا مورداستفاده قرارداده است واحترام مولینارانسبت به عطار از همین نا حیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

می پندارند . این مطلب ازطرف بعضی ازفضلای معاصر کاملاً مورد پذیرش ندارد واین ملاقات رابه جرأت تأیید نمیکنند .

درهرحال اسرارنامه یکی ازمثنو یهای مشهورعطاراست که دارای (۳۳۰۰) بیت وشامل دوازده مقاله میباشد که درهرمقاله اصلی از اصول تصوف تفسیر شده و باحکایات وداستانهاتمثیل گردیده است .

چاپ (۱۳۳۸ ش) اسرارنامه به تصحیح و تعلیقات سید صادق گوهرین آخرین و بهترین چاپهای آن کتاب میباشد . نمونه ای ازاسرارنامه :

وصف عشق

دلا یکدم رهاکن آب وگل را صلای عشق درده اهل دل را
زنور عشق شمع جان برافروز زبورعشق از جانان بیاموز
حدیث عشق و ردعاشقان ساز دل وجان درهوای عاشقان باز
شراب عشق در جام خرد ریز وزآنجاجرعه‌ای برجان خودریز
خردآب است وعشق آتش بصورت نسازد آب باآتش ضرورت
خرد نقد سرای کائنات است ولیکن عشق اکسیرحیات است
خرد جان پرورو جان ساز آمد ولی عشق آتش جان باز آمد
خردطفل است،عشق استادکاراست ازین تاآن تفاوت بیشماراست
خوشی عاشقان ازاشک وصبراست همه سرسبزی بستان زابراست
اگرمعشوق آسان دست دادی کجا این لذت پیوست دادی

پند نامه :

این مثنوی کوتاه که درحدود (۸۵۰) بیت داردبیش از همه آثارعطار ترجمه وشرح وچاپ‌شده وتعدادچاپهای آن بزبان فارسی ودیگرزبانها تاسال (۱۳۲۰ش) که سعید نفیسی آنرا احصائیه نموده درفرانسه وانگلستان وسویدن و مصرو

هند وستان و ترکیه و ایران به (۵۳) مرتبه رسیده است که شاید در سی سال دیگر باز هم چاپهایی از آن صورت گرفته باشد .

از جمله ترجمه‌های این مثنوی میتوان ترجمه فرانسوی توسط سیلوستر دوتاسی ، ترجمه وشرح حال ترکی بوسیله امری ، مقالی ، شاهدی ، شمعی ، ومحمد مرادو ترجمه هندی ذریعه فایض وترجمه عربی از آن احمد راشد خلوتی رایادآوری نمود .

خسرونامه :

خسرونامه که بنام های گل وهرمزوخسرو و گل نیز معروف میباشد داستان خیال انگیزعشق بازیهای هرمزو گل است . بدان سان که گفته اند اصل این داستان که وجهه باستانی داردبقلم بدراهوازی نوشته شده وعطار آنرابخواهش یك دوست خودبه نظم برگردانیده است .

مثنوی خسرونامه بیش ازهشت هزاربیت داردونظر به اینکه عطار در آن از درگذشت مادرش یادآوری وتأسف نموده است آنرا از آثاردوره جوانی اومیدانند ولی عقیده دیگری نیزوجوددارد که عکس این نظراست . درهرحال شهرت خسرونامه بپایه مثنویهای دیگرعطارازجمله منطق الطیر و مصیبت نامه نیست وزیادچاپ هم نشده است .

یکی ازچاپهای خسرونامه که گویااولین چاپ آن خواهد بود بسال (۱۸۷۹) میلادی در لکنهو صورت‌پذیرفته وچاپ دیگر آن درسال (۱۳۳۹) شمسی در تهران انجام یافته است .

چاپ تهران که به تصحیح واهتمام احمد سهیلی خوانساری وازطرف انجمن آثارملی عملی شده است در (٦٦ص) مقدمه و (٦١٣ص) متن و (٨٣٦٤) بیت می باشد ومصحح در تنقیح و تهذیب وزیبایی آن سعی فراوان بکاربرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مختار نامه :

مجموعه رباعیات عطار به(مختار نامه) موسوم است که خود آنرا در(۵۰)باب و موضوعات مختلف تدوین کرده ومقدمه ای به‌نثر بران نوشته و بعضی از کتابهای خود را در آن مقدمه یادآوری نموده است .

رباعیات عطار بقول خودش پنج هزار بیت است ولی آنچه بچاپ رسیده است از(٤۲۰۰) بیت بیشتر نمیباشد. شاید مقداری از آن از بین رفته باشد .

دیوان اشعار:

دیوان اشعار عطار شامل قصاید وغزلیات و ترجیعات اوست که حداعظم آنرا غزلیات احتوا میکند .این دیوان باری در(۱۸۷۲) میلادی در لکنهو و با ردیگر در(۳۵ ــ ۳٦)در تهران به‌تصحیح سعید نفیسی به‌چاپ رسیده‌است که دارای(۷۷٤) غزل و بیش از ده‌هزار بیت میباشد و همچنان‌درسال(۱۳٤۵ش) به‌اهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی به شکل بهتری در تهران چاپ شده است که (۸۷۲) غزل‌وسی قصیده دارد .

مفتاح الفتوح :

این مثنوی بنابروایتی درسال (۵۷۸) به‌نظم درآمده‌وتاکنون سه‌باربچاپ رسیده است واثر غیر معروف عطاراست .

کتابهای جواهر نامه وشرح القلب عطار که خودبدانهااشاره کرده است ازمیان رفته‌اندو کسی آنهارانديده است .وهمچنان از کتاب مظهرالصفات که به عطار نسبت داده شده است اثری درمیان نیست .

عطارستایشگر نبود :

یکی ازخوبیهای عطاراین بودکه شاعرمدیحه سرانبود وکسی رانمی ستود واشعارش ازین پدیده فراغت دارد واگرهم‌ندرةً به‌آن کاردست یازیده باشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

خیلی نامفهوم و درمیان اشعار فراوانش غیر قابل رویت میباشد. او در اشعار خود بارها باین مطلب اشاره کرده‌است که کسی را نمی‌ستاید و نام هردونی را خداوند نمیگذارد، چنانکه در کتاب منطق الطیر گوید :

چون زنان خشك گیرم سفره پیش
ترکنم از شوربای چشم خویش
من نخواهم نان هرناخوش منش
بس بود این نانم و این نان‌خورش
من ز کس بردل کجا بندی نهم
نام هـر دونی خداوندی نهـم
نـی طعام هیچ ظالم خورده ام
نی کتابی را تخلص کرده ام
نی هوای لقمه سلطان مـرا
نی قفا وسیلی در بان مرا

ودرجای دیگر گوید :

بعمر خویش مدح کس نگفتم　　دری از بهـرد نیامن نسـفتم

ودرجای‌دیگر :

لاجرم اکنون‌سخن با قیمت‌است　　مدح‌منسوخ است‌ووقت‌حکمت‌است

شیوه بیان و پایه شعرعطار :

میگویند پروفیسر لویی ماسینیون فرانسوی ضمن مقدمه‌ای که بریك ترجمه الهی نامه بزبان فرانسوی نوشته اظهار نموده است که آثارعطار به سه رکـن زیبایی ، عشق ، ودرد، استواری دارد ورکن سوم آنرا درد احتوا میکند .و یاد درد سخن اوراا وج‌می بخشد واورا به وجودی از درد مبدل میسازد و با

(c) ketabton.com: The Digital Library

این وصف اوبازهم جویای درد است .

اگرچه پای تاسر عین دردم زدردت کافرم گرسیر گردم

دردعطار را کسی درك میکند که خوداهل دردباشد ودفتراورا ازسردردنگاه کند چنانکه اوخودگوید :

ازسر دردی‌نگه کن د فترم تا زصد یك‌درد داری باورم

این نظریك اروپایی است .

شاید دراشعارعطارازززیبایی وعشق ودرد سخنهایی‌رفته باشد امااینهاارکان شعراو بحساب‌نمیروند بلکه ذکرآنها درآثاراوضمنی واتفاقی‌است وپایه اصلی شعررا تشکیل نمیدهند .

عطارپیش ترازهرچیزیك صوفی بود و بیشترازهرچیز دیگر به وابستگی ها و گرفتاریهای صوفیانه‌خود اتکاءداشته وآنرادرآثارخود انعکاس بخشیده است او درعین‌حال‌بسیارشعرمیگفت‌و برهرنوعی‌ازان‌دست‌می‌زد.دورکن مهم‌شعراواز نظرکمیت‌مثنویهاوغزلیات‌اوست.رباعیات‌وقصایدش پس‌ازاینهاقرار دارند .

شتاب‌عطار در پرگویی‌سبب فزونی معایب دستاوردهای او گردیده است بسیاری‌ازقصه‌های عطار که خود درمیان آنهاسرگردانتر ازخواننده خود است درادبیات سابقه‌زیاد دارند ونونیستند وعوامل آن‌قصه هاگاه‌به‌گاه از قشرهای پایین‌اجتماع اندو به صورت کلی میتوان از لابلای داستانهای اوبه مقداری ازاوضاع واحوال‌اجتماعی زمان‌او راه‌برد .

اوبرای اثبات معتقدات خود باتلاشهای روان فرسای ، روایتگری میکند ومیخواهد خواننده‌راباخودهم عقیده‌گرداند.ولی‌درین کارتوفیق‌زیادی‌بدست نمی‌آورد وچنین مینماید که خود ازین تلاشهای بی نتیجه گاه به‌گاه احساس

خستگی و ناراحتی میکند بد انسان که گوید :

زخود چندین سخن تا چندرانم　　چو میدانم که چیزی می ندانم
به‌چیزی کان نیرزد یك پشیزم　　فرو دادم همه عمر عزیزم
دریغا در هوس عمرم تلف‌شد　　که‌عمر از ننگ‌چون‌من ناخلف‌شد

مثنویهای عطار از شکوفانی و گیرایی بهره‌فراوان دارند و ناتوانی الفاظ در آنهااز فروافتادگی مفاهیم غالباً چشم گیر تراست و بقول دکتر حمیدی که گزیده‌ای از مثنویهای او را بچاپ رسانده‌است هیچ کدام از آنها نمیتوانداز جهتی یا جهاتی مورداعتراض نباشد .

غزلهای عطار غالباًساده و بی تکلف اندوگرایش به‌صنایع لفظی بسیار کم در آنها بمشاهده میرسد . دیوان غزلیات و قصاید او بیش‌از ده‌هزار بیت دارد که درمیان آن‌اشعاری که‌ازروی نیاز گفته‌نشده اندوخواننده‌را ازمطالعه آنها کمتر لذت‌دست میدهدفراوان دیده‌میشوند. و بااینوصف بعضی‌از غزلهای او دلچسپ وشورانگیز است . وهمچنین تك بیت‌های تحریك کننده درمیان آنها زیاد وجود دارند .

این هم‌در خوریادآوری است که بعضی از گویندگان پیشین بر عطار اثر داشته‌وافکار شان‌بر آثار اوسایه‌افگنده وعطار مقداری از گفته‌ها و یافته های آنان‌را در قالب هاو رنگ‌های دیگری‌عرضه کرده‌است .هم‌بدینسان بعضی‌از سخنوران بعدازعطار ازایجادیات وی تا حدی‌متأثر میباشند که‌جلال الدین محمد مولوی بلخی‌را ازین‌عده‌بشمارند. امادر هر حال‌تحقیق‌این امر به‌صورت همه‌جانبه دقت‌ومطالعه بیشتررا در آثار آنان وتشخیص تأثرات آنان بریکدیگر مقالت جداگانه ومفصلی را ایجاب میکند .

مرگ عطار :

درباره‌مرگ عطارهم داستانی‌نظیرداستان‌تغییر حالت‌وگرایش‌او به‌تصوف

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساخته‌اند و گفته‌اند که هنگام حمله مغول بر نشاپور مردی از مهاجمین عطار را اسیر کرد و خواست اورا بگوشه‌ای ببرد و بکشد. درمیان راه شخصی به مبلغی خریدار عطار گردید ولی عطار به‌اسیر کننده‌خود گفت مفروش که بهای من بیشتر از این است و بازهم کس‌دیگری بمقداری پول خواستاررهایی او گشت و عطار باردیگر گفته قبلی خودرا تکرار کرد تااینکه یك روستائی بیك تو بره کاه‌خواهان رهایی او شد و عطار بفروشنده گفت بده که بهای من بیش ازین نخواهدبود. آن‌مرد بقهرشد و درهمانجا اورا بقتل رسانید.

این‌داستان که‌تذکره نگاران یکی‌از دیگری آنرا نقل کرده‌اند کاملاً بی‌اساس و خلاف واقع است. محققان‌معاصر قتل‌عطار را بدینگونه که ساخته شده‌است نمی‌پذیرند ولی‌مرگ طبیعی یاقتل اورا مقارن باهمین حمله مغول در نشاپور بجرأت ردنمیکنند، امادکتور زرین کوب دریك مقاله خود این نظر را بمیان‌آورده است که‌امکان داردحادثه قتل‌عطار بدست یك‌مغول ویامرگ او درین‌عهداصلاً دروغ باشد واو قبل ازین هنگام مرده باشد زیرا در آثار او هیچگونه اشارتی بوقایع حمله‌مغول به‌نشاپور دیده‌نمیشود.

این نظر درست‌تر و منطقی‌تر مینماید زیراعلاوه براینکه‌در آثارعطار هیچگونه اشارت‌ووضاحتی ازحمله مغول‌نیست درباره سال فوت او نیز اختلاف فراوان وجوددارد چنانکه‌تاریخ فوت‌اورا از (۵۸۶ تا ۶۳۲) نوشته‌اند که‌میان‌سالهای اول‌و آخر حدودپنجاه سال‌فاصله‌میباشد. درحالیکه اگراو بقتل میرسید وجزئیات واقعه‌قتل اورابدانسان که‌روایت کرده ودرکتابها نوشته‌اند مردم‌خبر میداشتند وتاریخ آن‌مصادف باحمله‌مغول به نشاپور می‌بود که یك‌حادثه معین در تاریخ است‌پس‌این اندازه‌اختلاف‌راجع به‌آن وجودنمیداشت.

بهرحال فروزانفر سال (۶۱۸ه) وسعیدنفیسی‌سال (۶۲۷ه) راتاریخ مرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

عطار دانسته‌اند . قبر عطار در شادیاخ نیشاپور است و باری در سال (۸۹۱ه) امیرعلی‌شیر نوائی وزیر دانشمند عهد تیموری درافغانستان ساختمان آنرا تجدید کرده است .

عطار در چند جا از اشعار خویش اشاراتی به سنین مختلف عمر خود نموده که از آنها برمی آید که عمر نسبتاً درازی را دیده‌است مثلاً این بیت که هفتاد سالگی اورا میرساند :

مـر ا در شست ا فتـا د ه ا ست هفتا د

چنین صـیدی کـر ا در شست ا فـتا د

و یا این بیت که در تأسف از گذشت جوانی سروده‌است .

چـو از روز جـو ا نی یـادم آیـد

چو چنـگ از هر رگی فریادم آیـد

و این بیت که نزدیکی اورا بمرگ و ترسش را از آن نشان میدهد :

دلم از بیم مردن در گدازاست　　که مرکب لنگ و راهم بس دراز است

در پایان گفتار غزل خوب و عاشقانه ای ازاو که درعین حال نمکی از عرفان دارد آورده میشود:

دست باتو در کمر خوا هیم کر د　　قصد آن تنگ شکر خواهیم کر د

درسر زلف توسر خوا هیم باخت　　کا ر باتو سر بسر خو ا هیم کـرد

چون لب شیرین توخواهیم دید　　پای کوبان شور وشر خواهیم کرد

چون زچشمت تیر باران در رسد　　مازجان خود سپر خو ا هیم کرد

از دوعالم چشم برخواهیم دوخت　　چون بروی تو نظر خواهیم کرد

باجنون عشق توخواهیم ساخت　　تر ك عقل حیله گر خوا هیم کر د

هرسخن کانرا تعلق با تو نیست　　آن سخن رامختصر خوا هیم کرد

(c) ketabton.com: The Digital Library

د رهمه عا لم ترا خواهیم یافت گر همه عا لم سفر خوا هیم کرد
چون تومیخوا هی نگونسار ی ما ماکنون ازپای سر خوا هیم کر د

دو تك بیت:

گل سرخ رخش چوعکس انداخت
جوش آتش زارغوان بـرخاست
من هم نفس شمعم زیرا که لب و چشمم
بر فرقت جان گرید، بر گریه تن خندد

منابع مورد استفاده:

۱ـ جستجو دراحوال و آثارفرید الدین عطار نیشاپوری ، بقلم سعید نفیسی تـهران (۱۳۲۰ش).
۲ـ تذکرة الاولیاچاپ سوم بامقدمه محمد قزوینی، تهران (۱۳۳٦ش) .
۳ـ اسرار نامه ـ باتصحیح و تعلیقات و حواشی دکتر سیدصادق گوهرین ـ تهران «۱۳۳۸ش» .
٤ـ مصیبت نا مه عطار ـ باهتمـام و تصحیح د کتـور نو را نـی و صال تهران (۱۳۳۸ش) .
٥ـ الهی نامه ـ به تصحیح فوادروحانی تهران «۱۳۳۹ش»
٦ـ مصیبت نامه ـ مقاله بدیع الزمان فروزانفر درباره مصیبت نامه، مجله ر هنمای کتاب سال (٤) شماره (۹) آذر (۱۳٤۰)
۷ـ تاریخ ادبیات ایران ـ تألیف دکتور رضازاده شفق، تهران (۱۳٤۱ ش)
۸ـ با کاروان حله ـ نوشته دکتور عبدالحسین زرین کوب، تهران «۱۳٤۳ش».
۹ـ دیوان عطار باهتمام و تصحیح دکتر تقی تفضلی، تهران (۱۳٤٥ش)
۱۰ـ عطار درمثنویهای گزیده او، تألیف دکتر مهدی حمیدی، تهران «۱۳٤۷ش»
۱۱ـ منطق الطیر ـ چاپ سوم به تصحیح و مقدمه و تعلیقات و حواشی دکتور محمد جوادمشکور «۱۳٤۷ش» .
۱۲ـ خسرو نامه ـ به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری چاپ ا نجمن آثارملی ، تهران «۱۳۳۹ ش»

(c) ketabton.com: The Digital Library

تتبع و نگارش : عبدالله امیری

تحقیقاتی دربارهٔ عدد هفت

- ۳ -

هفت‌خوان :

دردفتر اول وسوم شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی شاعر معروف دری‌گوی دوداستانی دیده‌میشود که‌اولی عبارت از سرگذشت رستم در سفر مازندران است یعنی هنگامیکه کیکاوس درمازندران به‌بند افتاده بود رستم برای خلاص اورفت ودرراه‌بدشواریها وبلاهایی‌دچارشد وهفت واقعهٔ مهم برای رستم رخ‌داد که‌ازآنها جان بسلامت‌برد وپیروزمندانه کاوس‌راازچنگ دیوان نجات داد .

داستان دومی که نظیر داستان هفت خوان رستم است . سرگذشت اسفندیار وخواهران اوست .زیراهنگامیکه خواهران اسفندیار درقید لشکر ارجاسپ‌شاه‌بود آنهارا رهایی می بخشیدودرراه خلاص‌خواهران‌خود از هفت منزل‌راه روئین‌دژ که‌درآن هفت مهلکه‌عظیم بود موفقانه میگذرد و خواهران خودرا نجات میدهد .

هفت خوان دردیوان شعرا :

دامن‌رستم تکاندبر سر این هفت خوان

دست‌غیرت تاغبار از دل زداید مرد را

(بیدل)

(c) ketabton.com: The Digital Library

آنچه بیرون است از هندوستان هم گرگدن
و آنچه افزون است از ده هفت خوان هم اژدها
ای در سرای کسب خرا میده مرد وار
از هفت خوان گذشته و در هشت خوان شده

(سنائی)

بشاهنامه همی خوانده ام که رستم زال
گهی بشد زرهٔ هفت خوان بمازندر (عنصری)

ازشاهنامه فردوسی

سر آمد کنون قصه هفت خوان — بنام جهاندار این را بخوان
بپرسید گشتاسپ از هفت خوان — از آن نامور پور فرخ جوان
سوی هفت خوان من به نخجیر شیر — بیا بم شما ره مکو بیدد یر
کنون زین سپس هفت خوان آورم — سخن های نغز و جوان آورم
چنین پاسخ آورد پس گرگسار — که بر هفت خوان هر گز ای شهریار

• • •

سوی هفت خوان روی بتوان نهاد — همی رفت با لشکر آباد و شاد
اگر گرس آید سوی هفت خوان — مرا اهرمن خوان و مردم مخوان
دگر گفت کاو از زهٔ هفت خوان — سوی رزم ارجاسپ آمد روان

• • •

اسفندیار این دژ روئین منم به شرط — هر هفته هفت خوانش به تنها بر آورم

«خاقانی»

هفت خوان رستم :

هفت خوان رستم عبارت از هفت منزل راهیکه رستم از آن راه برای خلاص کیکاؤس که دیوان اورا بحوالی قلعه مازندران قید کرده بودند بهفت روز رفته و در هرمنزل آفتی برای رستم پیش می آمد و رستم آن آفت را دفع

(c) ketabton.com: The Digital Library

می کرد. چنانکه آفت و بلای هر هفت منزل راچنین نویسند :

درمنزل اول رستم بخواب بود که شیری قصد رستم کرد ورخش رستم آن شیر را کشت . درمنزل دوم اژدها یی پیداشده و آخرالامر از دست رستم کشته شد . درمنزل سوم زن ساحره به فریب دادن رستم پدیدارشد و بالاخره ازدست رستم کشته شد . درمنزل چهارم (اولاد) دیوی بالشکر خود به جنگ آمدر ستم لشکراورا قتل کرد. اولادبگریخت .درمنزل پنجم اولادراگرفتارساخت ودرمنزل ششم (ارژنگ) دیو به جنگ آمد بعداز کشتی بسیار رستم سراورا از تنش بر کند و در منزل هفتم بسیاردیوان راکشت و (بید) سردار دیوان را مطیع کرد و بعداز آن دیو سپید که اوهم سردار دیوان بودبارستم کشتی گرفته زیرش کرد و به خنجر سینهٔ اوراچاك نمودو کاوس را از بند رها کردوشاه مازندران را بعد از جنگ بسیار کشته مظفرو منصور به خراسان باز آمد (۱) . فردوسی در دفتر اول شاهنامه این داستان رادرهفت باب بانظر داشت تمام جزئیات هرخوانی ودفع مهلکه هاو بلاهای هرخوان وپیروزی رستم مفصلاً بیان نموده است .

هفت خوان اسفند یار :

هفت خوان اسفندیارعبارت است از هفت منزل راه روئین دژ که در آن هفت مهلکه عظیم بودو اسفندیار برای رهایی خواهران خودبه آن جارفته بود. چنانچه درمنزل اول دو گرگ خونخوار بودند ودر منزل دوم شیرودرمنزل سوم اژدهاودرمنزل چهارم زن جادوگرودرمنزل پنجم سیمرغ ودرمنزل ششم باد و باران وبرف ورعدوژاله ودرمنزل هفتم آب عمیق پیش آمد. اسفندیار هر هفت بلارادفع کرده وبسلامت برو یین دژرسید و ازهرمانعیکه می گذشت خوان شکرانه میکشید. چون اسفندیار بروئین دژرسید به مکر وحیله لشکرارجاسپ شاه را که

(۱) غیاث اللغات و برهان قاطع .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اوخواهران اسفندیار رادر قلعه‌قید کرده بود شکست دادوشهر رابسوخت وهردو خواهران خودرا ازقیدش رهاکردو باغنایم کثیر پیش پدر آورد (۱) و نیز هفت خوان منظومه ایست ترکی ازعطاء الله یحیی معروف به نـواحـی زاده عطایی متوفی بسال (۱۰٤٤ ش) (۲). فردوسی این هفت‌خوان اسفند یار رادر شاهنامهٔ خوددرهفت باب بصورت جداگانه منظوم نموده است کـه اینک چند بیتی ازآن رادرین جانقل میکنیم :

خوان نخستین کشتن اسفندیاردوگرگ را :

« سپهبد چوآمد بنزدیک گرگ — بیفشرد ران هم چو پیل سترگ
بدیدند گرگان پرو بـال‌اوی — میان یل وچنـگ وکوپـال‌اوی
سرانشان به شمشیر برکرد چاك — گل انگیخت ازخون ایشان زخاك»

خوان دوم ـ کشتن اسفند یارشیران را

(... سپهبد بجای دلیران رسید — بهامون بپرخاش شیران رسید ...
یکی نر بدو دیگری مـاده شیر — برفتند پرخاشجوی ودلیر
چونر اندر آمد یکـی تیغ زد — بشدرنگ ورویش چورنگ بسد
زسر تـا میانش بدونیم کـرد — دل شیرماده پـر از بیم کـرد
چوماده بر آشفت و آمد فراز — یکی تیغ زد برسرش سر فراز
بریگ اندر افتاد غلطان سرش — زخون لعل‌شددست ورنگین برش.

خوان سوم کشتن اسفند یاراژدهارا :

(...دواسپ گرانمایه بست اندروی — سوی اژدها تیز بنهاد روی
زدوراژدها بانگ گردون شنید — خرامیدن اسپ جنگی بدید...)

---

(۱) غیاث اللغات ومنتخب اللغات .

(٤) تحلیل هفت پیکر نظامی بقلم دا کتر محمد معین صفحه (۹٤) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

خوان چهارم کشتن اسفندیارزن جادورا :

(زن جادو آواز اسفند یار چو بشنید چون گل شداندربهار ...
بیا مد بنزدیك اسفند یار دورخ چون گلستان و گل‌در کنار...

هفت شمع :

دردفترسوم مثنوی معنوی مولوی باز گشتن به قصه د قوقی عناوینی چنین دیده می‌شود: نمودن مثال هفت شمع درساحل، نمودن آن شمع‌هادرنظر آن شیخ هفت مرد، بازنمودن آن‌هفت مرد هفت درخت، مخفی بودن آن درختان ازچشم خلق، یك‌درخت‌شدن آن‌هفت درخت درنظراو و هفت مردشدن آن هفت درخت چنین منظوم شده است :

(...هفت‌شمع ازدور دیدم‌ناگهان اندر ان ساحل شتابیدم بدان
نور و شعله هریکی شمعی‌از آن بر شده خوش تا عنان آسمان
خیره گشتم خیرگی‌هم‌خیره گشت موج‌حیرت عقل‌راازسر گذشت

شدن آن هفت شمع برمثال یك شمع

باز میدیدم که میشد هفت یك نور او بشگافتی جیب فلك
باز آن یکبار دیگر هفت شد مستی و حیرانی من زفت شد
اتصالاتی میان شمع ها که نیاید برزبان و گفت ما . . .)

نمودن آن شمع ها درنظر آن شیخ هفت مرد

(هفت شمع اندر نظرشد هفت مرد نور شان میشد سقف لاجورد
پیش آن انورنور روز درد ازصلابت نورها را می سپرد..

بازنمودن آن هفت مرد هفت درخت

بازهریك مرد شد شکل درخت چشم از سبزی ایشان نیکبخت
زان بهی برگ پیدا نیست شاخ برگ هم‌گم‌گشته ازمیوه‌فراخ..

مخفی بودن آن درختان از چشم خلق .

«زآرزوی سایه جان میباختند از گلیمی سایبان میساختند
سایهٔ آنرا نمی دیدند هیچ صدتفو بر دیده‌های هیچ هیچ ..»

یك درخت شدن آن هفت درخت در نظر او :

«گفت راندم پیشتر من نیکبخت بازشد آن هفت جمله یکدرخت
هفت میشد فرد میشد هر دمی من چنان میگشتم از حیرت همی...»

هفت مرد شدن آن هفت درخت :

«بعد دیری گشته آنها هفت مرد جمله در قعده پی یزدان فرد
چشم می مالم که آن هفت ارسلان تا کیانند و چه دارند از جهان ...»

معلقات سبعه:

معلقات سبعه همان هفت قصیده معروفیست که پیش از ظهور اسلام آن چنان ارج و بهایی نزد عرب داشته است که میگویند آنها را در دیوار خانه کعبه آویخته بودند وپس از ظهور اسلام نیز این قصاید هم چنان ارزش خود را در ادب اسلامی از دست ندادو جویندگان ادب عرب از هر ملت بخواندن وآموختن قصاید مذکور همت گماشتند و بر آنها شرحها نوشتند وحتی برسر یك بیت و یا تعبیری میان ادب دوستان مناقشات برخاست .

۱- مطلع قصیده امرؤالقیس گویندهٔ (۵۰۰ - ۵٤۰ م)

قفانبك من ذکری حبیب ومنزل بسقطاللوی بین الدخول فحومل

ترجمه: همسفران! لحظه ای درنگ کنید، تامن بیادیارسفر کرده وسرمنزل او بگریم وریگستان میان (دخول) و (حومل) و (مقراة) را ازسرشك دیدگانم سیراب سازم .

۲- مطلع قصیده طرفه بن العبدگویندهٔ (۵٤۳-۵٦۹م)

لخولة اطلال ببرقة شهد تلوح کباقی الوشم فی ظاهر الید

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه: درسنگلاخ (شهد) آثارخیمه و خرگاه (خوله) مانندخالهایی بر پشت دست نمایان است .

۳ـ مطلع قصیده زهیر بن ابی سلمی گویندهٔ (۵۳۰ـ۶۲۷م)

ا من أم اوفی دمنة لم تکلم　　بحومانة الدراج فالمتثلم

ترجمه: آیا درسرزمین های (حومانةالدراج ومتثلم) هیچ خرابه ای از (ام اوفی) یارعزیز من سخن نمیگوید ؟

٤ـ مطلع قصیده لبید بن ربیعه (متوفی سال ٤١هجری)

عفت الدیار محلها فمقامها　　بمنا تأبدغولها فرجامها

ترجمه: خانه های او، آنجا که لحظه‌ای می آرمیدند و میگذشتند و آنجا که مدتی درنگ میکردند، ویران گردیده و آثارشان محوشده است در یغا در سرزمین «منی» بردامنهٔ کوههای «غول» و «رجام» دیگر اثری از آنها نیست .

۵ـ مطلع قصیده عمرو بن کلثوم .

الا هبی بصحنک فاصبحینا　　ولاتبقی خمور الاندرینا

ترجمه: هان ! ساقیا، هنگام صبوح است، دیده ازخواب بکشای وجام از باده پر کن وشراب (اندرین) را ازمادریغ مدار .

٦ـ مطلع قصیده عنتره بن شدادگویندهٔ (۵۲۵ـ۶۱۵م)

هل غادر الشعراء من متردم　　أم هل عرف الدار بعد توهم

ترجمه: آیا نغمه ای هست که شاعران آنرا نسروده باشند وتوای شاعر شوریده آیا پس ازان همه سرگردانی سرمنزل محبوب را شناختی ؟

۷ـ مطلع قصیده حارث بن حلزة .

اذ نتنا بینها اسماء　　رب ثاویمل منه الثواء

ترجمه: (اسماء) گفت که ازماجدا خواهد شد، چه بسا کسانیکه اقامتشان ملالت انگیزباشد . اما مگر کسی از (اسماء) ملول می شود ؟ (۱)

(۱) برای معلومات بیشتر درباره معلقات سبعه رجوع کنید به کتاب (معلقات سبعة ترجمه عبدالمحمدآیتی چاپ سازمان انتشارات اشرفی تهران)

(c) ketabton.com: The Digital Library

عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لهجه دری بدخشان

(ر)

٦١- راشك zaashak اسم تصغیر (درواز) نوعی ازسبزی‌خوردنی که‌دارای مزه تیز بوده و به‌آش می‌اندازند.

٦٢- ردوك radawak (دج ف ك) نوعی از گیاه-دستیار.

١- در کشم (کمپیر چپناك kampirchapanak) گویندوبرای‌تداوی‌زخم دست وپابکاربرده می‌شود.

٦٣- رتك (Rətək) صفت (ف د ج‌ك) کوتاه‌و کهنه مخصوصاً جاروبی که به اثرروفتن پروبال آن ازبین رفته باشد.

١- دردرواز«رتك» موی کم وچارق های خوردو کوتاه راگویند.

٢-علف‌های که بسیارپست و بدرو کردن‌برابرنباشدنیز« رتك» گفته‌می‌شود.

٣- رندك (rəndək) خاری باشدکه دروقت درومزاحم دروگران میگردد ودرلباسهای آنهامی چسپد.

٦٤- رجه (raja) اسم علم (د ك ج ف) اندازه‌گیری درتعمیرات.

١- رجه: بفتح اول وثانی طنابی باشدکه جامه‌ولنگی‌ودیگرچیزهابربالای آن اندازند- برهان.

٦٥- رجه (raja) (ج) رسم‌ورواج.

١- (رژه: رجه- رده صف وتیربمعنی عبورصفوف سربازان ازبرابرسرافسر یایکی ازامراء وفرماندهان بزرگ ارتش- دفیله -عمید.)

۶۶ـ رخش (raxsh)صفت (دف ج ك) گاو یکه پشت آن اندك سرخی و زردی داشته باشد. هم چنان (قشقه qashqa) پیشانی سفید را گویند « قشقه» کلمه‌ایست که در ترکی زیاده‌تر معمول بوده و خال پیشانی را گویند یعنی خالیکه کلان و مجسم باشد مغایر رنگ دیگر حصهٔ حیوان .

۱ـ نوعی از اسپ که بنام «اسپ رخش» گویند، اسپ سرخیدار که «سرخون sərxon » هم گویند.

۲ـ (نام اسپ رستم که هر اسپ خوب و تند رو را باو تشبیه میکنندو نیز بمعنی رنگ سرخ وسفید درهم آمیخته بمعنی عکس و پرتو هم گفته‌شده‌ـ عمید)

۳ـ (بفتح اول وسکون ثانی وسین نقطه دار رنگ سرخ وسفید که درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگ میان سیاه و بور بعضی ها اسپ رستم را نیز رخش میگفتندو مطلق اسپ را نیز میگویند وبمعنی ابتدا کردن هم است و قوس را هم میگویند ، بمعنی مبارکی و فرخندگی و مبارك ومیمون هم آمده‌است و بازگونه وعکس را نیز گویـندو بضم اول روشنی وشعاع و پرتو ـ درخشندگی باشد یکی از نام‌های آفتاب عالم تاب ـ برهان).

الف: ـبور (Bor) نوعی از رنگ هاست بلفظ دری بدخشان وان در ترکی هم استعمال میگردد. رنگ آهو را رنگ «بور» گویندو هر رنگی که‌به آن‌نزدیك است رنگ«بور»است.«فاغمه بور» هم باشد که رنگ آن مشابه رنگ آهو باشد (بورته Borta)هم معمول است بعضی بزهادارای رنگ بورته‌می باشند .

٤ـ برق‌ازچه‌طرب‌رخش به‌مهمیز طلب‌داد
کزعرض‌بیرون بردلب خنده‌سوارش　　(بیدل)
درعرصه که رخش خرامت‌جنون کرد
گل‌گرسوار رنگ بر آید پیاده است　　(بیدل)

۵ـ «رنگ سفید وسرخ درهم آمیخته ـ غیاث)

۶۷ـ رخنه (raxna) اسم وصفت (ج ك‌دف) خاریکه‌درسردیوار میگذارند که بنام دیگری سرخار (sarxaar) نیز معمول است .

۱ـ درزوشگاف راهم گویند.

۲ـ (بفتح اول ونون وسکون ثانی راهی راگویند که دردیوال واقع شده باشد وسوراخ هرچیز رانیز گفته اند وبمعنی دریچه‌شگاف ـ چاك وامثال آن‌هم آمده است .وبضم اول کاغذ راگویند وبه‌عربی قرطاس خوانند ـ برهان)

الف: چاك‌بزبان ترکی‌بدخشان برعلاوه درزبمعنی‌دوخت‌ودوزهم استعمال‌میگردد .

۶۸ـ رژد (Rəzhd) اسم وصفت (درواز) هموار ـ لشم‌وصیقلی

۶۹ـ رسن (rasan) اسم اله (ف جك) ریسمان وتاریکه ضخیم بوده واز پشم ساخته شود وبرای بستن بارخر،اسپ وغیره بکاربرده شود.

۱ـ دردرواز « بند bond» بعضا «arghamchi» گویند کلمه ارغمچی ترکی است وچنانکه ترکی‌زبانان بدخشان کلمه‌مذکور را به عوض رسن استعمال‌مینمایند.

۲ـ تارویا ریسمانیکه دبل وقوی ساخته شود ، «بار بند baarband » و خوردتر آنرا بابم تناو « tanaaw » گویند و (تناو) گرفته شده از (طناب) الف : (طناب) ریسمان کلفت ، ریسمان خیمه ـ عمید)

۳ـ درکشم بستره بند یابار بند را بنام « قور qur » یادکنند که بشکل « سه بافتك saybaaftək » بافته می شود.سه بافتك تصغیر « سه بافت » که از سه تاربافته شده باشد.سه بافتك عموماً بشکل « پم pam » ساخته می شود .پم بمعنی هموار وپهن است شاید این کلمه ازپهن به پم تبدیل شده باشد . اما کلمه قور (qur) ترکی بوده بچندین شکل مورد استعمال دارد مثلا :

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف :- قورغن (qurghan) که دری زبانها « قرغن »گویند و کلمه « تاشقرغن » یاقرغن سنگ است که در ولایت سمنگان نام یکی از حکومت های محلی است .

ب - قورچه (qurcha) فیته تاری زیبایی است که در سر پیشانی عروس بسته می شود .

ج - قراغ (quraagh) لحاف ویا بستره بندیکه بشکل موزائیک تکه ها بافته می شود این نوع دوخت را برعلاوه ترکهای بدخشانی قزاق ها-قرغزها و ترکمن های فریاب وغیره نیز می سازند.

د - قرغ مال (quraghmaal) دشت وان (کسیکه کشت وزراعت قریه را نگهداری میکند ونمیگذارد مال مواشی به آنهاصدمه برساند) وغیره .

ه - درترکی ودری بدخشی بمعنای حیران آمده مثلا یک گپت میگوم که پم می مانی (یک گپ میگویم که حیران بمانی)

٤- در دروازچندین قسم بند وجود دارد .

الف :- بند الاغ .

ب :- بند کهرس (kahras)

ج :- بند ارغمچی .

د :- شورتاووغیره .

٥- شونی بولک (shawni و bolak) دونوعی دیگری از تار هاست که آنهاهم ازپم ساخته می شوند .

الف - شونی ریسمان خوردکه در کمر بسته می شود به چهموس استعمال میگرددکه جنس آن خورد است، درترکی هم معمول است .

ب :- بولک یا بلک (balak) که اندك بزرگ ودو لینگه بسته کردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

خرها بکاربر ده می شود . (بولک)اصلا ترکی بو ده و حصه‌وجدا سا ختن معنی میدهد و درینجا بمفهوم نصف رسن استعمال میگر دد . لنگه عبارت از همان دو درزه علفیست که در دوبغل خر دراول بار می شود و بعدا باریسمان بزرگ یعنی رسن چند درزه دیگر را برعلاوه لنگه بالای خرمی بندند دریک سر رسن چوب کنج داری بسته شده که در کش کردن بار و بسته کردن آن سهولت وارد میکند وبنام (چرخ charx) یاد می شود .

٦ ـ هستی الم‌خفت منصوری ما داشت

بگسیخت نفس کشمکش دارو رسن رفت ـ بیدل

۷ـ رسن: ریسمان ـ طناب ـ افسار ـ ارسان وارسن جمع ـ عمید

۷۰ ـ رشه Rasha اسم(ج‌ك‌ف‌د)اطراف زمین‌خط میان دو زمین‌پلوان.

۱ـ در کشم«رش Rash» گویندو«رش‌ورو»عبارت‌ازهموار کردن‌زمین‌است جهت‌آبیاری بعد از قلبه کردن ومالله (Maala) یعنی اله هموارسازخط های که به نسبت‌آبدادن‌می‌سازندآنهارا«کوش »گویند ودربعضی‌جا یها تنهاخط گویند .

۷۱ـ رغزه (Raghza) صفت (ك د ف ج) توته، کهنه ، تکه‌پشمی

۱ـ رغزه دود : دود وبوی پشم سوختگی .

۲ـ درکشم تنیدن تار را در وقت بافتن رغزه میگویند .

۳ـ رغزه پوش : شخصی که لباس پشمی کهنه بپو شد .

٤ـ (بفتح اول بروزن سبزه پتو راگویند و آن نوعی از لباس است که از پشم‌گوسفند بافند و بیشتر مردم بدخشان و بعضی مردم‌کشمیر پوشند ـ برهان)

٥ ـ در درواز نیز تکه بسیار کهنه وفرسوده راگویند .

۷۲ـ رفته بی (Raftabe) فعل ماضی (رفته بودی) دروازی .

۱ـ رفتادی (Raftadi) یارفتاودی (Raftaawdi) درجرم و کشم بمعنی رفته بودی .

۷۳- رفیده (Rafida) اسم اله (ف ج دك) اله ایکه بدان نان پزند وجسم دایروی داردروی آن از کرباس سفید و یا بعضاً «اله چه» ساخته شده وداخل پنبه و یا پشم انداخته می‌شود. بروی آن «زواله «Zowaala» هموار گردیده و بعداً توسط آن در دیگدان یا تندور (Tandor) خمیر هموارشده را می‌زند تا قایم چسپیده بپزند.

۱- (آنچه که خمیر نان را به آن به تنور زنند. مجازاً روی طبق مانند افغانی نویس)

۲- (بفتح اول بروزن رسیده لته و کهنه چند باشد که برمثال گردبالشی در هم دوزند وخمیر نان بر بالای آن گسترانیده بر تنور بندند - برهان.)

۳- (بالشتکی که خمیر نان را روی آن پهن و نازك میکنندو به تنور میزنند- عمید)

۷٤- رکابی (Rekaabi) اسم ظرف (ك ج) کاسه خورد و درجرم کاسه مسی خورد

۱- رکاوی (Rekaawi) یا «پابه رکاو «Paabarikaaw» شخصی راگویند که پایش دررکاب اسپ بند بماند واسپ «مست یابزی» آنرا بسرعت ببرد.

۲- رکاو: اسم اله رکاب.

الف: رکاب - حلقه فلزی که بزیرزین اسپ اویزان میکنند که پادران بگذارند سوارشوند. رکب «بضم را و کاف» جمع - عید)

ب - جلب (Jalab) (جلو) رابعضاً بجای رکاب استعمال مینمایند.

ج- دردروازرکاورا «اوزنگی « Ozangy » گویندو بعضاً درحصص دیگرهم مورد استعمال دارد.

د- رکاب بکسراول بروزن نقاب پیاله باشد هشت پهلو و دراز. بمعنی اسپ سواری هم آمده و درعربی حلقه مانندی را گویند که ازطلاو نقره وامثال آن در دوطرف زین اسپ آویزند وبه وقت سواری پنجه پارادران کنند - برهان)

ه- ازطلسم چرخ بی وحشت رهایی مشکل است

روزن درخانه زین برچشم رکاب - بیدل

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواب غفلت میشود پادرر کاب از موج اشک در میان آب بیدل نیست تمکین سنگ را

(بیدل)

۷۵ـ رگ (Rag) اسم (ف د ك ج) ذات ریشه ـ نسب .

۱ـ بفتح اول و سکون ثانی معروف است ـ و باخود آهسته آهسته از روی خشم و قهر سخن گفتن است ـ و بمعنی اصل و نسب هم است ـ برهان)

۲ـ رگ ـ لوله های باریك بدن که در آن جریان خون صورت میگیرد .

الف «لوله باریك در بدن انسان و حیوان که خون در آن جریان دار دـ عمید)

۳ـ رگ وریشه: اسم مرکب و منسوب بمعنی ذات و زریات ـ خویشاوندان اهل و اقارب .

الف: عشیره و متعلقین ـ افغانی نویس)

۷٦ ـ رمه (Rəma) (ف د ك ج)فعل بمعنی میرم یامیروم

۱ـ هر گاه رمه (Ramma) خوانده شود جمع گوسفندان را گویند .

الف :ـ بفتتح اول و ثانی بمعنی گله گوسفندان و ایلخی اسپ باشدو سپاه و لشکر وجمعیت مردم راهم گفته‌اند و پروین را نیز گویند و بعربی ثریا خوانند و درعربی با تشدید ثانی استخوان پوسیده و بوسیده و پوسیده شدن چیزی باشدو بضم اول درعربی ریسمان کهنه و پوسیده را گویندو بمعنی همه و مجموع نیز گفته‌اند ـ برهان)

ب :در بدخشان نیز بمعنی همه و مجموع وزیادگی آمده

ج: (رمه ـ گله ـ گله گاو و گوسفندیا اسپ، رم و رمك نیز گفته‌اند بمعنی سپاه ولشکر هم گفته اند ـ عمید)

در بدخشان گله به اسپ و گاو زیاده تر شکل استعمال را دارد .

د ـ شبان چون شد خراب از باده ناب

رمه درمعده گرگان کندخواب ـ امیرخسرو دهلوی

۷٦ـ رندك «Rəndək» اسم علم وصفت تصغیری (ف د ك ج) ته دیگی قرماچ

دیلك «قرماچ Qirmaach» ترکی بوده آن‌هم بجای لغت «ته‌دیگی» استعمال میگردد.

۱ـ رندك خاری که دروقت درو به دروگران مزاحمت میکند.

۲ـ (بکسر اول تصغیر رند است که‌محیل‌وزیرك باشد و بمعنی غلام بچه‌وکودك هم آمده است ـ برهان)

۷۷ـ رندیدن (Rəndidan) مصدر (ف ج‌ك‌د) تراشیدن ـ ارایش گرفتن و ارایش بمعنای کم وزیاد ساختن و تراشیدن‌است.

۱ ـ بعضاً بمعنی «خاریدن» هم می آید.

۲ ـ بروزن خندیدن بمعنی تراشیدن باشد و بمعنی رستن هم است و بمعنی خرامیدن و به‌ناز و تبختر نیز گفته‌اند ـ برهان)

۳ـ (رندیدن : رنده کردن، تراشیدن چوب یا چیز دیگر ـ عمید)

۷۸ ـ رنگ (Rang) اسم‌علم (ج‌ك‌ف) آهوی کلان ـ بزکوهی معروفست

۱ ـ همه را بعالم‌بخوری قدحی است‌ازمی‌عافیت

سرو برگ گردش رنگ کوه که‌خطی کشد بر خسار ما

«بیدل صاحب»

۲ـ گوسفند و بزکوهی باشد، فرخی گوید :

زسربرد شاخ وزتن بدرد پوست

به صیدگاه‌زبهر زه کمان‌تو رنگ ـ فرس)

۳ـ آنچه‌ازصورت‌ظاهر چیزی بچشم آیدودیده‌شود ازسبزی و سرخی‌و زردی وسیاهی و نظائر آن بمعنی مکرو حیله‌و سود و بهره ورنج‌ومحنت و بمعنی‌خرقه و بمعنی بزکوهی و شتری که‌برای‌بچه زادن نگهدارند نیز گفته‌شده ـ عمید)

۷۹ـ رنگ زردی : (rang zardi) ترکیب‌توصیفی بمعنی‌محتاج بودن.

۸۰ ـ رنگی (rangi) اسم‌علم (ج‌ك) ترکی آن کرمك (kurmak) است

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمعنی پوست ریشه که‌رنگ‌دارد .وازرنگ آن برای رنگ دادن چرم بکار می برند. ازریشه هامخصوصاً از پوست‌ریشه بید و بادام (چکری Chukri) ورواش کار میگیرند.

۸۱ ـ رمال Rəmaal اسم‌اله (ج‌ك‌ف)روی‌مال یاتکه ایکه دختران آنرا بسر کنند .دستمال دست رانیز گفته اند .

۱ ـ درك : بفتح اول به‌وزن قدك دستار چه را گویند که رو مال وروی‌پاك باشد و به‌این‌معنی بجای‌حرف ثانی‌راء نقطه دارهم آمده‌است‌درعربی بمعنی‌مال‌باشد‌ـبرهان)

۸۲ ـ رواق Rawaaq اسم‌مکان (ف ج‌ك»طاق‌وطاقچه یاتاق و تاقچه‌در کشم زیاده ترسنگ های کوهی که تاق طبیعی داشته باشند بنام‌رواق یاد میکنند .

۱ ـ (سقفی که‌در مقدم‌خانه‌سازند ـ غیاث)

۲ ـ (پیشخانه ایوان،سایبان پرده که‌جلو خانه‌بزنند، راهرو سقف در داخل عمارت، اروقه‌ورواقات جمع ـ عمید .)

۳ـ این‌لفظ در ترکی نیزمعمول است.

۸۳ ـ روبالاکی Robaa'aaki اسم‌مرکب (ف‌دج‌ك)ضد نشیب‌رو به بالا .

۸٤ـ روبینك Robinak یا Robinək بعضاً «روبیانك Robyaanək» هم گویند که‌مردم‌کابل آن‌را«رونماگگ» گویند. پولی که برای عروس از طرف اقارب بعد از آمدن بخانه داماد داده می‌شود. این موضوع معمولاً در وقت «روکشان Rokshaan »یعنی روز سوم که‌روی عروس‌اززیرچادر باز می شود واز «چلمغ Chəlməgh »یعنی گلیمیکه توسط آن غرفه کوچك در یك کنج‌خانه به‌داماد وعروس ساخته می شود وترکی است ، آنرا می‌برارند واقارب مخصوصاً خانمهاو دخترها برای بار اول دران جا نسبت مراسمی جمع شده

و پول بقدر توان ویا زیورات به‌عروس میدهند. دران روز بعداز مراسم مردهای محرم بوی پولی راجهت روبیانك نیز می پردا ز ند .

۸۵ - روپیه Ropya عموماً به‌قیران های نقره ای ویا پول های « مشهد ی » نسبت داده می‌شود . یك افغانی راهم بعضاً یك روپیه گویند.

۸۶ - روت لوچك Rotlochak (درواز) رویت سیاه .

۱ - درجرم «روت لفچك Rotləfchək» گویند و لفچك چو ب نیم سوخته باشد اما لفچك یا سفچك (Səfchək) یا شفچك (Shəfchək) آله باشد که‌در گهوا ره طفل عوض نل و یا لوله بداخل پات یاظرف گذاشته می‌شو د .

۲ - در کشم شفچك را (nayək) «نیك» گویند .

۸۷ - روزن (Rozan) (ك‌دف ج) روشندانی خانه که درفارسی (Rawzan) تلفظ شود . دربدخشان عموماً همان سوراخ‌های خو رد خو رد خا نه که جهت روشنی و بر آمدن دود ساخته‌میشودروزن گویند. روزن هابدوصورت از طرف شب‌مخصوصاً زمستان بسته‌میشود یکی توسط دروازه گـك بسیا ر خو ر د که بازو بسته می‌شود و دیگران توسط کلوله‌ساختن تکه‌ها .

۱ - سوراخ دیوار وسوراخ هرچیز غیا ث)

۲ - آفتاب قدم‌نقاب شگافت -نور بر صدهزار روزن تافت

گاه گاهی آفتابم ناز پرتو می فروخت　　چشم پوشیدم گل برین روزن زدن (بیدل)

الف :-تافت-در بدخشان خیلیها معمول است وعوض «معلوم» دایم آن را استعمال میکنند،

۳- روزن - روزنه : دریچه سوراخ پنجره کـوچك منفذ بعربی نیزروزنه میگویند وجمع آن روازن است - عمید)

الف :- درترکی بدخشانی روزن را « تولگك Tolək » گویند .

۸۸- روسوز (Rosooz) اسم و صف (ج ك ف)شخصی که‌الفاظ و کلماتش

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکل مثبت داشته و نتواند از روی شرم وحیاء و اخلاقیکه دارد جواب منفی بدهد به آدم‌های خوب اطلاق میگردد که بعضاً روسوزی‌هایشان بضررشان تمام میشود.

۱- روبین (Robin) مرادف روسوز.

۸۹- روزسیه (روزسیاه)(دك ف ج) روز بد - روز غمگینی - روز مصیبت

۱- (روزسیه :- به کسر ثالث کنایه از روز بد - روز ماتم - روز نحس و آزار وتشویش باشد - برهان)

۲- روزخش ندیدن (روزخوش ندیدن) دچار سختی و بد بختی شدن - آرام نبودن، کنایه از زحمت و تکلیف دایمی.

الف : (روزخوش ندیدن: بخستی و مصائب دچار بودن - جمله نفرینیه است که زنان گویند - افغانی نویس)

۹۰- روسیه (Roseya) درغگو و کذاب.

۹۱- روزمبادا (قید)(ف ج دك) عاقبت - آینده - روزسختی.

۱- (روزسختی - افغانی نویس)

۹۲- روشاك (Rueshaak) اسم مفرد (خاش) نوعی ازخوراك که از تخم و شیر ساخته میشود. زیاده ترمیان ترکان معمول است.

۹۲- روغن جوشی: اسم مرکب و ترکیب امتزاجی (دروازنوعی) ازخوراك های مشهور دروازاست معمولاً این خوراك رادرتوبهاو دعوت ها می سازند و می پزندوازدیگ که آنرادربین خانه میگذارندبه نوبت جمعیت ها آنرامیخورند.

۹۳- روفتن: مصدر(ف دك ج) جاروب کردن - بی آب ساختن کسی وراندن هم آمده.

۹۴- روك «Rawak» اسم مکان و تصغیر (دجك) تاق درازی که در خانه باشد، تاق بالای دروازه خانه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـ روك چوبی است درچکمن بافی بکار برده می شود .

۲ـ دروازه «روك Rok» گاو پیشانی سفید راگویند که درجرم باسم «قشقه» و در ترکی هم معمول است .

۳ـ درجرم و کشم « روك Rok» جاروبی راگویند که در آسیاب جهت جمع کردن آرد بکاربرده می شود.

٤ـ دروازی ها جاروب را « روك Rowək » گویند .

۹۵ـ روکشان Rokəshaan (حاصل مصدر) (ج) وقتیکه روی عروس بعد ازسه روز بازمیگرددومراسمی بدانجهت برگذارمی‌شود. (درروبینك) دیده‌شود.

۹٦ـ ریخ: اسم و صفت (ف د ج‌ك) فضله انسان وحیوان در حالت‌اسهال ریخین (rixtan) کنایه ازشخص بی غیرت.

۱ـ (فضله انسان وحیوانات‌دیگر که‌روان‌وآ بگین باشدو به کسراول بروزن سیخ ـ برهان)

۲ـ (سرگین ـ غایطه ـ سرگین انسان یاحیوان که شل وابکی باشد ـ عمید)

۳ـ ریدن : (Ridan) مصدر ـ رفع حاجت کردن بمعنی اینکه مواد غایطه از بدن‌خارج‌ساخته‌شود.

الف : (غایطه کردن ـ غیاث)

ب : درخبث معنی که تنزه دلیل او ست ـ لب باز کرده افد بحدی که ریده اند ـ بیدل

ج: (بیرون ریختن مدفوعات شکم ازراه مقعد، ریستن‌هم گفته شده ـ عمید)

۹۷ـ ریخته (Rayxta) صفت (دك ج) آدم قوی و تنومندواندك کوتاه.

۹۸ـ ریز (Rayz) (دج‌ك) ازدیادچیزی بصورت متداوم، سنگچل و میده سنگ ، امر : بریز .

ریزان : پر .

۹۹ـ ریزگران « Rayz giraan » (ج دك ف) درگیران ـ چوب و یا هیزم خشکیکه توسط آن آتش درداده میشود .

۱ـ درکشم درگیران را (ریزگی Rayzagi) گویند .

۱۰۰ـ ریسیدن Raysidan مصدر (ف جك)ر شتن ـبریس (امر آن است) در دروازو کشم زیاده تر کلمه رشتن را استعمال میکنند .

(ریسدن : ریشتن . تابیدن پشم یاپنبه را تـابدادنو بشکـل نخ یـا ریسمـان درآوردن ـ ریسنده کسیکه نخ یا ریسمان میتـابد ، ریسیده : تابیده شده ، ریس (امر بریسیدن بریس بمعنی ریسنده هرگاه باکلمه دیگر ترکیب شود مثل پشم ریس نخ ریس ـ عمید)

۱۰۱ـ ریش پدر ریختن : کنایه از بسیار شرم وخجالت کشیدن (ج دفك).

درد دل

بـود درد دلـم درد دل تـو — د هد کشت امیدم حاصل تو

بریزم اشك چون ابر بهاری — که تاخندد گل من از گل تو

(بختانی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

هزارمین سالگرد دانشمند شهیر وسترگ افغانستان علامه ابوریحان محمد بیرونی از(۲۶) جوزا الی (۲) سرطان (۱۳۵۲) در پوهنتون کابل برگزارشد. ودرسیمینارهای منعقده در کتاب‌خانه پوهنتون عده ئی ازعلمای کشوردرباره آثار وشخصیت آن‌عالم بزرگ مقالاتی انشاء وانشادکردند.

علامه ابوریحان آثارمتعددی درعلم نجوم، ریاضی، تاریخ وغیره ازخود بیادگار گذاشته است که‌مرجع ومآخذ تحقیق اکثرعلمای‌شرق‌وغرب‌بوده‌است.

دانشمند مذکوردرسال (۳۶۲) بدنیاآمده پس ازعمری تحقیق وتتبع درسال (٤٤۰) رخت ازین جهان بربست.

نامهای بعضی ازآثاراوعبارتنداز :

۱ ـ آثارالباقیه عن القرون الخالیه.

۲ ـ التفهیم لا وایل‌الصناعة التنجیم.

۳ ـ زیج خوارزمی.

٤ ـ البطال البهتان ...

٥ ـ تاریخ خوارزم (که بصورت ضمنی درتاریخ بیهقی آمده است).

٦ ـ مفتاح علم الهیأت.

۷ ـ استعمال دوایر السماوات لا ستخراج مراکز البیوت .

۸ ـ تحقیق ماللهند .

۹ ـ منصوبات الضرب .

۱۰ ـ تحصیل السعادات بابعد الطریق عن الساعات .

۱۱ ـ تسطیح الصور و تبطیح الکور .

۱۲ ـ تعبیر المیزان لتقدیر الازمان .

در محافل سالگرد علامه بیرونی علاوه بردانشمندان افغانی عدهٔ ازاستادان ودانشمندان کشورهای مختلف اشتراك داشتند .

رفت و آمد ها

• پوهنوال محمد نسیم نگهت استاد دیپارتمنت دری که بااستفاده ازیك بورس امدادی حکومت برتانیه ده ماقبل جهت توسعه معلومات به انگلستان رفته بود بتاریخ «۱۱ ـ ٤ ـ ۵۲» بوطن بازگشت .

• پوهنمل محب الله رحمتی بااستفاده ازیك بورس فیلوشپ حکومت ایران جهت مطالعه در رشته جغرافیه عازم ایران گردید .

بناغلو امین پوروسید حشمت الله حسینی اعضأ شعبه المانی برای اشتراك دریك کنفرانس بتاریخ اول سرطان ۱۳۵۲ عازم المان فدرال گردیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

مجلهٔ دوماهه

علمی ،ادبی ، تاریخی وفلسفی

صاحب امتیاز : پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

هیأت تحریر

پوهاند میر امان الدین انصاری، پوهاند غلام حسن مجددی، پوهاند دوکتور جاوید، پوهاند میر حسین شاه، پوهاند علی محمد زهماو پوهنوال محمدرحیم الهام

مدیرمسئول : شاه علی اکبر شهرستانی

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، مدیریت مجلهٔ ادب

وجه اشتراک سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارجی (۲) دالر

مقالات وارده‌یکه نشر نشود، مسترد میگردد. نقل واقتباس مضامین مجلهٔ ادب باذکر نام این مجله مجاز است

قیمت این شماره: (۵) افغانی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol. XXI , No. 2 - June - July. 1973

Editor

Sh. Ali Akbar Shahrestani

Annual Subscribtion:

Foreign Countries - 2 Dollars

دپوهنې مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library